

ف ۹۳

93

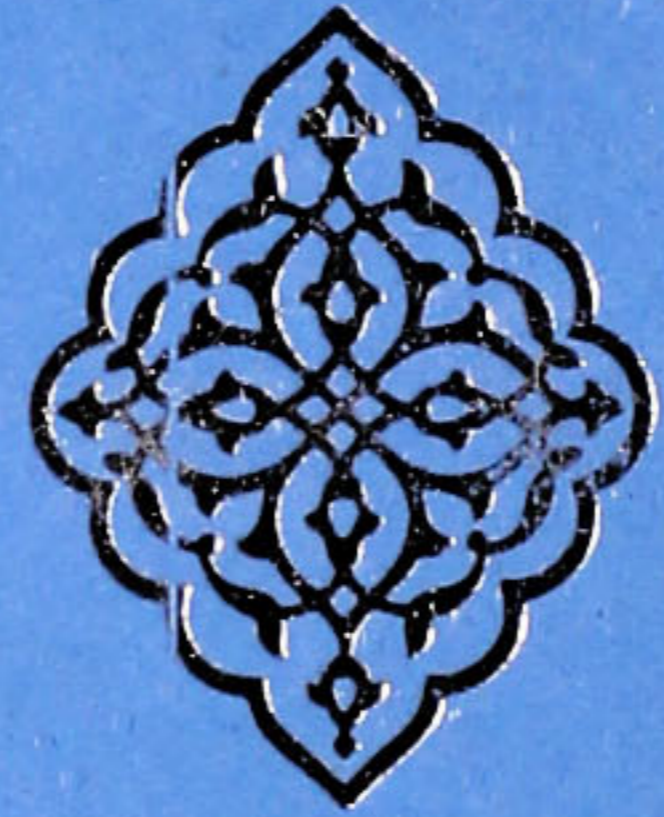


# شیخ فارسی در بلوچستان

تألیف

دکتر انعام الحق کوثر

استاد دانشگاه کویته (بلوچستان)



زانتشار - مرکز تحقیقات - فارس در ایف و کین

۱۳۵۳ هجری شمسی

۱۳۹۵ هجری قمری

۱۹۷۵ میلادی



ف ۹۳/۴

۹۳/۴





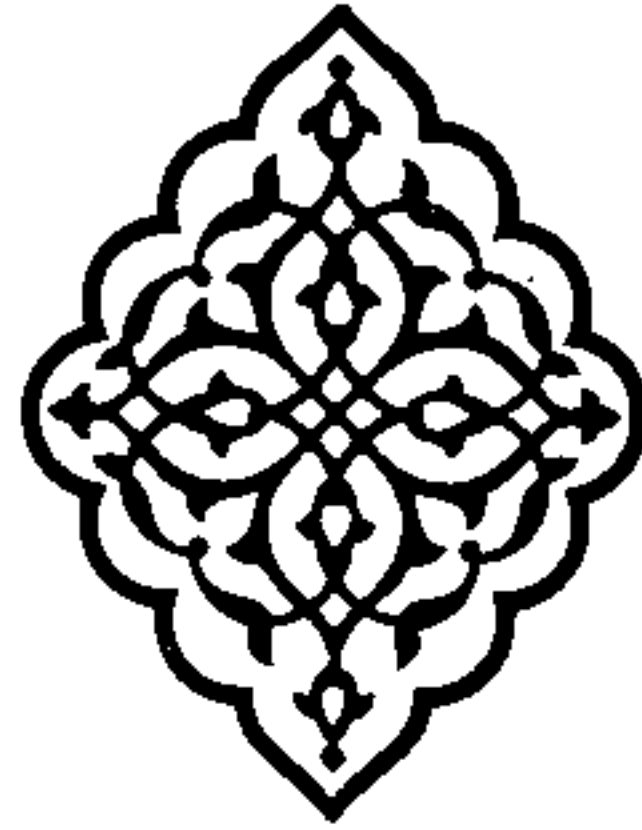
# شیخ فارسی و بلوچستان

4560

تالیف

دکتر انعام الحق کوثر

استاد دانشگاہ کوئٹہ (بلوچستان)



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

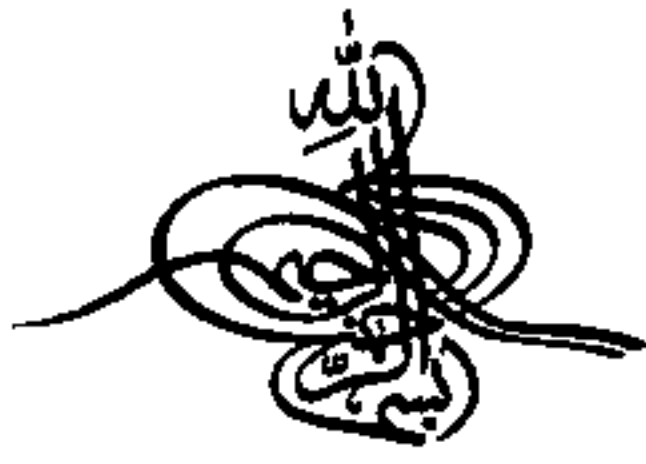
۱۳۵۳، ہجرت شمسی

۱۳۹۵، ہجرت قمری

۱۹۷۵ میلادی

87902

70402



سخن در پرده

به نام خدای بخشنده مهربان

فکر تاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اراده دانش پرور و فرهنگ گستر  
اعلی حضرت شاهنشاه آریا مہر ایران و حضرت رئیس جمہور پاکستان  
به صورت اعلامیہ مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ ہجری شمسی برابر ۶ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید و تہیہ و تنظیم  
و اجرای طرح آن بہ وزارت فرہنگ و ہنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپردہ شد  
حسن نیت و حسن تعاون مسئولان دو وزارتخانہ طی مذاکرات بہ اندازہ یی بود کہ با مشخص گردیدن حدود  
طرح، مقدمات اجرای برنامہ نیز فراہم شد و ہستہ مرکز بہ صورت ادارہ مرکزی در راولپنڈی بہ وجود  
آمد و آغاز بہ کار کرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۱ موافقتنامہ مربوط باپوست  
اساسنامہ در میان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقیق یافت.  
موافقتنامہ چنین شروع می شود :

» بہ منظور تشہید و ادامہ ہمکاری فرہنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان  
و برای رسیدن بہ حد اعلای تفاہم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانہ  
و ہمبستگی دوستانہ در این زمینہ ہا، دولت شاہنشاهی ایران و دولت جمہوری  
اسلامی پاکستان تصمیم گرفتہ اند کہ این موافقتنامہ را برای ہمکاری در زمینہ ہای فرہنگی  
و آموزشی منعقد سازند.»

و ہدف تاسیس مرکز در آغاز اساسنامہ این گونہ آمدہ است :

”پاکستان افتخار دارد کہ دارای یک میراث فرہنگی است کہ در طی قرون از زبان و ادب و ہنر فارسی مایہ گرفتہ است . اینک بہ منظور حفظ و توسعہ و نشر و ترویج این میراث فرہنگی ، موسسہ بی بہ نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرہنگ و ہنر دولت شاہنشاهی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان بہ مدت نامحدودی در کشور پاکستان تاسیس می شود.“

برای رسیدن بہ این ہدف ، یکی از گامہا معرفی سخنوران پاکستان می باشد کہ ہزار سال است ، شمع فارسی را ، ہچنان فروزان داشتہ ، انجمن ادبی این سرزمین را فروغ می بخشند . اینک تذکرہ بی از شاعران فارسی گوی استان بلوچستان تالیف آقای دکتر انعام الحق کوثر کہ الحق با تحقیقات پیگیر خود نقش موثری در شناساندن نقش برجستہ بلوچستان در پیشبرد فرہنگ مشترک ایفا می نماید ، تقدیم است .

امید داریم کہ این پیشکش ناچیز روشنگر گوشہ بی از جہان پناور و غنی فرہنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرہنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند .

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی اکبر حفصی

راولپنڈی (پاکستان) ۱۳ بہمن ۱۳۵۳



به مناسبت صدین سال تولد علامہ اقبالؒ به حساب ہجری قمری

۱۳۹۴ ————— ۱۲۹۴

# منتخب

به روان تابناک فارسی گوی اندیشمند فیلسوف بزرگوار

حکیم الامت شاعر مشرق

علامہ دکترا محمد اقبال

رحمة الله عليه

کہ بہ حق پیشوای فارسی گویان معاصر پاکستان است

عصر حاضر خاصہ اقبال گشت

واحدی کز صد ہزاران برگزشت

(ملک الشعراء بہار)

## مختصات این کتاب

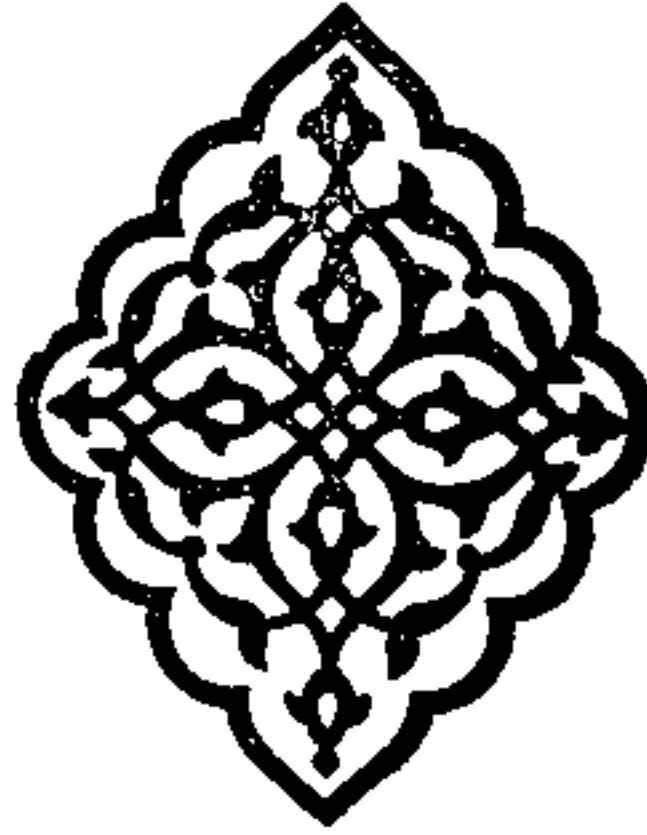
- نام کتاب : شعر فارسی در بلوچستان .
- مؤلف : پرفسور دکتر انعام الحق کوثر .
- سخن مدیر : دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۵۱ .
- چاپ : رین پرنٹنگ پریس ، بل رود ، لاهور ، تلفن ۵۲۴۵۱ .
- ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپندی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
- تعداد : ۱۰۰۰ مجلد .
- قطع : ۱۷ × ۲۴ سانتیمتر .
- کاغذ : ۷۰ گرمی آفست سفید ، ساخت پیکجز لمیٹد لاهور ، پاکستان .
- ماشین نویس : عبدالرشید بن عبداللطیف ، کارمند مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان .
- خطاط : مولینا سید انور حسین نفیس رقم ، جامعہ مدینہ لاهور .
- مدت چاپ : ۲ ماہ .
- تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۵۱ هجری شمسی .
- محل انتشار : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
- بها : ۴ روپیہ پاکستان .

حق چاپ برای مؤلف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است .

# شعر فارسی در بلوچستان

تالیف

پروفیسور داکٹر انعام الحق کوثر



از انتشارات مرکز تحقیقات ایران و پاکستان  
راولپنڈی - پاکستان

۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۳۹۵ ہجری قمری

۱۹۷۵ میلادی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



جلد ۱۲

گنجینه ادب

شماره ۵

## فہرست مطالب

					۱- سخن مدیر
یازده	..	..	..	..	۲- پیشگفتار
۸ - ۱	..	..	..	..	۳- رابعہ خضداری
۱۲ - ۸	..	..	..	..	۴- شے محمد درفشان
۱۴ - ۱۲	..	..	..	..	۵- پیر محمد کا کر
۲۰ - ۱۴	..	..	..	..	۶- قاضی نور محمد گنج آبی
۳۱ - ۲۰	..	..	..	..	۷- ناطق مکرانی
۳۹ - ۳۱	..	..	..	..	۸- ملا محمد حسن
۴۲ - ۳۹	..	..	..	..	۹- فاضل
۴۴ - ۴۳	..	..	..	..	۱۰- فیض محمد کلانی
۵۱ - ۴۴	..	..	..	..	۱۱- تائب
۷۳ - ۵۱	..	..	..	..	۱۲- علیم اللہ علیم
۸۰ - ۷۴	..	..	..	..	۱۳- احمد
۸۷ - ۸۰	..	..	..	..	۱۴- مولا داد
۸۹ - ۸۷	..	..	..	..	۱۵- خاکی
۹۲ - ۸۹	..	..	..	..	۱۶- نبوجان
۹۷ - ۹۲	..	..	..	..	۱۷- رھی
۱۰۲ - ۹۷	..	..	..	..	۱۸- گزارش محفل مشاعرہ بزبان فارسی شصت سال قبل در لورالائی (بلوچستان)

این محفل مشاعرہ مشتمل بر کلام شعرای درج ذیل است

۹۹ ..	نبی بخش اسد	۹۸ ..	عبدالحنان احقر
۱۰۰ ..	هرکرن داس هرکرن	۹۹ ..	چراغ الدین چراغ
۱۰۱ ..	سید عابد شاہ عابد	۱۱۰	سردار محمد یوسف پوپلزئی

۱۰۸ - ۱۰۲	..	..	..	..	..	۱۹ - شاہد
۱۱۱ - ۱۰۸	..	..	..	..	..	۲۰ - محمد صدیق پنجگوری
۱۲۵ - ۱۱۱	..	..	..	..	..	۲۱ - حکیم
۱۲۹ - ۱۲۵	..	..	..	..	..	۲۲ - یوسف عزیز مگسی
۱۳۰ - ۱۲۹	..	..	..	..	..	۲۳ - ابوبکر مستونگی
۱۳۱ - ۱۳۰	..	..	..	..	..	۲۴ - ملا مزار بدوزئی
۱۳۵ - ۱۳۱	..	..	..	..	..	۲۵ - عبدالعلی اخوندزادہ
۱۴۳ - ۱۳۵	..	..	..	..	..	۲۶ - عابد شاہ
۱۴۵ - ۱۴۳	..	..	..	..	..	۲۷ - صالح
۱۴۹ - ۱۴۵	..	..	..	..	..	۲۸ - ملا ولی محمد پنجگوری
۱۵۵ - ۱۴۹	..	..	..	..	..	۲۹ - حنفی
۱۶۰ - ۱۵۵	..	..	..	..	..	۳۰ - محمد یعقوب
۱۷۶ - ۱۶۰	..	..	..	..	..	۳۱ - زیب مگسی
۱۷۸ - ۱۷۶	..	..	..	..	..	۳۲ - اسمعیل پہلا بادی
۱۸۰ - ۱۷۸	..	..	..	..	..	۳۳ - شیدا

ماخذ و منابع

فہارس متفرقہ



بنام خدای بخشاینده مهربان

## پیش گفتار

تاریخ ثابت میکند که زبان و ادب فارسی اثر مستقیم شگرفی بر فرهنگ و ادب ایران و پاکستان داشته است. در حقیقت بعد از تعلیم اسلامی فرهنگ و ادب فارسی نقش اساسی در همگرایی و نزدیکی مناطق مختلفه پاکستان داشته و در واقع حلقه‌های اتحاد و یگانگی این همبستگی را فراهم نموده است.

امروز نیز بیاری ایزدی پس از گذشت زمانها چنان روابط فرهنگی و ادبی و دینی و سیاسی بین این دو کشور دوست و همسایه تحکیم یافته که تقریباً سبب یک نوع وحدت فکری و نظری بین مردم این دو سر زمین گردیده است. چنانکه ایران شناس ارجمند استاد دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی می گوید: «مانند دو ستون یک ارتش واحد دوش بدوش یکدگر پیش میروند» و بنظر میرسد که ایده آل علامه محمد اقبال<sup>۱</sup> و استاد ملک الشعراء بهار یعنی وحدت این دو کشور (که زمینه‌ای برای وحدت شرق است) تا اندازه‌ای بر آورده شده است. بلوچستان نسبت بسایر استانها از حیث مسافت بایران نزدیکتر است. ایالت بلوچستان منطقه ایست وسیع و عریض دارای بلندی و پستی، بادتند و برف، رود های تنک آب و جویبارهای خشک یا کم آب، کاریز های خروشان، چشمه سارهای جوشان، جبال کوتاه و بلند و بالاخره وادیا و راغنهائیکه هر آن در حال تغیر است و آدمی را مجذوب نوعی

۱ - هلال کراچی ژوئن ۱۹۶۴ م ص ۳۶

۲ - سید غلام رضا سعیدی می نویسد « . . . اگر روزی جوامع انگلوساکسون به شکسپیر و جامعه فرانسوی به ویکتور هوگو و نژاد المان به گوته افتخار کنند، جوامع اسلامی عموماً و جامعه اسلامی ایران و پاکستان خصوصاً باید بوجود اقبال افتخار بورزند. » هلال کراچی ژوئن ۱۹۶۴ م، ص ۳۹.

جذبه ژرف درونی و روحانی میسازد. مرزوبومی است که زادگاه و پرورشگاه مرد می نامور بوده است. از جمله سخنوران آن در طول تاریخ سخن بعضی نامبردار بوده‌اند. چنانچه نخستین شاعره زبان فارسی یعنی رابعه دختر کعب قزدار از این خاک برخاسته.

دانشور گرا نمایه پروفیسور انور رومان بررسی دقیقی در مورد تاریخ بلوچستان نموده اند وزیر عنوان اهمیت تاریخی بلوچستان<sup>۱</sup> در جایی چنین مینویسند:

«در قرن نهم میلادی مصادف با قرن سوم هجری قمری چون محمود بر محیط هند جلوه نمود تنها بلوچستان و سند مشرف بدین مبین اسلام شده بود. در آن زمان بلوچستان تنها محل عسکریان نبود، بل خطه فرهنگ ذی قیمتی گشته بود که در آن میان زبان فارسی ذریعه ابلاغ بود. قزدار (خضدار)<sup>۲</sup> نزدیک قلات است که زادگاه و جایگاه پرورش رابعه (قرة العین) مشهور به زین العرب است.

ناحیه شال (کوئته فعلی)<sup>۳</sup> و قلات از زمان قدیم گهواره و پرورشگاه تمدن و ادب بوده خاصه زبان و ادب فارسی در این ناحیه دارای اثر عمیق و زایل نشدنی است و پیوسته

- ۱ - جریده مجلس تاریخ دانشگاه پنجاب لاهور جولائی ۱۹۶۰ م.
  - ۲ - قزدار در دیوان مسعود سعد سلمان (م: ۵۱۵ هـ ق) یعنی حدود یکقرن پس از رابعه چنین در بیتی آمده است:
- چو بنگریم همیدون پس از قضای فلک  
بلائی ما همه قزدار بود و چالندر  
دیوان مسعود سعد سلمان به تصحیح رشید یاسمی ۱۳۱۸ ش، ص ۱۵۵.
- ۳ - چند بیت از احساسات صمیمانه ایکه آقای پرویز یغائی رئیس اسبق خانه فرهنگ ایران در کوئته بصورت نظم (چاپ هلال کراچی ژوئن ۱۹۶۴ م، ص ۵۵) ابراز نموده اند در زیر ملاحظه میشود:

نسیمی جانفزا دارد کوئته	فضائی دلگشا دارد کوئته
هوایش معتدل، آتش گوارا	چه خوش آب و هوا دارد کوئته
اگر کشورتنی باشد بمعنی	چو دل در سینه جا دارد کوئته
ستوده مردمی از خاص و از عام	نجیب و پارسا دارد کوئته
زنان پاکدامن، با فضیلت	مزین از حیا دارد کوئته
تو گوئی خوان ارباب نعیم است	ز بس برگ و نوا دارد کوئته
تو گوئی سجده گاه مؤمنان است	ز بس مرد خدا دارد کوئته
بهر عصری که تاریخش بخوانی	هزاران ماجرا دارد کوئته
غریب افتاده ام اینجا ولیکن	مرا چون آشنا دارد کوئته
دعائی میکنم، آمین بگوئید	خدا دوراز بلا دارد کوئته



مورد تعریف و تمجید اهل زبان بوده و میباشد. مردم در اینجا برای قرنها بفارسی تکلم کرده اند و بعلاوه بسیاری لغات فارسی در لهجه های محلی کویته و قلات اعنی بلوچی و براهوئی و پشتو بکار برده میشود و نتیجتاً تأثیر مستقیم روی این زبانها و لهجه ها دارد خصوصاً که غزل و داستان نویسی و رومان سازی همه بسبک فارسی است. برای نشان دادن اثر فارسی در شعر و ادب این ناحیه چند بیت زیر از اشعار ملا رگم و شی نقل می گردد :

اگر قارون به موسی <sup>۳</sup> مهربان بت	پلنگ و اشترانی پاسپان بت
اگر قارون به موسی مهربان شود	پلنگ پاسبان اشتران شود
شب و بست و نهم گر ماهکان بت	اگر آتش گون پنبه هم لسان بت
اگر شب بیست و نهم ماه چهارده بدرخشد	اگر آتش با پنبه هم لسان شود
درو کیس گرگ نگهوان بسان بت	زرع ماهی په ڈن و هم تيجان بت
گرگ درنده نگهبان بزبان شود	ماهی دریا بر خشکی دوان شود

مگر گڈا منی صلح و تران بت<sup>۱</sup>  
 آنگاه گفتگو آشتی و امن باعدو شود

«سی پیون» یکی از داستانهای عشقی شور انگیز پاکستان مربوط بهمین بلوچستان است. برای نمایاندن درجه<sup>۲</sup> محبوبیت و اهمیت زبان فارسی همین بس که داستان مشهور مزبور بارها توسط سراینندگان مختلف بفارسی سروده شده است.

امروز هم نظر بعلاقه<sup>۳</sup> عمومی به زبان فارسی برنامہ<sup>۴</sup> مخصوص زبان فارسی مرتباً از را دیو کویته اجرا میشود. لازم بتذکر است که حدود هفده سال قبل خانه<sup>۵</sup> فرهنگ ایران توسط دولت شاهنشاهی ایران در کویته ایجاد گردیده که تا کنون قدمهای اساسی در احیاء و توسعه<sup>۶</sup> زبان و ادب فارسی در این ناحیه برداشته شده است. هفده سال قبل در اولین جلسه (مجلس فارسی) در دانشکده دولتی کویته آقای عبدالواحد سردبیر (نوی افغان<sup>۷</sup>) در پیام خود گفت .

«یکی از کارهای مهمی که این مجلس باید بکند هانا فراهم آوردن و تفحص اشعار و احوال شعرای قدیم و معاصر آن سر زمین است. چه نواحی بولان و پشین و گذر و سیای (یونانی) یا توران و رقیقانان و الشتان و قزدار عصر اسلامی مراکز باستانی مدنیت و ثقافت

۱ - دکتر انعام الحق کوثر-بلوچستان بین اردو، لاهور، ۱۹۶۸ م، ص ۳۰۵، ۳۰۶ .

۲ - کراچی شماره ۱۹-۵ اکتوبر ۱۹۵۶ م.

بودند و امثال رابعه قزدارى (خضدار کنونی جنوبی قلات) که اولین شاعره فارسی زبان عصر اسلامی است (حدود . ۳۰ هـ) از آن سرزمین برآمده‌اند و اگر چنین اشعار و معلومات ادبی فراهم آید شاید برای نوشتن تذکره الشعراء یا تاریخ ادبیات آن سرزمین زمینه فراهم گردد.» اینک مایباری پروردگار با کوشش مدام و پیگیر در ادای این وظیفه خطیر موفق به تهیه این تذکره شده و امید است که یاری ایزدی بررسی و تکمله این اثر میسر گردد :

صد برگ زبان ترا زادای حمدت با برگ هزار در نوای حمدت  
کی شاخ قلم گل طرب برندهد گل کرد شگفتن از هوای حمدت

این اثر نا تمام را بعنوان هدیه ای ب مردم ایران و پاکستان و دوستداران زبان و ادب فارسی تقدیم مینمایم :

بهر بلبل تحفه دیگر بدست ما نبود بوی گل در دامن باد صبا پیچیده ام

شاید این کتاب بتواند در نوع خود نقشی در توسعه و ترویج و پیشرفت زبان فارسی ایفاء و اثری در تحکیم بیشتر روابط ادبی و فرهنگی ایران و پاکستان داشته باشد و در عین حال قدمی باشد در راه حفظ آثار با ارزش گذشتگان.

از مرور این تذکره بر میآید که مردم ادب دوست و سخن شناس این سرزمین بوم از دیر زمان عشق و علاقه مفراطی بزبان و ادبیات فارسی داشته‌اند و از معاصرین بسیاری از جمله: آغا صادق (صاحب شاخ طوبی)، امیر محمد امیر (صاحب کاس الکرام)، محشر رسول نگری، ماهر افغانی (صاحب برگ سبز)، نیک محمد عاطفی، محمد حسین عنقا، شیر علی خان علی القادری، سید نصرالله شاه خوستی، سید شین گل شاه خوستی، قاضی عبد الصمد سربازی، محمد علی اختیار نور محمد همدم، شیخ خوش محمد مستونگی و غیره در این زمینه نقش عمده داشته‌اند که امید است در آینده درباره آنها شرحی نوشته شود.

در اینجا لازم میدانم از همکارهای صمیمانه دوست عزیزم آقای سلطان الطاف علی و عزیز محترم آقای ناظر حسین و دیگر دوستان مهربان مخصوصاً دانشمند گرامی آقای دکتر علی اکبر جعفری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که در تدوین این کتاب بذل مساعدت و راهنائی فرموده‌اند سپاسگزاری و قدردانی نمایم :

احوال دل بدوست نوشتن طریق نیست  
آنجا که قرب هست چه جای رسالت است

آرزو مندم که اگر ارباب علم و دانش نقصی در این تذکره و مطالب آن مشاهده فرمایند از تذکار و راهنمایی دریغ نورزند :

لطفی نموده ای که ندارم زبان عذر این عذرا حواله لطف تو میکنم  
در پایان جذبه درونی خود را از زبان هلالی باز مینمایم :

دردا که اسیر ننگ و نامیم هنوز در گفت و شنید خاص و عامیم هنوز  
شد عمر تمام و ناتمامیم هنوز صد بار بسوختیم و خامیم هنوز

انعام الحق کوثر

لورالائی ، بلوچستان

۲ امر داد ۱۳۵۲ هجری شمسی

۲۳ جادی ثانی ۱۳۹۳ هجری قمری

۲۴ جولائی ۱۹۷۳ میلادی

## انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

- ۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ، جلد یکم ، محمد حسین تسبیحی
- ۲ - احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصه العارفین ، دکتر شمیم محمود زیدی
- ۳ - فهرست نسخه های خطی خواجہ سناء اللہ خراباتی ، محمد حسین تسبیحی
- ۴ - چہار تقویم از دو سال و دریک شہر، علی اکبر جعفری
- ۵ - مثنوی مہر و ماہ ، جالی دہلوی ، سید حسام الدین راشدی
- ۶ - شش جہت ، منشی روی نراین ، علی اکبر جعفری
- ۷ - داد سخن ، سراج الدین علی خان آرزو ، دکتر سید محمد اکرم -
- ۸ - فارسی گویان پاکستان ، دکتر سید سبط حسن رضوی
- ۹ - تحقیقات فارسی در پاکستان ، علی اکبر جعفری
- ۱۰ - تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان ، پرفسور حکیم نیر واسطی
- ۱۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ، جلد دوم ، محمد حسین تسبیحی
- ۱۲ - شعر فارسی در بلوچستان ، دکتر انعام الحق کوثر



به نام خدای بخشاینده بخشایشگر

## رابعه خضداری

خضدار یا قزدار یا قصدار (در شهرستان قلات یا کلات استان بلوچستان) ، شهره‌کی است کهن و آباد ، در وادی واقع است که بجهت خرما و شاه توت و انگور شیرین شهرت فراوان دارد. در تاریخ جهان‌الوان این شهر دارای اهمیت تام می باشد. خاصه که زمانی مرکزیت ارتباط نژاد و فرهنگ عرب و براهویان را دارا بوده است. این شهر در چهار هزار و پنجاه فوتی از سطح دریا قرار دارد.

تاریخ جهان‌الوان در حقیقت تاریخ خضدار است. هنوز معلوم نشده است که پیش از ورود تازیان کدام قوم بود که در قرن هفتم میلادی خانواده ری را مغلوب ساخت. وضعیت مرکزی خضدار مورد توجه تازیان قرار گرفت. آب و هوای معتدل این شهر هم یکی از علل محبوبیت آن در میان مردم این منطقه بوده و هست—در زمان تسلط تازیان خضدار در میان مقبوضات مختصر توران شهری بزرگ بود—و برای حفظ و نگهبانی این شهر قلعه کوچکی وجود داشت.

بلاذری از قول یک شاعر عرب نقل کرده است که «خضدار چه شهر زیبائیست و اهالی بدین شهر چه قدر ممتاز و سربلند اند».

خضدار زیر فرمانروائی ناسوران بسیار مانده است. از آنجمله معاویه و المنصور و امیر سبکتگین و محمود غزنوی و ناصرالدین قباچه و شمس الدین التمش از همه معروفترند.

در قرن هفدهم میلادی همزمان با زوال سلطنت تیموریان هند میر احمد اول (۱۶۶۶-۱۶۶۷ م تا ۱۶۹۵-۱۶۹۶ م) خضدار را تسخیر کرد و آنرا مرکز نایب یا نماینده خان قرار داد—میر نصیر خان اول (۱۷۵۰-۵۱ تا ۱۷۹۳-۱۷۹۴ م) به‌مراهی احمد شاه ابدالی به هندوستان چندین بار حمله کرد—در اوائل قرن نوزدهم انگلیسیها درین ناحیه نفوذ کردند. برای حفظ آزادی این منطقه مردم خیلی کوشش کردند ولی دشمنان بین قبائل این سامان مخاصمت و جنگ و جدال ایجاد کردند. سران قبائل با اشاره انگلیسیها منصوب و معزول می شدند تا بالاخره انگلیسیها بر این منطقه تسلط کامل یافتند و در

۱۸۸۳ م سر رابرت سندیمن در همین شهر خضدار دربار منعقد کرد!

در همین شهر که گذشته ای چنین تابناک دارد، رابعه به جهان آمد—او نخستین زن شاعر فارسی گوی است که در قرن سوم و چهارم هجری قمری همزمان رودکی (۵۳۲۹/۹۴۱ م) اولین شاعر بزرگ زبان فارسی می زیست. رابعه شعر فارسی را با کمال بلاغت و استحکام و قدرت می سرود. بدون شک هر دوستدار زبان و ادب فارسی از اینکه تذکره نویسان قدیم در گرد آوری احوال و زندگی این شاعره توانا اینهمه کم علاقتی بخرج داده اند بسیار آزرده و دلتنگ می شود. فخری بن اسیدی هروی مؤلف تذکره «جواهر العجایب»<sup>۲</sup> تذکره زنان شاعر است. درباره وی اصلاً سخن نرانده است. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه هم تذکره «خیرات حسان»<sup>۳</sup> را نوشته است (در سه جلد) ذکری از رابعه نیاورده است—بهرحال در اینجا سعی شده است— احوال مختصر زندگانی رابعه که از تذکره های مختلف گرد آوری شده تقدیم خوانندگان علاقمند کنیم.

روزگاری در بلخ امیری بنام کعب زندگی می کرد—او از خانواده فرمانروایانی بود که در زمان ابو مسلم وارد این سرزمین شدند. کعب پسری داشت بنام حارث، و دختری بنام رابعه که به سبب حسن و جمال به :

بحسن آن سیمبر زین العرب بود      دلاراسی و محبوبی عجب بود

«زین العرب» لقب یافته بود. حارث به عادات حمیده و خصائل ستوده شهرت داشت و خواهرش رابعه هم در زیبایی صورت و نیکوئی سیرت نظیر نداشت—رابعه طبعاً شاعره بود هر چه روایت می شنید میتوانست جامه شعر بپوشاند. محمد عوفی<sup>۴</sup> می نویسد.

« رابعه بنت کعب القزداری دختر کعب اگرچه زن بود اما بفضل بر مردان جهان

۱ - رجوع شود به بلوچستان دسترکت گزیتیر (مجله رسمی بلوچستان) جلد ششم چاپ بمبئی سال ۱۹۰۷ م صفحات ۲۱۷ ، ۳۴ تا ۳۶ و معجم البلدان چاپ مصر ج ۷ ص ۷۸ ، و « کتاب الانساب » سمعی چاپ اوقاف گیب ص ۴۵۱ و رجوع شود به « میهن بنت کعب » (انگلیسی) از دکتر شکور احسن ، اقبال لاهور شماره ژانویه مارس ۱۹۷۱ م .

۲ - چاپ لکهنؤ ۱۸۷۳ .

۳ - چاپ تهران ۱۳۰۴—۱۲۰۷ .

۴ - لباب الالباب جلد دوم—ص ۶۱ چاپ لیدن سال ۱۹۳۰ م .

بخندیدی ، فارس هر دو میدان و والی هر دو بیان بر نظم تازی قادر و در شعر پارسی  
بغایت ماهر و باغایت ذکاء خاطر وحدت طبع پیوسته عشق باختی و شاهد بازی کردی و  
او را «مگس روئین» خواندندی و سبب این نیز آن بود که وقتی شعری گفته بود :

خبر دهند که بارید بر سر ایوب      ز آسمان ، ملخان و سر همه زرین  
اگر بارد زرین ملخ بر او از صبر      سزد که بارد بر من یکی مگس روئین

کعب در حالت نزع حارث را خواند و دختر خود را باو سپرد—و با صدای لرزان  
گفت بسیاری از ناموران و گردنکشان از او خواستگاری کرده‌اند ولی من راضی نشدم اگر  
شما شوهر شایسته ای برایش پیدا کردید او را به عقدش در آورید و الا او را همین طور  
نگهدارید و گرمی بشارید. بعد از فوت کعب ، حارث به تخت سلطنت نشست و مشغول  
انجام امور سلطنت گشت و نسبت به خواهر خود خیلی محبت و احترام داشت—حارث را  
غلامی بود بکتاش نام که نگهبان خزانه<sup>۱</sup> او بود. او در حسن نظیر نداشت—او در قصر  
حارث زندگی میکرد و روزگار میگذراند—در جلوی باغ اطاق بلندی بود که تخت حارث را  
در آن گذاشته بودند. روزی رابعه بر بالای بام رفت. لختی به چارسو نگریست—درین اثنا  
چشمش به آن غلام افتاد—او را دید که مشغول می نوشی و غزل گوئی بود درین حالت  
فریفته او شد و از شدت شیفتگی ناخوش و رنجور شد و هر چه دوا کردند سودی نبخشید.

عجوزه ای همرازش بود—چون او از رابعه علت ناخوشی او را پرسید او چندی از جواب  
دادن خود داری کرد و بالآخر داستان دیدن بکتاش و شیفتگی خود را بیان نمود. پیر زن  
قول داد این راز را پنهان دارد .

رابعه نامه ای نوشت و در آن جذبات قلبی خود را آشکار و به پیرزن سپرد—از خواندن  
نامه بکتاش نیز به عشق رابعه مبتلا شد و بدون دیدن عاشق او گشت—چون رابعه ازین  
حال آگهی یافت خیلی شاد شد و بعد آنقدر محو عشق آن غلام شد که غیر از سرودن شعرکاری  
نداشت—و اشعاری را که میسرائید به محبوب خود می فرستاد—روزی رابعه از قصر خود  
بیرون رفت از قضا بکتاش او را دید و شناخت و دامنش را بگرفت. رابعه خود را بکناری  
کشید و گفت از چه دامن مرا میگیری ، غلام گفت : «تو چرا اشعار زی من میفرستی  
و دل مرا میبری ؟» رابعه گفت که تو ازین راز آگاه نیستی—دل من به مقصد بزرگی بیقرار  
و تپان است و تو نمی توانی بدان مقصود دست یابی و خود را بشهوت و هوس مبتلا میکنی  
—این بگفت و از پیش او برفت.

چنانچه علامه اقبال میگوید :

چو نظر قرار گیرد به نگار خوبروئی      تپد آن زمان دل من پی' خوبتر نگاری

شیخ ابوسعید ابوالخیر، چون این داستان شنید فرمود « من این جانب رسیدم و از حال دختر کعب پرسیدم که عارف بوده است یا عاشق» جواب دادند اشعاریکه بر زبان او جاری بوده دلیل اینست که در عشق مجازی ایجاد این قدر سوز و گداز ممکن نیست. در شعر او هزل اصلا وجود ندارند. بلکه در همه جا او ذات قدیم جل شانه' را خطاب کرده است. — و از حیث معنوی شعر او درجه کمال دارد و عشق با غلام بکتاش بهانه محضیست. او می گوید.

باز عشقت اندر آوردم ببند      کوشش بسیار نامد سود مند  
عشق دریائی کرانه ناپدید      کی توان کردن شتاب ای مستمند  
عشق را خواهی که تا پایان بری      بس که بپسندید باید نا پسند  
زشت باید دید انگارید خوب      زهر باید خورد انگارید قند  
توسنی کردم ندانستم همی      کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

رابعه در حال شیفتگی شعر می گفت—روزی در چمن می خرامید. و شعر می گفت و در آن حال سقائی بنام حارث که بعد به لعل سقا مشهور گشت. چون رابعه را دید پرسید : چه می گوئی «رابعه چند شعر درباره او هم گفت و بدین علت در قلب برادرش نسبت باو سو' ظن ایجاد شد و در خاطرش نسبت به خواهرش کینه ای پیدا شد.

بعد از یک ماه بکتاش در جنگی که برای حارث پیش آمد. زخم خورد و نزدیک بود به دست دشمنان بیفتد ، ولی یک دختر رو بسته خود را در میان صف انداخته تکی چند از دشمنان را بکشت و بکتاش را بدر برد. این امر موجب دلگرمی سپاه حارث شد و لشکریان او با پایداری در مقابل دشمن ایستادگی کردند و بالاخر حارث ظفر یافت. چون باز گشتند حارث آن سوار رو بسته را طلب کرد. ولی از و خبری نداشت رابعه نامه ای بنام بکتاش نوشت و بوسیله عجزوزه فرستاد. بعد از چند روز بکتاش بهبود یافت.

روزی رودکی از جائی می گذشت که رابعه نیز آنجا بود. رودکی اشعاری سرود و رابعه هم در جواب او اشعاری سرود که رودکی از عشق وی آگاه شد. چون به بخارا رسید و به خدمت پادشاه آمد. جشن شاهانه' ترتیب داده بودند و از قضا حارث هم بود. پادشاه به رودکی امر فرمود شعری بخواند. چون شعر های رابعه دختر کعب هنوز بخاطرش بود همان اشعار را سرود. پادشاه پرسید. «این اشعار را که گفته است ؟» رودکی چون حارث را نمی شناخت ، گفت. این اشعار از دختر کعب است که دل داده غلامیست و کاری جز گفتن



شعر ندارد و هر چه سخن می راند نهانی به او می فرستد» حارث چون به شهر خود برگشت این حال را از خواهرش پنهان داشت و سو' ظنی که درباره لعل سقا داشت محکم شد. در دل تصمیم گرفت خواهر را بکیفر کردار برساند و خون او را بریزد.

بکتاش شعر هائی را که رابعه نزد او می فرستاد در صندوق پنهان کرده از دل و جان عزیز ترمی داشت. یکی از رفقای بکتاش پنداشت که در آن صندوق زرو گوهر است و روزی چون آن صندوق را گشاد و شعر های عشقی رابعه را خواند آن شعر ها را نزد حارث برد. حارث تصمیم گرفت خواهر را بکشد. اول غلام را در چاه انداخت. سپس گرمابه را روشن کردند. رگ خواهر را بریدند و وی را در گرمابه انداختند. و در گرمابه را به سنگ و خشت و آهک بستند. رابعه در کاسه ای خون خود گرفت و با انگشت خود شعر های خود را روی دیوار نوشت. چون همه دیوار ها از شعرش پر شد خون هم تمام شد او داعی' اجل را لبیک گفت. رابعه را از گرمابه در آوردند، غسل دادند و بخاک سپردند. مولانا عطار در «الهی نامه» (ص ۲۷۴ و ۲۷۵) می فرماید :

نگه کردند بر دیوار آن روز	نوشته بود این شعر جگر سوز
نگارا بی تو چشم چشمه سار است	همه رویم بخون دل نگار است
چو از دو چشم من دو جوی دادی	بگرمابه مرا سر شوی دادی
سه ره دارد جهان عشق اکنون	یکی آتش یکی اشک و یکی خون
کنون در آتش و در اشک و در خون	برفتم زین جهان دل خسته بیرون
مرا بی تو سر آمد زندگانی	که من رفتم تو جاویدان بمانی

بکتاش چون ازین قصه المناک آگه شد. خیلی متأسف گشت و در تلاش فرصتی بود تا اینکه روزی از چاه بدر شده و بقصر حارث در آمد و محرکه او را بکشت. بعد از آن بر مزار رابعه آمده و دشنه ای بر جگر خود زد. او را هم پهلوی رابعه بخاک سپردند. بقول عطار:

نبودش صبر بی یار یگانه بدو پیوست و کوتاه شد فسانه

اینست حکایتی درباره رابعه که شیخ فرید الدین عطار در منظومه 'الهی نامه'، نوشته

۱ - رجوع شود به «الهی نامه» از شیخ فرید الدین عطار بتصحیح فواد روحانی تهران چاپ بسال

۱۳۳۹-صفحات ۲۵۹ تا ۲۷۵.

«و شعرای بزرگ ایران» تألیف هوشنگ مستوفی، شعرای بزرگ ایران تهران چاپ بسال

۱۳۳۴-ص ۴۶.

«زنان سخنور» تألیف-علی اکبر سلیمی، دفتر اول چاپ تهران بسال ۱۳۳۵-ص ۱۹۹.

است. این داستان منظوم مشتمل بر ۴۲۸ بیت است. این داستان را شادروان استاد سعید نفیسی در رساله ای درباره رابعه نقل کرده است. گرچه ممکنست تمام این داستان درست نباشد ولی باز شرح زندگی و دوران حیات رابعه را تا اندازه ای روشن مینماید.

مولانا جامی در تذکره نفحات<sup>۱</sup> الانس اسم رابعه را جزو آنانی که بر مسلک عرفان رفته اند ذکر کرده است—هدایت در تذکره معروف (مجمع الفصحا<sup>۲</sup>) نوشته است. «رابعه مذکور، در حسن و جمال و فضل و کمال و معرفت و حال، و حیده روزگار و فریده هر ادوار صاحب عشق حقیقی و مجازی و فارس میدان فارسی و تازی بوده است. احوالش در نفحات الانس مولانا جامی در ضمن نسوان عارفانه مسطور است و در یکی از مثنویات شیخ عطار جمعی از حالاتش نظماً مذکور، او را میلی به بکنش نام غلامی از غلامان برادر مفرد بهم رسیده و انجامش بعشق حقیقی کشیده بالآخره ببدگانی برادر او را کشته و حکایت او را فقیر نظم کرده، نام آن مثنوی گلستان ارم نهاده، معاصر آل سامان و رودکی بوده و اشعار نیکو میفرموده.»

اینک اشعار رابعه را که تذکره نویسان مختلف نقل کرده اند میآوریم. این اشعار حالات قلبی او را نشان می دهد:

چه حجت آری پیش خدای عز و جل	مرا بعشق همی محتمل کنی بحیل
بدینم اندر طاغی همی شوم بمثل	بعشقت اندر عاصی همی نیارم شد
که بی توشکر زهر است و باتو زهر عسل	نعیم بیتو نخواهم جحیم با تو رواست
بسنبل اندر پنهان کنند نجم زحل	بروی نیکو تکیه مکن که تا یکچند
فمن تکبر یوماً فبعد عز و ذل	هر آینه نه دروغست آنچه گفت حکیم

بر یکی سنگین دل نا مهربان چون خویشتن	دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد
تا بهجر اندر بیچی و بدانی قدر من	یا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری

کاشک تم باز یافتی خبر دل	کاشک دلم باز یافتی خبر تن
کاشک من از تو برستمی سلامت	وای فسوسا کجا توانم رستن

۱ - و رجوع شود به نفحات الانس، عبدالرحمن جامی—چاپ مطبع حیدری هندوستان ۱۲۸۹ هـ ص ۴۹.

۲ - و رجوع شود به تألیف هدایت «مجمع الفصحا» جلد اول ص ۲۲۲.

زهی بادی که رحمت باد برباد  
 نمود از سحرمانی صد اثر باد  
 دلیل لطف عیسی شد مگر باد  
 که جان افزود خوش خوش در شجر باد  
 کند عرضه صبوحی جام زر باد  
 از این غماز صبح پرده در باد  
 عروس باغ را شد جلوه گر باد  
 چرا افگند گل را در سحر باد

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد  
 بر او از نقش آزر صد نشان آب  
 مثال چشم آدم شد مگر ابر  
 که در بارید هر دم در چمن ابر  
 اگر دیوانه ابر آمد چرا پس  
 گل خوشبوی ترسم آورد رنگ  
 برای چشم هر نا اهل گوئی  
 عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب

چمن رنگ ار تنگ مانی گرفت  
 جهان بوی مشک از چه معنی گرفت  
 که گل رنگ رخسار لیلی گرفت  
 سرشکی که در لاله مأوی گرفت  
 که بدبخت شد آنکه دنیای گرفت  
 نشان سرتاج کسری گرفت  
 بنفشه مگر دین ترسا گرفت

ز بس گل که در باغ مأوی گرفت  
 صبا ناله مشک تبت نداشت  
 مگر چشم مجنون به ابر اندر است  
 نمی ماند اندر عقیقین قدح  
 قدح گیر چندی و دنیای مگیر  
 سر نرگس تازه از زر و سیم  
 چو رهبان شد اندر لباس کبود

بگو آن ماه خوبانرا که جان بادل برابر بر  
 چنان چون حیدر کرار در آن حصن خیبر بر  
 غم عشقش ز بس باشد، جفا بنهادی از بر بر  
 ز زلفت برفتند ناگه یکی حلقه بچنبر بر  
 که هرگز سود نکند کس بمعشوق ستمبر بر  
 یکی رخسار خوبت را بدان خوبان برابر بر  
 سحرگاهان نگه کن تو بدان الله اکبر بر  
 رسن گرچه دراز آید گذر دار به چنبر بر

الا ای باد شبگیری پیام من بدلبر بر  
 بقره از من فگندی دل بیک دیدار مهرویان  
 تو چون ماهی و من ماهی همی سوزم بتابه بر  
 تم چون چنبری گشته بدان امید تا روزی  
 ستمگر گشت معشوقم همه غم زین قبل دارم  
 اگر خواهی که خوبانرا بروی خود بهجر آری  
 ایا معظم بکار و حال عاشق گر خبر داری  
 مدارای بنت کعب انده که یار از تو جدا ماند

۱ - و رجوع شود به باب الالباب - عوفی خرد دوم ص ۶۱ ، تاریخ ادبیات ایران جلد اول تألیف دکتر ذبیح الله صفا - ص ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، گنج سخن تألیف دکتر ذبیح الله صفا چاپ تهران بسال ۱۳۳۹ صفحات ۵۴-۵۶ از رابعه تا پروین صفحات ۱۲۶ تا ۱۲۹ زنان سخنور جلد اول صفحات ۲۰ تا ۲۰۷ پاسداران سخن صفحات ۴۷ تا ۴۹ . و مجله شرق شماره هشتم مرداد ماه بسال ۱۳۱۰ خورشیدی - ص ۴۶۲ و شعرای بزرگ ایران تألیف هوشنگ مستوفی ص ۴۷ و ۴۸ .

شمس قیس رازی' در توضیح بحر مسدس مخنق از شعر ذیل رابعه استفادہ کردہ و عقیدہ دارد کہ در این شعر دختر بلند نہاد کعب بحری را در بحر فارسی اضافہ کردہ است.  
 ترک از درم در آمد خندانک آن خوبروی چابک مہانک  
 مفعول فاعلاتن مفعولن مفعول فاعلاتن مفعولن

### شعے محمد درفشان

نام پدرش شعے جلال پور—مادرش دختر شاعر فارسی عبداللہ جنگی حاکم قصر قند بودہ میر عبداللہ جنگی در فرن یازدہم میلادی حاکم قصر قند بود و آن شہری بود عالم پرور در بلوچستان ایران. شعے خانوادہ عالم پرور و علم دوست ذکریان است. درین خاندان علماء و فضلا دانشوران و شعرای بسیار بدنیا آمدند و مقام بلندی را بین شعرای ذکریان احراز نمودند.

ذکری فرقہ مذہبی ایست کہ در بلوچی ذگری ہم می گویند. پیروان این فرقہ در بلوچستان زندگی میکشد و اکثر شان بلوچ هستند این فرقہ نام ذکری را از جہت ذکر بسیار خدا گرفتہ اند.

علاوہ براین فرقہ ذکری بدو نام مختلف مہدوی و داعی نیز در پاکستان و ہند معروف است. ذکریان در حقیقت از ناحیہ قصر قند بودند بعد از آن ہجرت کردند و در تربت (مکران) مسکن گرفتند. جد امجد شان شعے محمد درفشان ملک الشعرای ذکریان بودہ تخلص او محمد بود. ولی قومش او را لقب :

در فشان دادند . . . . در فشان

در یک شعر خود دربارہ میر عبداللہ جنگی می گوید :

یکی عارفی در قصر قند بود کہ در معرفت معدن پند بود  
 ز کشف و کرامت بدان پایہ بود کہ ظل خدا سرش سایہ بود

میر عبداللہ جنگی پدر مادر درفشان در زمینہ سیاسی و مذہبی مہارت داشت. او شاعر بلند پایہ فارسی و عربی بود و کتابی بہ نثر بچیظہ تحریر در آورده کہ بنام سفر نامہ مہدی ،

- ۱ - و رجوع شود بہ المعجم فی معائیر اشعار العجم تألیف شمس قیس رازی—ص—۱۳۳
- ۲ - رجوع شود بہ اولس (بلوچی) کویتہ ژانویہ ۱۹۶۵ م ، و بلوچی دنیا چاپ ملتان آوریل ۱۹۶۵ م ، و تذکرہ مولانا ابو الکلام آزاد چاپ لاہور صفحات ۴ تا ۵۰ .

معروف است. نسبت درفشان به میر عبدالله جنگی برای او موجب افتخار شد و درفشان محیطی یافت که در آن علاقه به مذهب و سیاست و سیاحت و ادب وجود داشت و این محیط در او هم تأثیر کرد در آن محیط مذهبی و علمی طبع درفشان کاملاً مذهبی شد و قریحه شاعری او جلا یافت و بدین علت شعر او جنبه مذهبی پیدا کرد. جد بزرگوارش در شهر شارک در بلوچستان ایران اقامت گزید ولی او در شهر شیخ مجد، که در حوالی قصر قند بود بدنیا آمد و در قصر قند سکونت کرد او تعلیمات دینی و مهدویت و زبان فارسی و عربی را نزد مادر فراگرفت و در علم و فضل و تقوی و پرهیز کاری بشهرت رسید. اخیراً کتابی توسط محمد نوری در کراچی چاپ شده است که در دیباچه آن احوال زندگی و سیرت شع محمد درفشان مختصراً آمده است. بنا بر قول محمد نوری درفشان شوق شاعری را از طفولیت داشت و بامرور ایام به تجربیات و دانش او افزوده شد و دارای افکار بلندگشت. تاریخ ولادت و وفات او در پرده خفا مانده است. البته بقول خودش سال تکمیل دیوان او ۱۱۰۷ هجری قمری مطابق (۱۶۹۵ میلادی) است. چنانکه میگوید:

چو خواهی تو تاریخ این منقبت بد از هجرتش سبع و الف مائتہ

دیوانش تا کنون به حیلہ طبع مزین نشده است. تنها یک کتاب نعت او بچاپ رسیده است یک نسخه خطی شع گل محمد بدست شاگرد این نویسنده آقای عبدالغفار ندیم رسیده که ماه رجب ۱۳۴۳/۱۹۲۴ استنساخ و تکمیل گردید. گمان می رود شع گل محمد مزبور از بروز دو شبیه نسخه‌های مختلف خطی و از قول بزرگان شعرهائی را جمع آوردی نموده باشد. این نسخه از حیث اهمیت امتیاز خاصی دارد. عبدالرحمن پدر شع گل محمد هم عالمی فاضل و شاعر بزرگی بود. و هم در این نسخه خطی اشعار خود را نوشته است. وطن او هم اصلاً قصر قند بوده و بعد از آن در کیچ مکران سکونت نموده و سیزده سال قبل بسن هنتاد سانگی درباره وطن و جای سکونت خود چنین می گوید:

پرسد ار کس بلاد این مسکین فی البلاد از بلا قصر قنددان  
از سکونت نشسته ام در کیچ مسکن هست ملک در مکران

و ظاهراً مصرع اول آن باید گر کسی پرسد بلد این مسکین باشد. بهرحال بیت اول درست نیست رجوع شود به اصل دیوان پدر و حیات گفت. او از اولاد شع محمد درفشان بود. در نسخه خطی شع گل محمد آثار شع محمد درفشان در ۱۹۸ صفحات نقل شده است. قسمتی از اشعار عمده مشتمل بر حمد و نعت و مناجات است، محمد نوری بطور جداگانه یکجا آورده است. این نسخه منظومات در از درفشان است، مانند مناجات به درگاه قاضی

الحاجات (۹۶ بیت) توحید باری تعالی (۱۰۴ بیت). در نسخه شیخ گل محمد آثار در فشان در دو قسمت آمده است در قسمت اول هفت شعر در ۸۱ صفحه نقل شده است و قسمت دوم مشتمل بر غزلیات است. شعر در فشان علم و فضل وی را نشان می دهد و قدرت او را به زبان فارسی به ثبوت می رساند. در فشان درباره توحید باری تعالی چنین میگوید :

بنام خدائیکه در وجود	بر آورد از بحر افضال جود
بر آورنده آسمان و زمین	نگارنده آدم از ما و طین
فرا زنده بر خاک بر روی آب	فروزنده عالم از آفتاب
بر آورنده حاجت نا امید	طرا زنده نقش سیاه و سفید
گهی قطره را می کند او گهر	گهی نطفه را می کند او بشر
نگنجد ثنائش بوهم و خیال	در اوصاف او طوطی نطق لال
کسی گر بگوید ترا یافتم	خدایا ازو روی بر تافتم

مناجات دربار گاه قاضی الحاجات :

الهی بحکمت دلم بر فروز	بجز یاد خود آنچه باشد بسوز
دهی نیکی ام گر بهر دوسرا	مرا سود باشد چه تاوان ترا
خلاصم کن از قید نفس هوی	عنائم کش از را کبر و ریا
اگر کار جمله بسامان شود	ز دریای جودت چه نقصان شود
مکن چشم رحمت ز جمله دریغ	مکن آفتاب همه زیر میغ

در فشان زلزله قیامت را چنین شرح داده است.

بسی از امیران اسیران شوند	بسی از طفولان که پیران شوند
بسی از سواران که باشند خوار	بسی از پیاده که باشند سوار
جهنم محیطی بر کافران	به از کافران پایگاه خران

راجع به شراب حقیقت می گوید.

شراب محبت چو کردند نوش	ز گفتار بیهوده کردند خموش
شرابی که ارواح از و قوت یافت	خرد جرعه جام لاهوت یافت
شراب محبت بود آن شراب	حقیقت همان است و دیگر سراب

عظمت در فشان را در غزلیات او ملاحظه کنید.

راجع به خالق انسان می گوید :

آن سامعی که واقف سر نهان بود صنعت نمای جمله زمین و زمان بود  
از فیض فضل اوست که از آب قطره ای اعضای گوشت پوست شود استخوان بود  
انعام و بخششی که تو کردی بمؤمنان از در گهت امید محمد همان بود  
چون در دل و دماغ محمد عدم ثبات دنیا مسلم میشود ناصحانه می گوید.

ای دل آن بهتر که ترک مردم آزاری کنی دائماً جای بدی باید نکو کاری کنی  
در جای دیگر ذکر عالم فانی را چنین آورده است :

این مال و ملک و این جهان	جمله فنا	جمله فنا	فنا
شادی و رنج جاودان	جمله فنا	جمله فنا	فنا
نوح نبی الله کجا ؟	ابن خلیل	الله کجا ؟	؟
موسی کلیم الله کجا ؟	جمله فنا	جمله فنا	فنا

غزل او سلاست و روانی دارد :

چون درین جا مسجد است و خلوت است راحت اندر راحت اندر راحت است  
چونکه ذکر و علم و حرف و حال هست لذت اندر لذت اندر لذت است  
ای محمد رفت ایام فراق وصلت اندر وصلت اندر وصلت است  
برای آموزش علم چنین نصیحت می فرماید :

علم آموز و عمل کن علم را از چراغ علم حق غافل مباش  
ای محمد گر بخواهی قرب عشق جاهلی بگذار و هم عاقل مباش

اولاد شع محمد در فشان هم قریحه شاعری داشتند مثلاً شع جلال دوباره وطن خود می گوید.

گر پرسند از دیار جلال ده نشانش که در قصر قند است

جلال در اشعار خود ذکر جنگی در ناحیه پارود هم کرده است و سال آنرا ۱۱۵۵ /  
۱۷۴۲ م نگاشته است در آنجا درباره پدر خود می گوید :

جلال ابن کمال خان ام کمین جمله یارام بهر نوعی غزل خوانم برای طالبان بشنو  
و اسم در فشان را همچنین می برد :

ورد بکن ابن محمد جلال بسم الله الرحمن الرحیم

۱- اگر پرسند باشد لازم است در مصرع ثانی نشانمان باشد والا پرمید است.

امیر خسرو می فرماید :

بسم الله الرحمن الرحيم خطبه<sup>۱</sup> قدس است بملک قدیم

بقول جامی :

بسم الله الرحمن الرحيم هست صلاهی سرخوان کریم

جلال می گوید :

قفل گشای همه صورت بدان رونمای همه سیرت بدان

هست بدان زمزمه<sup>۲</sup> عارفان بسم الله الرحمن الرحيم

حمله خان بر ناصر آباد را چنین بیان کرده است :

زار و واویلا برون آمد ز شهر ناله و زاری زیاد اندر زیاد

هر که از مال و متاع خانه بود سوخت باقی مانده را تاراج داد

جلال درباره شعر خود سروده است :

سواد نقش قلم بر بیاض فکر زدم که بعد مرگ بماند مکر قواله ما

جلال نظم تو دل می برد چو آب حیات خوشا کسی که خورد لقمه<sup>۳</sup> مخالفه ما

از اشعار عرفانی اوست :

یاد حق کن همیشه در شب و روز خوش بگو لا اله الا هو

تن خود را تو چون چراغ بسوز بهر دنیا مباش غم اندوز

ذکر حق چون صفات رحمان است ذکر حق صیقل دل و جان است

ذکر حق همقرین ایمان است خوش بگو لا اله الا هو

### پیر محمد کاکر

زاد و بومش کان مهترزئی یکی از قصبات بخش مسلم باغ وادی ژوب<sup>۴</sup> (مسکن قبیله معروف کاکر) است. او تقریباً در ۱۱۲۰ هجری قمری (مطابق ۱۷۰۸ م) از کتم عدم به عالم وجود آمد. همعصر احمد شاه بابا بود. از ژوب رهسپار قندهار شد. خود میگوید

۱- رجوع شود به «بیانین جلال» (بلوچی) تألیف غفار ندیم—اولس چاپ کویته اوت ۱۹۶۶ م و

«بلوچی دنیا» چاپ ملتان—شماره آوریل ۱۹۶۵ م—شماره اوت ۱۹۶۵ م.

۲- رجوع شود به «بلوچستان» تألیف ملک صالح محمد خان چاپ کویته بسال ۱۹۵۵ م

ص-۵۶.



(بہ زبان پشتو)۔

دے نیاز و پہ دیار کنیے ٹیکر خون شوم پیر محمد حُکھ هوا دہل ہیداد کا  
(یعنی درد یار بی نیازان جگرم خون شدہ بدین علت پیر محمد شوق وطن  
دیگر دارد)۔

آقای عبدالصمد درانی می نویسند کہ پیر محمد کا کر را از سر زمین کسے غر، (ژوب)  
خیلی محبت بوده۔ حقیقت اینست کہ تصور قومیت پاکستان در کلامش جا دارد۔ او  
سه قرن پیشتر کشمیر و لاهور را وطن خود تصور می کند و قندهار را بنام ذہل هیواد،  
(وطن دیگران) یاد می کند۔

ولی باوجود ترک وطن روح غمزده و طبع حساس شاعر بقرار ماند چنانکہ گوید :  
مونبزله هیواده تنها راغلی یو دہنر طوطیان یو پرد ام و تلی یو  
غازه ظلم را باندی بس کره دہنو یارانو فراق نتلی یو  
(ما از وطن تنها آمدیم—طوطیان باغ ہستیم کہ گرفتار دام شدہ ایم ای غاز ظلم مکن—  
فراق و ہجر دوستان نیکو قلب مرا مجروح کردہ است)۔

پیر محمد بملاقات احمد شاہ بابا نایل آمد—او پیر محمد را بعنوان استاد و معلم  
شاہزادہ سلیمان مامور کرد او تا سال ۱۱۹۶ھ (۱۷۸۱م) در قید حیات بود سال دقیق فوت  
زیر خاکستر فراموشی پنهان مانده است۔ از قرائن چنین بر میآید کہ قبل از ۱۲۰۳ھ  
(۱۷۸۸م) رخت بر بسته است۔ در همین سال شاگرد رشیدش ابراہیم خان کا کر دیوانش را  
استنساخ کرد و در پایان پیر محمد را طوری یاد کردہ است کہ گوئی جہان را پدرود  
گفتہ بودہ است۔

برای پیشرفت زبان پشتو پیر محمد کارہای نمایانی انجام دادہ است۔ او اولین ادیبی بود  
کہ دستور زبان پشتو را بعنوان «معرفت الافغانی» بہ حیثہ تحریر در آورد۔ دیوانش بزبان  
پشتو چاپ شدہ است۔ بامر احمد شاہ بابا او تاریخی بزبان پشتو نوشت کہ نسخہ ای از آن  
در دربار امیر عبدالرحمن وجود داشت ولی از دستبرد روزگار محفوظ نماند۔

پیر محمد بشیوہ سعدی و حافظ و فغانی ہم شعر می گفت۔ اوگاہ گاہی در پشتو کلمات  
فارسی و عربی را بکار برد اینک نمونہ قند پارسی او را تقدیم می نمائیم۔

۱- ثقافت و ادب وادی بولان میں۔ کوئٹہ ۱۹۶۶م ص ۲۰۔

۲- رجوع شود بہ دیوان پیر محمد کا کر ترتیب عبدالروف بینوا، چاپ کابل سال ۱۳۲۵،  
دیباچہ ۲ صفحات ۱ تا ۵، و مقالہ شعرگوئی در کلات و کویتہ—دکتر انعام الحق کوثر،  
چاپ مجلہ ہلال کراچی شمارہ مارس ۱۹۶۴م ص ۴۳۔

گر تماشای گستان در بهارستان خوش است  
 حیف باشد دل که خالی از غم جانان بود  
 مخزن خاطر تهی از عشق روی او مباد  
 دامن وصل لبش شوق دلم خواهد گرفت  
 زخم تیغ غمزه اش مرهم پذیر از غیر نیست  
 بیم سردر عشق بازی نزد اهل دل خطا است  
 حاصل دنیا و عقبی بی جبال دوست نیست  
 چه شد آن نازک اندامی که نزد من نمی آید  
 دلم میل رخ زیبا جو بلبل در قفس دارد  
 شدم دلتنگ بی حسنش در بن ظلمت سرای غم  
 ز هجران خانه مسکین همه پر آه و حسرت شد  
 گرفتم از برای دوست در پای رقیب خود  
 بجز از ناله و فغان ندانم در عطا چیزی  
 بشوای پیر محمد تو بخوناب دلت چهره  
 که در چشمان بیدارت رخ روشن نمی آید  
 یک از سیر گستان دیدن جانان خوش است  
 در تمنای وصالش محنت هجران خوش است  
 سومی را در خزینه گوهر ایمان خوش است  
 از برای شیشه می مقدم مهان خوش است  
 درد مند عشق او با درد بی درمان خوش است  
 عاشق بیدل همیشه بی سرو سامان خوش است  
 با جبالش پیر محمد روضه رضوان خوش است  
 کجا رفت جان شیرینم که سوی تن نمی آید  
 بهمراه صبا بوئی از آن گلشن نمی آید  
 شعاع شمس در خلوت ز یک روزن نمی آید  
 مگر چشمش کند اشکی که در گلخن نمی آید  
 ترحم هیچ بر عاجز ازین دشمن نمی آید  
 صبوری گر فرح بخشد ولی از من نمی آید  
 که در چشمان بیدارت رخ روشن نمی آید

### قاضی نور محمد گنج آبوی

بزرگان وی بشوق جهاد بهمراهی محمد بن قاسم از شیراز به مکران آمدند. بعد از تسخیر مکران محمد بن قاسم ناحیه بسیار زرخیزی در جوار پنجگور بعنوان تیول بآنها عطا کرد. بعد از فراغت از جهاد چند نفر از این خانواده درس و تدریس آغاز نمودند و بعضی دیگر شغل تجارت را اختیار کردند. در آن زمان قلات از حیث یک مرکز تجاری و بازرگانی در قاره آسیا خیلی اهمیت داشت. سپس اکثر افراد خانواده قاضی در قلات سکونت گزیدند و شغل تجارت تنها وسیله کسب معاش بود و الا این خانواده جلیل همواره ترویج علم و ادب را بعنوان هدف زندگی خود در نظر داشتند. بنا بر این قاضی محمد داود یکی از بزرگان قاضی نور محمد به دعوت سلطان محمود خان حاکم بکر به دره بولان سیوی (سبی) رسید و در آنجا بعنوان قاضی بکر مامور شد. بعنوان تقدیر از خدمات او به علم و ادب از طرف سلطان تیولی از نظامت کیجی در گنج آبه جهت او مقرر شد. او گنج آبه را (که هنوز آنرا گنداوا می نامند) موطن خود ساخت و در آن شهر قاضی نور محمد متولد شد. او با رعایت نام گنجابه «گنج آبوی» مشهور گشت. پدرش قاضی عبدالله در علوم متداوله کمال یافت خود میگوید:

ندام جز این از نسب و از حسب کہ در گنجہ ام قاضی از جد و اب  
ز روی نسب نیز عباسیم ز فضل و ہنر گنجہ را قاضیم

جای دیگر می نویسد :

پدر پیشہ ام ہست قاضی گری بہ قاضی گری ضم بد، شاعری  
من اول بہ گنجابہ قاضی بدم در اشغال آن امر راضی بدم

پدرش مجاہد و شاعر و مورخ و عالمی بزرگ و بیباک بود. قاضی عبداللہ در کیچی  
(کچھی) ضمن جنگی کہ بعنوان «کماندار» با حملہ آوران می جنگید شہادت یافت. زمان و  
عہد نصیر خان اول (متوفی بسال ۱۲۰۸ھ / ۱۷۹۴م) کہ از ہمہ فرما:روایان قلات عظمت  
بیشتر داشت او در میان براہویان بلوچیان بیک اندازہ محبوب بود. او ارتش قلات را منظم  
ساخت. بروایت ہتو رام' عدہ لشکریان وی تقریباً یک لک (صد ہزار) بود تشکیلات و  
سازمان دولت خود را مطابق سازمان نادرشاہ ترتیب دادہ بود. این خان بزرگ در طی حکومت  
پنجاہ سالہ خود در حدود بیست و پنج بار جنگ کرد جنگہای او را میتوان بہ دو قسمت  
تقسیم کرد. یکی جنگہائی کہ تا حدود این ناحیہ محدود بودند و دیگر جنگہائی کہ بہمکاری  
احمد شاہ ابدالی و تیمور شاہ جانشین وی خارج از حدود سلطنت خود در آن شرکت کرد  
حسن تنظیم و ترتیب ارتش او باعث کامرانی او در جنگ ہا گشت از جملہ جنگہای قسمت  
دوم جنگ سوم پانی پت (۱۷۶۱م / ۱۱۷۵ھ) و شش جنگ دیگر احمد شاہ ابدالی با سکان  
پنجاب خیلی اہمیت دارند.

نصیر خان اول مرہی و مشوق علم و ادب بود قاضی نور محمد اکثر در خدمت او  
بود و نصیر خان اول در جنگہای مہم خود نیز با او مشورت می کرد او در جنگ  
بزرگ پنجاب ہمراہ نصیر خان بود. چنانکہ او یک مثنوی رزمی بحیثہ تحریر در آورد و این  
جنگ نامہ را «تحفۃ النصیر بلوچ» نام گذاشت کہ یک نسخہ خطی از آن نزد دوست گرامی  
آقای بشیر احمد بلوچ معاون رئیس رادیو پاکستان کویتہ وجود دارد و ایشان اجازہ  
دادند ازان نسخہ خطی استفادہ کنیم .

قاضی در گنج آہہ (گنداوا) یک کتابخانہ شخصی ہم داشت کہ ازان کتابخانہ  
آقای عبدالرحمن غور یک نسخہ این جنگ نامہ را بدست آورد کہ بومیہ بود و اکثر  
ورقہای آن افتادہ کہ با این اشعار آغاز می شود :

۱- رجوع شود بہ تاریخ بلوچستان تألیف ہتو رام چاپ لاہور بسال ۱۹۰۷م ص ۲۷۲ .

بنام خدای جهان آفرین  
 خدائی عظیم و علیم و خبیر  
 خدائی که خلق جهان آفرید  
 همه کار عالم بتدبیر اوست  
 بفرمان او هست هر کس که هست  
 ندارم آمیدی بجز تو ز کس  
 در نعت رسول (ص) سروده است :

فضائل که بود انبیا را تمام  
 در گنج هستی از و باز شد  
 تن پاکش از ظلمت سایه دور  
 چو ختم نبوت شده شان او  
 همه مجتمع شد در او والسلام  
 دلش مخزن گوهر راز شد  
 ز پیشانی‌ش نور حق در ظهور  
 بود ختم قرآن برهان او

بعد از وصف معراج رسول (ص) مدح احمد شاه بهادر غازی و امیر نصیر خان را میکند .

ز خان بلکه جان و روان بلوچ

قبل از مدح سلطان از بارگاه ایزد تعالی برای او دعای خیر میکند چنانکه میگوید :

جهان آفرین کار او را بساز  
 بمدح و ثنایش نرازم قلم  
 براه خدا استقامت نمود  
 بعشق نبی عاشق صادق است  
 بفرمان او هر زمان شائق است  
 ندارد ز ناسم گهی فرمشی<sup>۱</sup>  
 بحق تو ای خالق ذوالجلال  
 بمیرانش اندر جوار رسول  
 بفضل و کرم عمر او کن دراز  
 نگویم ز جاه (و) جلال و چشم  
 بعلم و عمل حرمت دین فزود  
 بدیدار او هر زمان شائق است  
 بداد تو ای خالق ذوالجلال  
 سوالش بکن یا الهی قبول<sup>۲</sup>

پس از بیان اوصاف شعرای قدیم شاعر حال خود و سبب تألیف کتاب را بیان می‌کند و سپس چنین می‌گوید :

روان سازم از مدح آن خامه را  
 تتبع کنم نظم شهنامه را

۱- مخفف فراموشی.

۲- یا الهی غلط است (سوال ار کند ، کند الهی قبول) جایز تر است.

در جای دیگر می گوید :

تبع کننده ز شهنامه ام ازان گرم گشته است هنگامه ام  
قاضی نور محمد حسب و نسب بلوچیان را هم بیان می کند و آنها را از اولاد عم  
رسول حضرت حمزه (رض) میداند .

ز اولاد حمزه بود این فریق

کلمه «بلوچ» از نام بلو مشهور گشت—بدین باره میگوید :

م بلوچ از بلو شد به بخت سعید  
م بلوچ از بلو شهره شد در جهان

همچنین میگوید : در ضمن ذکر خوانین دیگر میر نصیر خان را چنین یاد  
می کند .

محمد نصیر آن خداوند دور شد او خان و رفت از جهان رسم جور  
باین خان خوشنام دولت رسید شب رنج را صبح فرحت دید  
محمد نصیر خان برای سربلندی دین بر کیچ هم حمله کرده بود قاضی نور محمد  
پس از ذکر اجالی آن میگوید که اکنون من حال لاهور و سر هند را بیان می نمایم و  
بسبب ساقی نامه چنین می سراید :

بیا ساقیا باده خوشگوار بمن ده که یابد دل از غم قرار  
خورم جام زان باده مستی کنم چو مستی کنم می پرستی کنم  
حالا از «جنگ نامه» اشعار منتخب برگزیده را در ذیل نقل میکنیم .  
حال مظالم سیکها را چنین میآورد :

شده شهر از جور سیکها خراب همه مرد مانش برنج و عذاب  
همه شهر ویران درون و برون هم قصر و کاخش شده سرنگون  
مساجد همه بود ویران در او معابد خراب آخور اسپان در او  
علماء شرفاء سادات شهر بجای شکر خورد شان بود زهر  
همه ملک سرهند و لاهور را ز پنجاب و ملتان همه جا بجا  
زجهنگ و خوشاب (و) زمین پنجاب بکردند قسمت بخود بی حساب

نصیر خان چون به لاهور رسید در جوار مقبره جهانگیر اقامت گزید و در این جا قاضی  
نور محمد به ذکر جهانگیر و نور جهان می پردازد .

مزار جهانگیر شاه ارجمند که او پادشاه بود در ملک هند  
 که نور جهان بیگم و زوجه اش به او داشت در زندگی عیش خوش  
 بماندست باقی درین کهنه دیر ازان شه بسی از علامات خیر

نور جهان مزبور پرورش چندین هزار بچه یتیم را بعهده گرفته بود . قاضی درباره  
 آن میگوید .

بهر دختر او داد از خود جهاز زر و زیور و جامه و برگ و ساز  
 یکی خانه و مسکنش نیز داد ز بهر معیشت همه چیز داد  
 اینک حال روانه شدن لشکر را ملاحظه کنید :

غبار زمین بر فلک سر کشید چو خورشید شد اندر آن نا پدید  
 ازان گرد کان در هوا شد سحاب نهان شد در آن تیره ابر آفتاب  
 بیک سوی دریا دگر سوی دشت ز گرد سپه بحر و بر تیره گشت

درین جنگ شوق شهادت در سر بازان خان در خور توجه است .

قراول دران روز از طرف خان سر مگسیان بود گهرام خان  
 چو فوج سکان پیش گهرام خان نمودار گشتند جولان کنان  
 بگفتا که ای حریبان نژند من استاده بینم که جولان کنند  
 بر انگیخت اسپ آن تهمتن سیر بزد در صفوف سک بد سمر  
 در آن حمله کان شیر مردانه کرد پسر را بخود نیز همراه برد  
 که تنها چرا من بچنت روم همان به که با پور یکجا شوم  
 چو پورو پدر هر دو آمیختند قیامت ز سکهها بر انگیختند  
 چنان تاخت آورد بر کافران که پس گشت افواج آن مدبران  
 هزار آفرین بر پسر هم پدر بهمت فزون بود از یک دگر  
 در آخر به پهلوی آن پهلوان سکی زان سکان نیزه زد آنچنان  
 کزان نیزه پهلوی آبرو درید ززین بر زمین شهادت رسید  
 پسر نیز در راندن تیغ تیز قصوری نکرده همی در ستیز  
 در افتاده آخر هم از زخم تیغ بسان پدر جان نکرده دریغ

قاضی نور محمد هم در آن جنگ شرکت داشت .

من آنروز در جنگ حاضر بدم  
 یک دست تیغ و بدیگر قلم  
 سکی زان سوی من (برون) تاخته  
 جوانی بلند از همه<sup>۱</sup> براهوئیان  
 که از اسب افتاد و جان داد و مرد  
 دریغاً گرش نام دانستمی  
 خدا آفرید است شمشیر را  
 دگر از برای بلوچ آفرید

تماشا نمودم بچشم خودم  
 بمیدان پس مک همی تاختم  
 یکی تیغ هندی بدست آخته  
 در آندم توفنگی زدش آنچنان<sup>۲</sup>  
 روان را بدوزخ هاندم سپرد  
 ستودم<sup>۳</sup> بسی تا توانستمی  
 هم از بهر افغان شیر دغا  
 دگر کس بدیشان نخواهد رسید

بعد از فتح و کامیابی میگوید:

بیا ساقی آن جام زر را بجام  
 که با عیش و عشرت شام بگذرد  
 در افغن بمن ده بهنگام شام  
 چو شب رفت خوش روز هم بگذرد

درین «جنگ نامه» غیر از شرح جنگها، واقعه کشته شدن شیر بدست خان، ذکر مزارهای بزرگان هند و شرح جنگ بین بلوچیان و براهویان ذی همت را آورده است. نظریه اهمیت این جنگ نامه: می توانیم این نامه را جزو تواریخ قدیم بشار آوریم. این «جنگ نامه» قاضی نور محمد ۱۷۴۱ بیت شعر است و نسخه در دست ما ۱۸۶ صفحه دارد. زبان شاعر آن روان و شگفته است. مانند قصیده «اشکهای خرامان» انوری این جنگ نامه نیز خیلی جالب و دلپذیر میباشد و اکثر وقایع را قاضی نور محمد با کمال بیطرفی بیان کرده است و بیان او درست مطابق واقعیت است و بدین علت شعر او در خواننده اثر عمیقی میگذارد. این «جنگ نامه» بدون شک و تردید مظهر علاقه فوق العاده بلوچها به اسلام و ایثار و از خود گذشتگی و شجاعت آنان میباشد، مثلاً:

بر آمد بزین خان عادل بلوچ  
 بلوچان همه همچو شیر غرین  
 که گر کشته گردیم جنت رویم  
 به این عزم بر شاه داور زمان  
 روان شد بمیدان هیجا بفوج  
 بگفتند هان جنگ دین جنگ دین  
 و گر زنده مانیم غازی شویم  
 فدا کرده بودند ز اخلاص جان

۱- زاید است. نقوی. ۲- باید «تفنگی» باشد. نقوی. ۳- ظاهراً «ستودمش» باید باشد. نقوی.

۴- چنانکه در بیان مردانگی و شجاعت میگوید:

مکان را مگوسک که هستند شیر بمیدان مردان چو شیران دلیر

علت اینکه بلوچها بسرکردگی میر نصیر خان به دعوت جهاد احمد شاه ابدالی لبیک گفتند آن صرفاً کمک به مسلمانان مظلوم بوده و برای مسلمانان چه مقصود و مرامی بالاتر ازین میتواند باشد که تنها بخاطر انسانیت به جهاد پردازند در این مورد قاضی نور محمد چنین پند می دهد:

ذخیره مکن بهر این خانه را بکن توشه از بهر دار البقا  
گر از حق بدانی تو نفع و ضرر چرا می کنی تکیه بر هر بشر  
بکن سوی حق روی دل را رجوع مکن حرص دنیا که الجوع جوع  
چو این مال و دنیا مسلم تراست بایمان و دین کوش این بهتر است

### ناطق مکرانی

مکران سر زمین تاریخی معروفی است که در عصر داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۵ قبل از مسیح) آنرا میکیا یا گدروسیا می نامیدند و مورخین عرب آنرا مکران و مکرانستان می گفتند عربها در زمان حضرت عمر رض به سال ۵۲۳/۶۴۴ م آنرا فتح کردند و این سرزمین از آن هنگام تحت اداره والیان تازی بود تا اینکه بعد از انقراض خلافت، شاهان محلی بر آن حکومت کردند. سپس دویست سال قبل نصیر خان اول این سر زمین را فتح کرد و مکران جزو قلات در آمد تا اینکه بعد از تاسیس پاکستان مکران بسال ۱۹۴۸ بعنوان ایالت مستقلی جزو پاکستان شد.

از جهت داستانهای عشقی مکران در تاریخ بلوچستان خیلی اهمیت دارد داستان عشقی «سی و پنون» به همین سر زمین تعلق دارد و در آخر قرن هیجدهم یا در اوایل قرن نوزدهم شاعر فارسی زبان گل محمد ناطق در مکران زندگی می کرد که سال تولدش در پرده خفا مانده است. همین قدر میدانیم که او نیمه اول عمر خویش را در اینجا بسر برد چنانکه حال هموطنان خود را در این ابیات بیان کرده است:

نه کتابی به بغل شان نه قلم در کف شان در بغل هیزم و در دست تبر می بینم  
همه آفاق بنوشند گلاب و قنداب<sup>۲</sup> مکریان را همه<sup>۳</sup> از خون جگر می بینم

۱- رجوع شود به «تاریخ نسل و بلوچیان» انگلیسی تألیف سردار خان ص ۵۸ و «مکران ما قبل تاریخ» اردو- پرفسور انور رومان - نوکیں دور (مکران نمبر) کوئٹہ ۱۶ مارچ ۱۹۶۷ م.

۲- ظاهراً «قنداب است» اصلاً قندست نوشته شده.

۳- بجای «همه» باید کلمه دیگر مانند «غذا» وغیره باشد. نقوی. شرب مناسب است.



این اشعار این غزل حافظ را بخاطر می آورد :

این چه شوربست که در دور قمر می بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم  
ابلهانرا همه شربت ز گلاب و قندست قوت دانا همه از خون جگر می بینم  
چون در مکران قدرشناسی را ندید ناطق بسند مسافرت نمودا و آنجا میر صوبدار  
خان تالپور مقدم او را خیلی گرامی داشت و تخلص «دلخوش» (که مترادف این کلمه در  
زبان بلوچی کلمه دلوش است) باو داد . مخدوم محمد ابراهیم خلیل مینویسد : «بعربی فائق ،  
فارسی رائق ، مشتاق بان حد بود که زیاده از نیمه «شرح وقایه» را یادداشت و «هدایه» فقه  
را هم یاد میکرد . کلام فارسی هم بسیار بر زبان داشت ، در علم صحبت هم کمتر کسی  
باو پهلو زند . الغرض اعجوبه روزگار بود<sup>۱</sup> .

روزی ناطق عصبانی شد و چنین گفت :

آبرو گر طلبی آب ستاری<sup>۲</sup> مطلب لقمه چرب بجز نان<sup>۳</sup> جواری<sup>۴</sup> مطلب

مخدوم میان عبدالغفور در جواب گفت :

آبرو گر طلبی آب ستاری بطلب لقمه چرب مجونان جواری بطلب

استاد زمان علامه دوران میان عبدالکریم بن بحر علوم میان عثمان (قدس سرها)  
چون این شنید بسیار خشمگین شد دلخوش غزلی دیگر سرائید که مطلعش این بود<sup>۵</sup> :  
طرفه شهرست ستاری که بسامان گردد خالی از شور شر و فتنه دوران گردد  
میان عبدالکریم به شنیدن این غزل بسیار مسرور شد .

بین دلخوش و پدر محمد ابراهیم خلیل (مؤلف تذکره تکمله «مقالات الشعراء») که  
نامش مخدوم عبدالکریم ثانی معروف به دائم الصوم متوفی بسال ۱۲۷۲ هـ بود خیلی محبت بود  
دلخوش بیشتر وقت خود را در خانقاه او بسر می برد . دائم الصوم فرموده بود «علم  
صحبت ما تاثیر صحبت دلخوش است» میر صوبدار خان تالپور مستمری برای دلخوش  
مقرر کرد ولی آن عالی همت از آن صرف نظر کرده عزم سفر هندوستان کرد و چون به آنجا

۱- تکمله مقالات الشعراء ، ص ۲۶۴ .

۲- رجوع شود به تکمله مقالات الشعراء ص ۲۶۴ .

۳- ستاری نام قریه است در نزدیکی حیدرآباد سند .

۴- ظاهراً «بجور» است . نقوی .

۵- ظاهراً از کلمه هندی «جواری» است . نقوی .

۶- رجوع شود به تکمله مقالات الشعراء صفحات ۲۶۵ ، ۲۶۶ .

رسید ناطق تخلص کرد .

چنانچه علی قلی سلیم گفته است :

نیست در ایران زمینی سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد  
همان طور دلخوش (ناطق) هم برای آزمودن بخت خود عازم درباری شد که داستانهای  
فیاضی شاهزادگان آن خیلی شهرت داشت ناطق به دربار شاهزادگان مختلف هند رسید و  
شعر خود را نزد آنها خواند و بالآخره به دربار شاهزادگان اوده (محمد علی شاه ، امجد علی  
شاه و واجد علی شاه) وابسته شد و در آنجا گفت :

صبا از جانب ناطق سلامی خاک مکران را که من چون غنچه دل درگشن هندوستان بستم  
ای عزیزان وطن دست بشوئید از من کشته هندی و سبزان گلایی پوشش  
ناطق با شاعر معروف عصر خود میرزا اسد الله خان غالب دهلوی مکاتبه داشته و  
راجع باشعار وی اظهار نظر میکرده و پیدا است که از قرحه نقادی برخوردار بوده در نامه  
اسد الله خان غالب دهلوی معروف به اشعاری نوشته که با این بیت شروع میشود :

ای آنکه بری نامه من رو بقفا کن صد قافله رشک بین بر اثر خود

در آخر آن نامه بر یکی از شعرهای غالب اظهار نظر میکنند . میرزا غالب در مثنوی  
«درد و داغ» قصه جالبی بیان کرده است که چطور دعای یک زن که خدا او را بار  
دیگر جوان سازد مقبول شد : چون جوان شد از شوهر خود رو گرداند و شوهرش چون  
بیوفائی او را دید براو نفرین کرد و آن زن بصورت خوک درآمد . غالب می گوید :

خوک شد و پنجه زدن ساز کرد با سر و رو عربده آغاز کرد

راجع باین ناطق می نویسد «کاتب لفظی بصورت پنجه آورده، معلوم نیست که این  
چه لفظی است چه اگر فی نفس الامر پنجه باشد که خوک سم دارد نه پنجه و چنانچه  
ربط و تشابهی با پنجه داشته یا آنکه نزد شعرا اطلاق سم پنجه به جای یکدیگر جائز  
الاستعمال بوده پس باید اعلام کرد تا فهمیده شود . حق پرستی و سلیم الفطرقی غالب قابل

۱- رجوع شود به «فارسی قبل از مغولان در هند» (انگلیسی) تألیف ایم-اے غنی چاپ اله آباد  
بسال ۱۹۴۱ م ، صفحه ۲۴۵ .

۲- رجوع شود به «شمع انجمن» تألیف محمد صدیق حسن خان بهوپال چاپ بسال ۱۲۹۳/۵۱۸۷۶  
ص ۴۷۲ .

۳- رجوع شود به «کلیات غالب» چاپ لکهنؤ بسال ۱۹۲۵ م ، صفحه ۷۷ .

۴- رجوع شود به «جوهر معظم» چاپ لکهنؤ بسال ۱۲۷۷ هـ ، صفحات ۳۸ ، ۳۹ .

87902 87902

تحسین است زیرا بد رستی این اعتراض اعتراف کرد و مصرع اول را چنین تغیر داد .  
خوک شد و بد نفسی ساز کرد

در پاسخ غالب اینطور نوشت 'از غالب هرزه سرا به ناطق رنگین نوا ، سلام :  
راست میگویم و یزدان نه پسندد جز راست حرف ناراست سرودن روش اهرمنست  
به تیزی دم ذوالفقار و به فروغ گوهر حیدر کرار ، سوگند که هیبت پای خوک  
در نظرم نبوده است . اگرچه نوع آفرینش را در ویرانه و خرابه ها بسیار دیده ام اما  
ژرف نگهی بکار نبرده ام گمان من آن بود که خوک همچو سگ و گربه پای دارد .  
اکنون از روی نوشته شا در نظرم جلوه کرد که خوک سم دارد و پنجه ندارد . کاش  
نامه شا پیش از آن که کلیات نقش انطباع پذیرد بمن رسیدی تا در این مصرع خوک شد  
و پنجه زدن ساز کرد- بجای پنجه زدن بد نفسی ، بنوشتمی» .

غیر از این ، چند نامه دیگر از ناطق هست که او در آن حال خود را بیان کرده  
است . مثلاً در یکی از نامه های خود منویسد :

«شبه می گذرد که در ویرانه فتیر چراغ نمیسوزد حساب دیگر بی سروسامانی ها  
را از اینجا نمیتوان برداشت و با این همه کیسه بصابون زد گیها مامور پرداز نثر و نظم :  
این چه ظلم است که بر ما رود از اختر ما

خدا انصاف آشنا دل مریبان مراهبان قصیده نوروزی که چند ماه قبل از بن چکیده  
قلم حرمان رقم شده بود و هنوز در گر و گذارش است ، از خان والا شان و باستخاره  
آن مسترد باید فرمود تا بجای نوروز لفظ برشگال گنجائش داده شود و باقی مضامین بهاریه  
نوروز و برشگال باهم توافق دارند . همچنین در نامه ای به صله نظم و نثر اشاره کرده  
است بدینقرار :

«یازده سال می گذرد که بفرمایش مریبان صد ها نظم و نثر پرداختم و بغیر حرمان  
چیزی دیگر نیندوختم همان حسرت است که امروز صورت کوفت گرفته کاهش جسم و  
جان می نماید اگر اینهه دماغ سوزیها نکرده بودمی این مایه تاسفها نکرده می» .

در نامه دیگر به کثرت قرض خواهان اشاره کرده است :

۱- رجوع شود به «کلیات نثر غالب» چاپ سوم لکهنو بسال ۱۸۸۴ ، صفحات ۲۴۴ ، ۲۴۵ .

۲- رجوع شود به «جوهر معظم» چاپ لکهنو بسال ۱۲۷۷ ، صفحات ۴۲ ، ۴۳ .

هر گاه که از طرف خان مذکور دام اقبالهم بر میگرددم ازدهام قرض خواهان بیشتر می شود که شاید چیزی آورده باشد و بما نمیدهد» .

در جای دیگر آرزوی تکمیل وظیفه خود را بیان می نماید :

«حالیاً حال فقیر اینست که با وصف این همه حقوق غمخواری و تربیت گری که جناب قطب الدوله بهادر را بر ذمه فقیر بوده و ارادت والفتی که فقیر را بدان ذات قدسی صفات است تا حال رباعی یا مصرعی در مدح نوازشهای آن گوهر گرامی قدر اتفاق نیفتاده است . خجالتها دارم و خدا کند که عنقریب خود را از گرد خجالت بر آرم» .

گل محمد ناطق مکرانی در ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۸ میلادی) جهان را پدرود گفت و ماده تاریخ وفاتش «گل محمد خان ناطق مکرانی» است آثار ناطق عبارت از یک مثنوی و دیوان است که مثنوی او دیگر امروز پیدا نمیشود . جواهر سنگ جوهر پسر بختاور سنگ راقم شاگرد ناطق دیوان مختصری (دارای ۶۴ صفحه - قطع ۱/۳ × ۹/۲ × ۵ و قطع ۹ × ۵ که تماماً ۱۱۴۰ بیت شعر) از سخن او گرد آوری و «جوهر معظم» را ماده تاریخ آن کرده است ، که اولین بار در چاپخانه نولکشور لکهنؤ بسال ۱۲۷۷ هـ / ۶۱ - ۱۸۶۰ م چاپ شد اینک قطعه تاریخ مولوی رفعت علی ، رفعت که در پایان آن آمده است ذکر میشود :

چو کلیات ناطق اوستادی که شد کنز الجواهر در دهن ها  
بطبع آمد ز طبع رفعت جست بتاریخش گلستان سخنها

۱۲۷۷ هـ

بار دوم اکادمی بلوچی کویته «جوهر معظم» را با مقدمه مبسوطی از دکتر انعام الحق کوثر بسال ۱۹۶۹ م انتشار داده است .

جوهر معظم مشتمل است بر قصیده ها (کل ۶۸۲ بیت) . غزلیها (کل ۴۴ بیت) رباعیات (کل ۹ رباعی) و رقعات (نامه های) نثر (کل ۹ صفحه) .

بیشتر قصاید در مدح شاهزادگان سروده شده است . حمد باریتعالی در مثنوی او :

ز شاخ خشک خامه گل فشام مگر در حمد باری تر زبانم  
ولی دشوار حمد ذوالجلال است زبان خامه شنجرف لال است

۱- رجوع شود به «جوهر معظم» لکهنؤ بسال ۱۲۷۷ هـ ، صفحه ۴۴ .

بیا تا نغمه<sup>۱</sup> دیگر سرایم بسان نغمه زین پرده برایم  
 سخن سحری چه سحری با کمالست حلال است و حلال است و حلال است  
 بر این ره جوهر خود آزمایم ز علی جوهران جوهر نمایم  
 همچون نظامی گنجوی که مثنوی عرفانی «مخزن الاسرار» را با بسم الله آغاز کرده :  
 هست کلید در گنج حکیم بسم الله الرحمن الرحیم  
 ناطق هم قصاید خود را همینطور آغاز می کند.

بسم الله الرحمن الرحیم آنکه حکیم است و نعیم و کریم  
 بسم الله الرحمن الرحیم جمله جهان حادث و ذاتش قدیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم پیش ازل بعد قیامت مقیم

در عرب طرز قصاید مدحیه چنین بود<sup>۱</sup> که در تمهید ، اشعار عشقیه نوشتند ، که آن را تشبیب (نسیب یا تغزل) می گویند. بعد ازان به طریقه خاص ذکر ممدوح می کردند این را به اصطلاح تخلص یا گریز می گفتند. بعد ازان مدح می کردند و خاتمه بر دعا می کردند. در فارسی هم بهمین روش تقلید کرده اند. اگر تشبیب نبود اشعار خطاییه و تمهیدیه می نویسند. سه چیز معیار خوبی قصیده است :

۱- حسن مطلع.

۲- حسن تلخیص.

۳- حسن مقطع.

ناطق هم در قصاید خود این سه را حفظ کرده است. اکثر قصاید او خطاییه است. دو قصیده او در منقبت حضرت علی است. حالا بعضی از اشعار بر گزیده از قصاید ناطق را نقل می کنیم تا قدرت ناطق در قصیده سرائی و (شوکت الفاظ ، ندرت تشبیه ، پرواز بلند ، علو تخیل ، جدت ترکیب و مبالغه) در کلام او آشکار گردد :

**قصیده در منقبت :**

آنچه موسی دید در سینا به بینی بی حجاب سرمه<sup>۲</sup> چشمت شود گر خاکپای بو تراب  
 تا بود جان در تن و هم بعدجان رفتن ز تن باد در خاک نجف جایم بحق بو تراب

۱- رجوع شود به شعر العجم حصه پنجم ص ۱ .

آماده شو بجایزگی روضه جنان کاینک زدم به منقبت شاه انس و جان  
جز در مناقب اسد الله و آل او قطعش کنم اگر متحرک شود زبان  
در مدح نواب امین الدوله بهادر میگوید :  
اعتذار نکرده شایگان کرده و این جایز نیست.

کیست غیر از امین دولت و دین آن وزیریکه شه نشان باشد  
آنکه در بارگاه رفعت او آسمان خشت آستان باشد  
آنکه در کشور شجاعت او زال هم پور داستان باشد  
میزند بانگ اجل بپای گریز تیغش آنجا که سرفشان باشد  
در نکو نیتی و نرم دلی نام تو شهره جهان باشد  
ناطق انعام خوار در گه تست مر ترا نیز دل نشان باشد  
در باره حسین آباد میگوید :

زهی بزیب علم در جهان حسین آباد که داردش بجهان تا ابد حسین آباد  
چه روضه ایست خدایا که رفت از یادش خیال گلشن فردوس از دل ازهاد  
صفای مرمر صحنش چگونه شرح دهم که تیرگی برد از چشم کور مادر زاد  
چو اوفتاد نگاهم بسوی تالابش' مر از وسعت دریای رحمت آمد یاد  
غنی شدمت ز تعمیرش آنچنان مزد ور که گنجها بسر یکدگر زمزد نهاد  
مهر مهر تماشا هم ایستاده شود بسیر آن چو شتابد شه فرشته نهاد  
جهان پناه محمد علی شه عادل که کنده معدلتش ظلم پیشه را بنیاد  
که بسبک عرفی شیرازی در قصاید بخود ستائی می پردازد :

در این زمانه من آن شاعرم که نتوان یافت نظیر من به سخن در قلمرو ایجاد  
زبان طعنه گشودست بکر معنی من بحسن عشوه طرازان خلخ و نوشاد  
فکنده زلزله از ذوق شعر حالی من سماع ویس بقرن و جنید در بغداد  
و بعد آبادانی این شهر را چنین بیان می کند :

توان نمود کنون اکتفا بتاریخش بسان خلد شد آباد این حسین آباد  
(۵۱۲۵۶هـ).

۱- تالاب کلمه هندی است بمعنی برکه و استخر. نقوی.  
تالاب کلمه فارسی است بمعنی تل (جمع شدن) یا تال شدن آب.

در مدح واجد علی شاه می گوید :

مقیم صومعه در وصف خلد راند مقال  
سپر کوکبه واجد علی شاه غازی  
زهی کریم که شهر بند مکرمتت  
ز استماع حدیث نوال ابر کفت  
چه مایه قصد تنزل نموده در مدحت  
برون ز حیز حصرست وصف شه ناطق  
همیشه گلشن عیش تو چون ریاض بهشت  
مرا به بزم طرب خیز شاه برد خیال  
که نعل توسن قدرش همی سزد ز هلال  
بسا گدا نشود آشنا بحرف سوال  
شود برنگ صدف گوش خلق مالا مال  
هر آنکه گفته تراگه جود بحر نوال  
بکن دعا و بدر آ از این خیال محال  
شگفته باد به الطاف ایزد متعال

و اینک تشبیب قصیده ای که بمدح نواب شرف الدوله بهادر سروده است:

آن بلبلم که گر بچمن سر کم فغان  
آن گلشنم که باد ز فیض شمیم او  
آن شبنم که موی کشان آفتاب را  
آن قطره ام که بالداگر برو وجود خویش  
آن وادیم که هر شرری کش جهد ز سنگ  
آن شاعرم که شهرت شعرم جهان گرفت  
از هر درخت آتش موسی شود عیان  
بخشد بمرده چون نفس عیسوی روان  
آرد فرود جذبه اش از چارم آسمان  
هر قطره اش نشان دهد از بحر بیکران  
گردد به شعله شجر طور همزبان  
چون صیت کام بخشی دستور شه نشان

در یکی از قصیده های خود ناطق به امیر خسرو (۵۶۵۱-۵۷۲۵/۱۲۵۲م-۲۵-۱۳۲۴م) چنین اشاره کرده است :

ناطق بیا که از نی کلک تو تنگ تنگ شکر بکام طوطی هندوستان کنم  
ناطق شکوه از قدر ناشناسی را تنها در نثر نیاورده بلکه در اشعار خود هم نموده است :  
صد رهش در گذر خضر فشاندیم ولی از سیه بختی ما سبز نشد دانه ما  
تیغ صد گنج بهائیم ولی بیقدریم کز هنر در ته زنگار بود جوهر ما  
ناطق از خجلت کم قیمتی خویش بدهر آب شد بار دگر گوهر یک دانه ما

ناطق نشد بجز کفنی حاصلم ز دهر آن هم بمزد گورکنی گورکن گرفت  
به یاد وطن و اهل و عیال خود میگوید :  
گاه در ناله ام از درد گرفتاری خویش گاه در گریه ام از فرقت اطفال و عیال

عفوکن جرم ناله ام صیاد کامدم یاد ز آشیانه خویش

مرد مشهور کند نام وطن را ناطق با یزید این همه جا گفته که بسطامی هست  
مانند میرزا اسد الله خان غالب دهلوی رنگ حقیقی حیات او غم بوده. در زندگی او  
مسرت و زمزمه شادمانی نیست. در زندگی او غم جای مستقل و عمیق داشت او در آن  
حالت لذت بیشتر احساس می کرد.

ناطق مطلب محبت راحت طلبان را بگریز ز دردی که گریزان زدوا نیست  
لذت ز درد بسکه دل زار من گرفت ناخن زدم بداغ اگر به شدن گرفت  
از بسکه طالع به تنزل نهاده رو آتش ز شمع تربتم اندر کفن گرفت  
نه شتابد اجل از دهشت غم بر سرما سرما باد فدای غم جان پرور ما  
مژده ای درد که زخم دل ما ناسورست و ز رخس چشم بد حقه مرهم دورست

ناطق تسخیر غم را هم می داند. او در درون میخ سیاه برق تابان را هم می بیند :

عاجز نیم ز عربده آسان هنوز دارم بخویش قوت آهی گان هنوز  
خاکسترم بیاد شد و ناله های من با برق می جهند عنان بر عنان هنوز  
خورشید حشر سر زد و از دود آه من ظلمت سراسر عرصه این خاکدان هنوز  
صد شمع بر فروختم و دل ز تیرگی باشد نیاز مند فروغ شرر هنوز

بیا به مملکت همت و به بین ناطق که من توانگر و این منعمان فقیر من اند  
آن هائیم که گردد شه اقلیم جنون بر سر هر که فتد سایه بال و پر ما

بعضی از غزلهای او بروش میرزا غالب است. مثلاً :

غالب—برقند و نه بر شهد نشیند مگس ما

ناطق—بر شربت دینار پخسپد مگس ما

غالب—در کشور بیداد تو فرمان قضا نیست

ناطق—در کشور بیداد تو سودا برضا نیست

مضمون «هیچ آفت نرسد گوشه تنهائی را» میرزا غالب در یکی از غزلهای اردوی خود  
(الهامات غالب ص ۳۶۰) چنین بیان می کند :



نے تیر کہاں میں ہے ، نہ صیاد کمین میں گوشے میں قفس کے مجھے آرام بہت ہے  
(اُردو)

بقول بیدل :

جز بگمنامی سراغ امن نتوان یافتن ورنہ از پرواز ما تا بال عنقا آتش است  
و ناطق تار و پود این خیال را چنین می بافد :  
گر چو بلبل کلبہ از خار و خس باشد مرا کشتنی باشم اگر گلشن هوس باشد مرا  
کی میسر می شود مرغان باغ خلد را این فراغتہا کہ در کنج قفس باشد مرا  
همچنین داراب بیگ جو یا گوید :

ما دل خویش با بروی خم آویخته ایم همچو قندیل بطاق حرم آویخته ایم

ہلالی :

پیوستہ ابرویت دل این ناتوان کشد مردم کہاں کشند ، مرا این کہاں کشد  
صائب :

بیمار عشق در خم محراب ابرویش خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد

اکنون ملاحظہ فرمائید ناطق این مضمون را با چہ مہارتی بیان کردہ است :

بر سر بام بیا گوشہ ابرو بنا روزہ داران جہان منتظر ماہ نواند

آہ باید تاثر داشتہ باشد ورنہ آدم تا بکی میتواند تحمل شداید بکند :

آہنیں دل نیستم یا رب چرا در راہ عشق نالہ بی تاثر مانند جرس باشد مرا

با سوختن جان خود میتوان دیگران را راہ نمود :

ہر مرغ کہ پرزد بتمنای اسیری اول بشگون کرد طواف قفس ما

قدر خود بشناسید (ایاز قدر خود را بشناس) :

ناطق ابنای روزگار کراند خود بنہ گوش بر فسانہ خویش

اکنون شوخ طبعی او :

چند رانی سخن از مہلت قتل ناطق این نہ حرفی است کہ گوئی تو و من گوش کنم

و اینک جرات رندانہ او :

خون ہزار و عظہ بگردن گرفتہ است صد آفرین بجات گوش گران من

درباره علو همت چنین بیان میکند :

نخواهد همت محرومی کس گو بود دشمن  
بی آگاهی رهن جرس بر کاروان بستم  
بشاخ گل نشیمن ساختن بر بلبل ارزانی  
که من در چنگل شهباز خونریز آشیان بستم  
تأثیر لعل لبهای محبوب را چنین شرح داده است :

حدیث لذت لعل حلاوت دستگاه او  
بشهر افگندم و شکر فروشانرا دکان بستم  
تأثیر فراق را ملاحظه کنید :

از سفر باز آ و ناطق راز درد فرقتت  
پای تا سر همچو شبم چشم گریانی بین  
گاهی «بنگی» راز را طشت از بام افتاده میکند :

بنگی زدیم و سر انا الحق شد آشکار  
«مارا ازین گیاه ضعیف این گمان نبود»  
نتیجهٔ صحبت کسانی را که «دورنگی» میکنند ملاحظه کنید :

گر خلم در دل یاران منافق چه عجب  
گل بدم از اثر صحبت شان خار شدم  
تأثیر لطف نگاه ساقی را چنین آورده :

یک پیمانه ساقی کرد مدهوش آنچنان دوشم  
که از محفل حریفان چون سبو بردند بر دوشم  
دل عاشق صادق از شمع هم سوزان تر است :

شمع از سوختن خویش شکایت می کرد  
وا نمودم دل سوزان و خموشش کردم  
در پایان چند بیت دیگر را میآوریم :

قسمتم بود که بستی سر من بر فتراک  
نیم بسمل بهلم یک دو نفس تا بگور  
ورنه ظالم ز تو این رحم بغایت دورست  
حسرت لذت بسیار تپیدن نبرم  
نیست بیجا ، شکند گربقفس بال و پر  
کس جز چراغ صبح نفهمد زبان من  
صد پاره باد دل که بزم تو از تپش  
صد پاره کرد پردهٔ راز نهان من

مکن نسبت به پاکی دامن گل را بدامالش  
خیال کیست یارب جلوه گردردیده امشب  
که از شرم آبشار خوی شود چاک گریانش  
صف مژگان بهم نتوان رسانیدن بصد خوابش

رفتم که باز سجده بر آن آستان کنم  
خود را شریک غالب هفت آسمان کنم

هم ناصبور کرده مرا عشق و هم غیور هم قاصدت فرستم و هم قصد جان کنم  
بی من مرو بسیر گل این پند گوش کن ورنه بهار را بفرغانی خزان کنم  
سوزد چنین ز شعله آهم گر این چمن در آتشم که باز کجا آشیان کنم  
ناطق ز طوف کعبه نشد کام من روا رقم که باز سجده آن آستان کنم

حکم غم یارست که ما زنده بمانیم درزود نوردن گنه از جانب ما نیست

پیاله بر کفم و محتسب ز دیر گذشت رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت  
از این دو رباعی زبده تجربیات ناطق آشکار میشود :

عمریست که تیر چرخ را آماجم بر تارک افلاک فلاکت تاجم  
یک شمه ز مفلسی خود شرح دهم چندانکه خدا غنی است ، من محتاجم

در بسته بجانہ اندرون میگیریم تابی نبرد کسی که چون میگیریم  
دور از لب میگون تو مانند کباب می سوزم و می نالم و خون میگیریم

یکی از تذکره نگاران بابا فغانی شیرازی (در گذشته ۹۲۵ هـ) را «حافظ کوچک»  
نوشته است. ما هم می توانیم ناطق را «غالب کوچک» بگوئیم. بیان طبیعی و ساده شدت  
جذبه و عمق احساس از مختصات شعر او میباشد. گاهی فکر و اندیشه او آن قدر بلند میشود  
که حتی بعضی شعرای بزرگ هم نمی توانند با او پهلوزنند. بعد از مطالعه شعر ناطق  
ما حتا میتوانیم بگویم که ناطق از گروه شاعرانی نیست که به آسانی از شعر او صرفنظر  
کنیم و اهمیتی برای آن قائل نشویم. اکثر معاصران او را از اساتذہ شمرده اند و این عقیده  
معاصرین او برای بقا و دوام شهرت او کافی است :

ناطق شگفته خاطری من درین چمن از نوک خامه ایست که منقار بلبل است<sup>۱</sup>

### ملا محمد حسن

ملا محمد حسن از تیره بدوزنی قبیله معروف بنگل زئی از ناحیه قلات بود. جد امجد او  
علی خان در عهد میر نصیر خان اول (۱۷۴۱-۱۷۹۵ م) در خدمت خان مزبور بود و  
حتی در زمان اسیری خان نیز هیچ تغییری در روابط صمیمانه او با خان رخ نداد و مرتب

۱ - رجوع شود به ادبیات فارسی (انگلیسی) تألیف لیوی ص ۸۹.

۲ - اصلاً اینست م از نوک خامهات نه منقار بلبل است.

با کمال فدا کاری و صمیمیت با خان رفتار می کرد. خان بعد از رهائی از زندان بر احترام و اکرام علی حسن افزود و به او لقب «آقا» داد. پسر آقا علی عبدالرحمن در علاقه کیجی بعنوان «نائب» سالها با کمال خوبی انجام خدمت میکرد و بسیار علم دوست و عالم پرور بود. سه پسر داشت که خیلی زیرک و با تدبیر بودند. و در میان آنها ملا محمد حسن دارای مقام خاصی بود و به سمت وزارت، خان محراب خان (در گذشته ۱۸۳۹ م) مامور شد. او در صحنه فعالیت‌های سیاسی قدم نهاد و دارای فراست و نفوذ بسیار بود. دختر های خود را به عقد سرداران ساراوان و جهلاوان (مهم ترین بخش های قلات) در آورد. از خوف نفوذ روز افزون او نصیر خان دوم (۱۸۴۰-۱۸۵۷ م) ملا حسن را به زندان انداخت و او در زندان بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۷۳ هجری قمری (۱۸۵۵ م) جان سپرد. مولا داد می گوید :

شد شهید آن اسیر شهید کلام رفت در خلد بر لب کوثر

ملا حسن نه تنها با کار و کوشش زیاد خوانین قلات را مجبور کرد که به حسن نظم و نسق او اعتراف کردند، بلکه در زمینه علم و ادب نیز مقام خاصی را بدست آورد. اخوند محمد صدیق که وقائع نگار خوانین قلات و معاصر ملا حسن بود زیرکی و هوش فوق العاده و ذوق ملا را مجسم میسازد.

ملا حسن بزبان های فارسی، اردو، بلوچی و براهوی شعر خوب می سرود. یکی از شعر های طولانی او<sup>۲</sup> که (۵۴ بیت دارد)، درباره شهادت خان محراب خان به زبان بلوچی

۱ - رجوع شود به تاریخ بلوچستان تألیف هتورام چاپ لاهور بسال ۱۹۰۷ م صفحات ۳۰۰ تا ۳۰۲ و دیوان مولا داد (خطی) ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

نوش فرمود جام مالا مال از کف ساقی جنان حیلر  
چون محمد حسن و را بد نام شد حسن را غلام و هم چاکر  
بود تاریخ پنجم از رمضان در شب جمعه بست رخت سفر  
کرد افطار از نعیم جنان در صف مقبلان پیغمبرص  
۱۲۷۲ هـ

سال ترحیل او چو مولا داد از خرد جست با دو دیده تر  
گفت با آه ناله در گوشش که دو هفت از غفور ساز بدر

۲ - برای شرح بیشتر رجوع شود به کتاب «بلوچستان میں اردو» تألیف دکتر انعام الحق کوثر چاپ لاهور بسال ۱۹۶۸ م.

۳ - رجوع شود به «تاریخ بلوچستان» تألیف هتورام چاپ لاهور بسال ۱۹۰۷ م صفحات ۲۷۷، ۲۸۳.

بسیار دلکش و جالب است در این شعر بعضی مصرع های فارسی هم دیده می شود اینک ابتدا و پایان شعر را میآوریم :

اول-صفت اول خداوند جهان را خداوند زمین و آسمان را  
هزار صلوات نبی خاندان را محمد مصطفی گون چار یار  
خاتمہ-ملا محمد حسن خانہ صفت کرتی شہیدان  
پہ انصاف و پہ ایمان پڑھت کلمہ مسلمانان

ملا حسن ، شہادت خان را بشعر شرح داده است و میگوید :

رخش گردید مثل زر بدست ساقی کوثر  
بنوشید خان کوهستان بفضل و رحمت رحمان

کلیات ملا محمد حسن براهوئی بن عبدالرحمن عبارت از چهار دیوان خطی می باشد که به خط جلی نستعلیق روی کاغذ خوب نوشته شده است. این دیوان ها مقام علمی ملا محمد حسن را عیان می کند و این بیت فیضی را بخاطر می آورد :

ای ہمنفسان محفل ما رفتید ولی نہ از دل ما

اوراق دیوان اول ۱۸۸ (به قطع ۱۰ × ۱/۲ - ۵ × ۱/۲ - ۶ × ۱/۲) ، رنگ کاغذ سفید ، خط نستعلیق خوب و پختہ و ہر صفحہ دارای دہ تا دوازده بیت شعر میباشد کہ ۳۵۴ بیت است. گل محمد شیخ استنساخ دیوان اول را در ۱۱ شعبان ۱۲۶۳ ھ (۱۸۴۶ م) بہ پایان رسانیدہ است. در دیباچہ ملا حسن بعد از حمد و نعت و مدح صحابہ و مناقب ائمہ چنین می گوید «امیدوار بدرگہ منان ملا محمد حسن بن ملا عبد الرحمن عرف براهوئی متوطن دارالناموس قلات حرمسہا اللہ تعالی عن الآفات و البلیات گوید کہ مقصود از وجود جن و انس معرفت ذات پاک است چنانچہ در کلام مجید و فرقان حمید خود فرمودہ و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و مراد از يعبدون يعرفون است و یکی از اعلی و اشرف اسباب آن کہ افادہ و استفادہ است سخن است کہ موقوف علیہ نظام جہان است خصوصاً سخنی کہ موزون و مقفی بود».

دربارہ انواع شعر خود در این دیوان چنین میگوید :

« آنچه بفکر فاتر و طبع قاصر بہم رسیدہ از مناجات و غزلیات و رباعیات و فردیات در این دیوان ثبت گردیدہ».

از لسان الغیب حافظ شیرازی و حسن دہلوی چنین یاد میکند :

شعر گوئی کی ترا بی یاوری آید بدست  
 حسن تو از حسن دهلوی بچو مددی  
 استعانت از جناب حافظ شیراز کن  
 بچار قبله بین بانگ عاشقانه تست  
 ملا حسن این غزل زیر را به تقلید حافظ گفته است :

پیا ای ساقی گلرنگ من در جمع محفلها  
 توزه میکن کبان ناز و جولان ده سمندت را  
 بشوقت جان خود دادن نه کار هر کسی باشد  
 مکن قتل من ای مہرو پشیمان می شوی آخر  
 مرا بر عشق خود توفیق طاعت ده ، رهم بنا  
 حسن بر بلبل شیراز بین تا او چه در سفته  
 که دارند عاشقانت صد هزاران داغ بردلها  
 هزاران عاشق مسکین تپد در خون چو بسملها  
 وصال کی میسر می شود بر جان کاهلها  
 ز خون ناحق حلاج نادم گشته قاتلها  
 خداوندا نگهدارم ز راه و رسم غافلها  
 الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها  
 و اینک چند نمونه دیگر از همین دیوان :

لاله رو یا لاله رو یا لاله رو  
 مشکبو یا مشکبو یا مشکبو  
 در گلویم ، در گلویم ، در گلو  
 گفته کوکو ، گفته کوکو، گفته کو

عاشقم کردی تو یار تند خو  
 مست گشتم من چو از بوی خوشت  
 از دو گیسویت کمند انداختی  
 قمریان از دیدنت اندر چمن

اینک بعضی افکار صوفیانه او در کلام او :

بدان یقین که نگردي بدهر دون محتاج  
 اگر بدار بر آئی چو صورت حلاج  
 سرو استاده پیا از قد رعنائی تست  
 این هم از جلوہ یکرنگی و یکتائی تست  
 در میان چمن (این) انجمن آرائی تست  
 این توانائی شعرش بتوانائی تست

ز عشق گر بنہی بر سرت بعالم تاج  
 وصال یار شود حاصلت بیکساعت  
 حسن گل را بچمن زیب ز زیبائی تست  
 سجده برہمن و زاهد و آفاق بتو  
 گر چه پرده رخت هست ز عالم پنهان  
 کی حسن لایق توحید تو گفتن باشد

نعت رسول :

من همیگویمت هر صبح و مسا صلی الله  
 جمله گفتند ملایک که در آ صلی الله  
 هست این غلغله در ارض و سا صلی الله  
 هم خلاصه کن از روز جزا صلی الله  
 بخش او را تو بآن شر خدا صلی الله

خلق و خالق همه گویند ترا صلی الله  
 تو در آندم که بہفتم فلک و عرش شدی  
 من چه گویم کہ بمدحت همه جا میگویند  
 یاری ام کن بجهان و ز حسودان برهان  
 حسن آورده شفیع بردرت آن شاه نجف

همچنین ذکر آل نبی و حضرت علی را چنین آورده است :

نیم شاعر و لیکن ملاح آل نبی هستم خدا از مهر شان بنود صبح این شام یلدارا  
حسن ناصح ترا دیشب ز لطف خود چنین میگفت که عشق حیدر صفدر ترا بسیار میزید  
حسن با زاهد سالوس گوید من از عشق علی رندانسه رفتم

### دیوان دوم ملا حسن

دارای اوراق ۱۹۵ ، قطع ۱۱ " ۱/۲ x " ۶ ۱/۲ - " ۸ ۱/۲ x " ۴ ۱/۲ رنگ کاغذ سفید  
مانند ، خط نستعلیق و قدری شکسته روی هر صفحه ۱۸ تا ۱۹ بیت دارد. تعداد اشعار  
از پنج هزار تجاوز می کند استنساخ این دیوان را قاضی محمد عثمان قریشی بروز یک شنبه  
بوقت چاشت ماه رجب ۱۲۷۰ هـ (۱۸۵۳ م) در ده سید کاظم شاه به پایه تکمیل  
رسانیده است.

آغاز دیباچه چنین است.

«موزون ترین سخنی که نزد سخن سنجان سزاوار است حمد و ثنای حکیم سخن آفرین  
و نعمت سید المرسلین (صلعم) است :

دیباچه این کتاب رنگین شد نقش نگار خانه چین  
هر نقش کزین سخن بخیزد هرگز زدم خزان نریزد»

باز می نویسد :

« اضعف العباد (؟) المنان محمد حسن ابن عبدالرحمن براهوئی که پس از اشتعال (؟)  
بلکه قادر ذوالجلال باوجود طبع قاصر و فهم فاتر بشغل سخنوری شاغل بودن و حتی المقدور  
سخنرانی نمودن پسندیدم و ایامی در آن مشقت کشیدم زیرا که :

هر که سخن را به سخن ضم کند قطره ای از خون جگر کم کند»

سپس راجع به فضیلت فن شعر از اخبار و احادیث ذکر می نماید چون «کن الشعرا  
حب الی الرسول صلعم» و در پایان چنین عذر خواهی می کند «اسید از اولوالالباب آن است  
که اگر بر خطا یا سهوا اطلاع یابند بذیل کرم پیوشند و به عفو دعائی فرمایند»

و اینک چند بیت شعر حمد :

گویا بوصف تو شده تیغ زبان ما زیباست نام نامی تو در بیان ما  
از شکر نعمت تو شکر ریز گشته ایم شکر فشان شده لب شکر فشان ما

در شیشه دلم چو خیال تو بگذرد      گویا شود چو طوطی خوشگو دهان ما  
راز نهان من ز تو پنهان نمی شود      پنهان کجا شود ز تو راز نهان ما  
بیدار کن تو این حسن خفته راز خواب      بشنوز ما ز لطف و کرم داستان ما

اینک چند بیت غزل از دیوان دوم ملا حسن بسبک مکالمه :

گفتم که لب چيست پری گفت که شکر      گفتم که رخت ، گفت رخم لاله احمر  
گفتم چه بود در کف تو گفت که مینا      گفتم که قدت ، گفت قدم سرو صنوبر  
گفتم بشنو شعر حسن گفت که احسن      گفتم بکف دیگر تو گفت که ساغر  
گفتم بشنو شعر حسن گفت که احسن      گفتم که حسن کیست بگفتا که سخنور

مضمون معروف غزل سعدی را که مطلعش چنین است :

ای ساربان آهسته ران کارام جانم می رود      و آن دل که باخود داشتم بادلستانم می رود

ملا حسن هم در غزل خود بیان کرده است :

بکش ای ساربان آهسته محمل      که می آید بد زبال تو صد دل  
به پای عاشقانش می خلد خار      بکن بهر خدا کوتاه منزل  
نشستم بر رهش چون مانده گشتم      که کی یار آید از ره زان قوافل  
حسن از بهر آن استاده بر ره      که بر گوشش رسد بانگ جلا جل

در این غزل تار و پود حسن را به نظم آورده است :

آن روی نازنین که برون از نقاب شد      مهتاب شد ، ستاره شد و آفتاب شد  
بر هر لیبی که آب ز لال لبش رسید      زمزم شد و حیات شد و پس شراب شد  
هر قامتی که دل به قد و قامت تو داد      نی شد چو خشک شد همه تار رباب شد  
گویا چو شد زبان حسن بهر گلرخان      کاغذ شد و قلم شد و صاحب کتاب شد

در این دیوان مرثیه حضرت امام حسین بصورت مخمس وجود دارد که ۹۲

بند دارد .

بند اول چنین است :

هرگز مکن امید باین چرخ کج مدار      زین بیوفا بین که ندارد کسی قرار  
از ظلم او همیشه دل عالمی فگار      چون آسمان کند کمر کینه استوار

کشتی نوح بشکند از موج برکنار



## دیوان سوم ملا حسن

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است. بدین علت از دیباچه آن خبر نداریم و نام کاتب آن هم معلوم نیست. البته خط این نسخه زیبا و خوبست. چند بیت شعر آن چنین است :

پرده حائل شد میان ما و یار نازنین  
مصوریکه خطت را بمشک ناب کشید  
درپس آن پرده خفا نمی دانم که چیست  
ای حسن در مسجد و میخانه ها کن جستجو  
قلم گرفته و خطی بر آفتاب کشید  
هر چه باشی باش، لیکن طالب دیدار باش

## دیوان چهارم ملا حسن :

این دیوان دارای ۳۵۵ ورق است به قطع ۱۲×۸-۸×۵- هر صفحه دارای ۹ تا ۱۱ بیت است. لوح زرین و دیده زیب است. هر صفحه حاشیه سرخ تذهیب شده دارد کاغذش ضخیم و رنگ آن سفید مانند است. بخط جلی و جالب و نستعلیق عالی است. از لحاظ خطاطی این نسخه از هر سه دیوان دیگر بمراتب بهتر است ولی نام کاتب و سال استنساخ ندارد. در بعضی موارد عناوین با جوهر سرخ و سبز نوشته شده است. و در بعضی حاشیه ها را گل کاری کرده اند و در میان آن اشعاری نوشته اند. تعداد ابیات این نسخه هفت هزار بیت است. دیباچه این دیوان بر حسب معمول با حمد باری تعالی آغاز شده است :

حمدی که بر نتابد ازو منصبه ظهور حمدی که در عقول همه افگند شور  
حمدی که در خور صفت ذات او بود لیس المجال للعقلاء سوی القصور

بعد از آن نعت رسول پاک صلعم و منقبت است. سپس غزلیات، مخمسات، رباعیات و مفردات را آورده است. ملا حسن با تکرار بعضی کلمات در مصرع ثانی بعضی غزلیات این دیوان یکنوع ترکم بوجود آورده است. درین باب مثال ملا خطه کنید :

جفا هرگز مکن برمن توای یار جفا کارم  
دلم را گیر در دستت توای دلبر که از دستت  
وفادارم ، وفادارم ، وفادارم ، وفادارم  
بهای بوسه لعل لببت گر جان بود جانان  
خریدارم ، خریدارم ، خریدارم ، خریدارم  
حسن خود از لب خوبان شکر نوشیده می گوید  
شکر بارم ، شکر بارم ، شکر بارم ، شکر بارم

همچنین در بعضی اشعار خود با تکرار قوافی به حسن صورت آن افزوده است ، مانند :

شوی بر مطلب دل کامیاب آهسته آهسته  
 بهر پیچ و خم موی پر پرویان نظر میکن  
 اگر خواهی تنت خوشبو کنی بامشکبو پیوند  
 که میگردد فلک چون آسیاب آهسته آهسته  
 که آرد شانه اش در پیچ و تاب آهسته آهسته  
 رساند بر دماغت بو گلاب آهسته آهسته

بهر خدای ای بت نازک بدن بدن  
 برداشتی حجاب رخ آتشین بساغ  
 از روشنی روی تو مجلس بتان  
 گر بگذری چو عیسی مریم بمرده ای  
 پیچان تم به موی تو همچون رسن رسن  
 شد شعله زن رخ تو میان چمن چمن  
 شرمنده گشت شمع میان لگن لگن  
 بیرون کند ز شوق تو سراز کفن کفن  
 حسن مخمسات خود را بسبک غزل بعضی شعرای معروف مانند امیر خسرو،  
 صائب، جامی، واقف، محی، کمال و حافظ شیرازی سروده است این بندی است از  
 مخمس بسبک غزل صائب :

تا شدم با آن بت پیمان گسل من روبرو  
 ای حسن هر لحظه در بارگاه او برو  
 روبرو گردیده و کردم باو صد گفتگو  
 این نگاه آشنائی را که من دیدم ازو  
 زود صائب خلق را دیوانه از دین میکند

اینک یک رباعی از این دیوان چهارم :

یارب بدر تو التجا آوردم  
 روگشته ز غیر تو بسوی تو شدم  
 روسوی تو از بهر عطا آوردم  
 بنگرز کجا رو بکجا آوردم

یک مجموعه کلام ملا محمد حسن بعنوان «مسدسات ملا حسن» بدست ما رسیده است. استنساخ این مجموعه را گل محمد ساکن بلده طیبه بتاریخ پانزدهم شهر رجب المرجب ۱۲۶۷ هـ ق به پایه تکمیل رسانیده است. ۴۱ برگ دارد. عده مسدسات ۲۳۴ میباشد. این نسخه خطی اینطور شروع می شود.

«بسم الله الرحمن الرحيم—هذه مثنویات مشتمله موافقه للامورات الظاهره و اعباطنة من هولاء بین الدلالات حضرت قطب العارفين زبده السالكين عمده الواصلين المعتصم بحبل الله حاجی میان محمد صفی الله سرهندی غفر الله له بمطقه الابدی علیها مسدس من جوده قریحة سلیمة عالیجاه معلى جایگاه نواب مستطاب محموده المناقب نائب ملا محمد حسن خان صانه الله عن المصایب بن مرهمت و مغفرت نشان نائب ملا عبدالرحمن براهوی الاصل غفر الله له بفضلہ الجزیل و هو حسبی و نعم الوکیل مسدس اول اینست :

آنخدائی کوست الله الصمد نیستش همتا ، بود ذاتش احمد  
 نام او ورد زبان ما بود در صفاتش عقل ما گویا بود  
 حمد بیحد و ثنای بیعدد مر قدیم لایزالی را سزد

مسدس آخر :

کن حسن ورد زبانت صبح و شام از زبان آن امیر نیک نام  
 این سخن را گوی بر هر خاص و عام تا که هستی زنده باشد این مدام  
 بروی و انصار و اعوانش تمام رحمت حق باد تا یوم القیام

ملا حسن حسینا در جواب کریمما هم نوشته در آن میگوید :

کرم کن کریمما که هستی کریم که وصفت بود بر زبانها عظیم  
 امیدى ندارم بر هیچ کس چو هستی بعالم توام دادرس

شعر ملا حسن شسته و رفته و شیرین و شیوا و موثر و جذاب است که در میان فارسی  
 گویان این سر زمین مقام شایخی را دارا می باشد. شعر او بیان واقعات و معاملات عشق  
 است که از مختصات سبک هندی است. علاقه او به حمد و نعت و منقبت مظهر علاقه او  
 به دین و عرفان میباشد. امروز پیشگوئی او درست در آمده است :

حسن شعرت چو شهره یافت زین ملک بلوچستان  
 بهر ملکی سخن سنجان کنند تحسین زبانش را

## فاضل

ملا شیخ فاضل در زمان امرا و حکام خاندان باروزئی قاضی بود. وی «جنگ نامه  
 باروزئی منظوم» دارد. در آن زمان از امرای باروزئی مسری خان و بختیار خان (در حدود  
 نیمه اول قرن نوزدهم میلادی) حاکم بودند. نسخه خطی این جنگ نامه در کتابخانه  
 شخصی سردار محمد خان باروزئی (قریه کرک سیوی-سبی) وجود دارد. سر سلسله خاندان  
 باروزئی بارو بوده که این خاندان بدو نسبت دارد. بارو پسر عموی حسین است ، که از  
 ناموران قبیله معروف پنی بود و سلسله نسبش و غرغشت می رسد. تذکره نگاران در بیان  
 قبائل کوه سلیمان می نویسند که قبیله پنی در یک قصبه معروف سانگان ، که میان  
 هرنائی و سبی در ناحیه کوه سلیمان در راه بولان واقع هست میباشد و آن ناحیه را از قبیله  
 زمند گرفتند و تا کنون مرد مان از پنی (قبیله باروزئی) در آنجا زندگی می کنند و بزبان پشتو

۱- از آقای عزیز سلطان محمد پنی متشکریم که اجازه فرمودند ازین نسخه خطی استفاده بکنیم.

صحبت می نمایند. عده ای از قبیلہ پنی در سر زمین سرسبز و مسطح سبی سکونت گزیدند. در آن زمان سردار قبیلہ ہمین بارو یا بارو خان بود، کہ در نتیجہ حمایت کاکران شہرت یافت و با دختر سردار کاکران ازدواج کرد. گویند کہ بارو خان در حدود سال ۱۴۷۰ می زیستہ. امروز ہم این وادی کہ قبیلہ کیتران در آن سکونت دارند بنام بارو خان معروف است و بعد از فتح انگلیسیہا باز ہم بہان نام باقی مانده است. مؤرخان می گویند کہ غیر از نواحی دیگر بارو خان بر این وادی ہم حکم میرانده. قبیلہ باروزئی بہ ہمت و جوانمردی شہرت یافت. سرداران بارو بر ناحیہ های کوت مندی، رادرا و بارا خان حکمرانی کردند. رؤسای قبیلہ پنی در تاکنون ہم از قبیلہ باروزئی ہستند. آنہا در اول بر تمام ایالت تسلط کامل داشتند و در اواخر قرن ہفدہم آنہا علاوہ بر سبی و باورا بر قسمت بالای سند و شکار پور ہم مسلط شدند. امرای باروزئی در یک طرف با خاندان احمد زئی حکمرانان قلات، می جنگیدند و از طرف دیگر با معزالدین حکمران ایالت مولتان رقیب بودند. در زمان احمد شاہ ابدالی بارو زیان بار دیگر صاحب اختیار شدند و برتل و جوتیالی و مدی و بارا خان و سبی تسلط یافتند. احمد شاہ ابدالی عیسی خان باروزئی را حاکم شکار پور کرد. در زمان شاہان سدوزی ہم خاندان باروزئی بر سبی و مضافات آن حکومت داشتند!

قسمت عمدہ جنگ نامہ ملا شیخ فاضل منظوم است. میان ہر نظم چند سطر بہ نثر نیز نوشتہ شدہ است. در این کتاب شجرہ نسب نامہ باروزئی و بیان جنگ های بین جنید خان معروف بہ بختیار خان امیر باروزئی را کہ معاصر شاہجہان بود با مندرا خان معروف بہ بخت بلند خان و احمد خان امرای باروزئی و خوانین قلات آمدہ است. جنگ و جدال میان بختیار خان و شہزادہ معز الدین حاکم مولتان، حملہ دمر (کاکر) بر سانگان و باروزئی و محمد رشید خان بہتام و کمال شرح دادہ شدہ است.

آغاز جنگ نامہ بدین قرار است :

در بیان نسب نامہ بارو خان جد کلان از تمام باروزئی  
و ذکر اولاد شان از صغیر و کبیر از ابتدا تا انتہا تقریر  
تصنیف نمودہ فقیر فاضل بہتام تا یادگاری بماند تا یوم القیام

۱- رک مقالہ : چند کتاب غیر معروف تاریخی درباره ناحیہ قلات و «کویتہ» چاپ سرور کراچی اوت ۱۹۵۹.

۲- رک : «تاریخ بلوچستان» (خطی) اخوند محمد صدیق چاپ بلوچستان، ص ۸۴، ۸۵.

بعد از آن فاضل ستایش ایزد پاک و درود بر حضور پاک سرور کائنات صلعم و تعریف از چهار خلیفه اول آورده است. اینک چند بیت اینجا نقل میگردد :

بنام خداوند هر دو جهان که او پادشاهست و ما بندگان  
بنامش کنم نیز شیرین زبان بذکرش دهم لذتی بر بیان  
اگر وصف او تا به یوم القیام نویسند هرگز نگردد تمام  
بیا فاضلا عجز در پیش آر بفصل الهی شو امیدوار  
بگویم همه وقت در صبح و شام بروح محمد که خیرالانام  
از آن پس کنم وصف آن چار یار که هر یک پسندیده کردگار

پس از آن داستان بارو خان آغاز می شود و احوال اولاد او بیان می گردد. چند نفر از قوم مرزی بحضور شاهجهان علیه جیند خان شکایت کردند. و شاهجهان او را محکوم به مجازات کرد، ولی و بسبب میانجی شدن داراشکوه او را آزاد کرد و باو خلعتی هم بخشید و بدین مناسبت شادیاها کردند.

دل دوستان شادمانی گرفت تو گوئی ز سر زندگانی گرفت  
همه دوستان تهنیت ساختند نثاری ز سیم و زر انداختند

جو بشنید نواب خان بخت مند که آن میر احمد شده خود پسند  
گر آید مراهم از او عار نیست خداوند تنها، بر او یار نیست  
پس آنگه تیاری ز لشکر نمود ز هر سو بطلبید لشکر بزود

ز طرفین لشکر پدیدار شد علم های رنگین نمودار شد  
علم های رنگین بر آمد بلند ز دیبای رومی و چینی پرند

ز طرفین لشکر در آمد بتنگ شده اول آغاز جنگ تفنگ  
صدای تفنگان بر آورد شور کزو دیده خلق میگشت کور  
چنان شعلها ز آتش آمد برون که روی زمین زان شده لعلگون  
چنان دود بر شد بروی هوا که شد تیز روی زمین تا سها  
تو گوئی شده رستخیز آن زمان نمودار شد از قیامت نشان  
هدف شد سرا مرتن دشمنان بتیرو تفنگ، جوان بخت خان

از آن سو بلوچ و براهوئیان ازین سو پنی جمله غازیان  
چنین گفت بیبو به لشکر تمام بکوشید از بهر ناموس و نام  
بنام و بناموس خود بنگرید بمردم پنی تیغ بازی کنید

چو افتاد بیبو در آن رزم گاه شدش مست اندام جمله سپاه  
چو دیدند بیبو شد آنجا ممت هزیمت نمودند سوی قلات  
بلوچ و براهوی شد در فرار نکردند یکدم در آنجا قرار

روزی باوجود توصیه سردار محمد سعید خان باروژی جنگ شروع شد و محمد سعید خان شهید شد و وضع آنها در جنگ دخم گشت :

روان گشت هم لشکری بیشمار جوانان شایسته کارزار  
زمیوی روان گشت لشکر تمام به انبوه بسیار از خاص و عام  
پس آنکه ز طرفین شد استور کمر بست هر یک پی کارزار  
به یک سوهزاران، یک سو صدان دراین کار قدرت خدا را بدان  
ز طرفین شد آغاز جنگ تفنگ برآمد زهر سو همین شور شنگ  
بکرد حمله آنکه محمد سعید چو شیردمان سوی دشمن دوید  
در آویخته هر دو لشکر بهم و لیکن پنی کرد ز انجای رم  
محمد سعید خان مردانه وار در آن آتش افتاد پروانه وار  
دگر هم جوانان گوننگ وار که کردند مردی دران کارزار  
دگر لشکری جمله گشته فرار نکردند بر جنگ جای قرار  
پسر ماند ازو خان عبدالرحیم بر اقبال و اجلال و شوکت عظیم  
پدر وار می بود او هوشیار که گردید شایسته روزگار

این نسخه «جنگ نامه فاضل» که در اختیار ماست قطع معمولی دارد. در بیان جنگها و صفت جوانمردی مردم قبیله نشین می باشد. سبک نگارش آن ساده و سلیس است. در قسمت نثر هم کلمات مشکل بندرت استعمال شده است و در بیان وقایع تاریخ فاضل، راستی را هرگز از دست نداده است.

## فیض محمد کلاتی

فیض محمد بابی (متخلص به فیض) از اہالی قلات بود و پدرش میان عبد الکریم کلاتی است. میان عبد الکریم مرید حضرت قیوم جہان شاہ صفی اللہ بود. شاہ فضل اللہ در «عمدة المقامات» نوشته است: «خلیفہ ملا عبد الکریم بابی کلاتی از قدمای اصحاب ایشان (قیوم جہان) بوده. چون خدمت ایشان از کلات عبور نمودند، عازم حرمین الشریفین شدند. موسی علیہ دو سہ منزل در رکاب عالی بود. وقت رخصت (خدا حافظی) او را مجاز فرمودند و مریدان آن جای را حوالہ موسی علیہ کردند و امر بصحبت نمودند. اہل صحبت او خیلی محظوظ شدند و صاحب انوار و اسرار گردیدند. در این دو سال ارتحال نمودند در بلدہ قلات مدفون شدہ اند.»

میان عبد الکریم در ۱۲۲۸ ھ فوت کرد. میر مائل تتوی این قطعہ را گفتہ کہ سال فوت عبد الکریم را میرساند.

چو عبد الکریم اسم بابی کہ او باہل کرم داشت ربط قدیم  
 ز تکریم اکرام اہل کرم ز تقدیم انعام نعم النعم  
 بہ قربت ز غربت سرای جہان شد از بس کرامت بچنت مقیم  
 شد این سجع اسمش بتاریخ وصل «بہ عبد الکریم است لطف کریم» ۱۲۸۲ ھ

خانوادہ فیض با دودمان مخدوم محمد ابراہیم خلیل تتوی (مؤلف تذکرہ تکملہ مقالات الشعرا) از زمان قدیم رابطہ نزدیک داشتہ اند. بابی بدیدن پدر بزرگوار فیض خلیل (مخدوم عبد الکریم ثانی المعروف بہ دائم الصوم صاحب متوفی بسال ۱۲۷۲ ھ) رفت. خلیل نوشت: «از اطوار و آثار ایشان کمال دانش و عنایت بینش معلوم می شد». خلیل ہم بیان می کند کہ میان فیض و حضرت دائم الصوم مکاتبہ جریان داشتہ است. باری نامہ او بہ فیض رسید و در آن نوشتہ بود کہ «غزل باین انداز از ایران بہ قندہار رسید و از قندہار بہ قلات. قاعدہ خیلی مشکل می دارد». و باین انداز غزلی کہ گفتہ شد در نامہ آمدہ است کہ مطلع آن بقرار زیر است:

برویت مبتلا گردیدم ای جان ساز تدبیری  
 روان کن بہر من از نقش خود ای دوست تصویری

۱ - تکملہ مقالات الشعرا (پاورقی) ص ۵۱۲-۵۱۳.

۲ - تکملہ مقالات الشعرا - ص ۵۱۱.

فیض چون بدیدن حضرت دائم الصوم آمد. خدمت او چند غزل از گفته های خود و نوروز، یکی از تالیفاتش را تقدیم کرد، که حضرت قبله گاه او پدر محترم خلیل آثار فیض را در کیف خود نگه میداشت. بعد از فوت او آن کیف گم شد، این اشعار از واردات قلبی فیض است:

بنوشانی ز عشقت ای کریم جرعه ای مارا  
که باشم مست لا یعقل بگردم کوه و صحرا را  
قاصد تو صفا گوی که دلدار چه می گفت  
در باب من خسته دل افکار چه می گفت

### نائب

سید محمد تقی شاه ابن سید محمد شاه بن شاه اسمعیل قندهاری است<sup>۱</sup> که نائب تخلص میکرد. طبیعت در نهادش قریحه شاعری گذارده بود. خود را به زیور علم مزین ساخت. این مرد دارای افکار بلند پایه بود و علم را بر سیم و زر ترجیح می داد و زندگی ساده را دوست میداشت. شعرش بسیار شهرت یافت. زمانی در صحبت میر علی مراد خان تالپور (متوفی ۱۲۴۹ هـ/۱۸۳۳ م) والی خیر پور بسر برد چنانکه خود میگوید:

خوشا آن زمانی که در خیر پور که از فیض میری<sup>۲</sup> است دارالسرور  
از خیر پور عزم کراچی کرد و بدین مناسبت میگوید:

چو طرف کراچی کشیدم عنان چشمم بسی گرم و سرد جهان  
نمودم بهر کس ملاقات ها بدیدم زهر یک علامات ها  
بس جو فروشان گندم نما بسی نیک مردان بصدق و صفا  
که دیدم در آن سیزده چار سال بفضل جوانی و فرخنده حال  
چو بگذشت از مرحله سی و پنج فرو رفت پای مرادم به گنج

بعد از چشیدن گرم و سرد زمانه محبت جام، میر خان ثانی (۱۸۳۰-۱۸۸۸ م برابر با ۱۲۴۶ هـ-۱۳۰۶ هـ) حاکم لسبیله او را بطرف خود جلب کرد.

نائب میگوید<sup>۳</sup> همان وارث تخت جم میر جان ولی نعمت جمله مقبلان  
که سرمایه خوبی از روی اوست کلیدم کرم طاق ابروی اوست

۱ - تکمله، مقالات الشعرا، ص ۵۱۱، ۵۱۲.

۲ - گلستان شهادت، نائب-ص ۱۱.

۳ - کنایه از میر صاحب میر علی مراد خان.

۴ - گلستان شهادت. نائب ص ۱۲.



فتوت سرشته ز آب و گلش سخاوت نشانی ز دست و دلش  
فروزنده شمع فضل و کمال طرازنده بزم جاه و جلال  
بمهر از کراچی طلب داشتم بچرخ برین سربر افراشتم

تائب مدتی بسمت میر منشی جام هم مامور بوده. این هم مسلم است که سردار نورالدین مینگل هم با او خیلی احترام می گذاشت. سردار نور الدین و جام لسبیلہ با او نسبت خویشاوندی داشتند. جد سردار ولی محمد بهمراهی میر محراب خان (۱۸۱۷م-۱۸۳۹م برابر با ۱۲۳۳ هـ-۱۲۵۵ هـ) در مبارزه با انگلیسها شرکت کرد و شهید شد. جام لسبیلہ و سردار نورالدین بهمراهی هفتاد و یک نفر (بقول تائب و بروایت هیتو رام) شصت نفر در مقابل لشکر خدا داد خان در میری قلات شهید شد. این واقعه در ۹ ذی الحجہ ۱۲۹۲ هـ / ۱۸۷۵ م روی داد. تائب میگوید<sup>۱</sup>

دو ششصد دو چل و دوشش بود سال ز هجر پیمبر ایا خوش خصال  
ز ذیحجه مه بر نهم روز بود به حجاج روز دل افروز بود  
که سردار و هفتاد و یک مرد کار نهادند رو سوی دارالقرار

تائب به ۱۸ صفر ۱۲۹۶ هـ / ۱۸۷۸ م یک مثنوی رزمی بنام گلستان شهادت به تکمیل رساند آن مثنوی را بفرمایش و امر جام لسبیلہ گفته است :

بر آن شد که آن ماجرا سر بسر به نظمی مرتب کند چون گهر

تائب درباره سرودن مثنوی اول دو دل بود ولی در نتیجه اصرار جام لسبیلہ حاضر شد. چنانکه میگوید<sup>۲</sup>.

بنا چار همت بر آراستم ز نیروی یزدان مدد خواستم  
بر آتم که از کان طبع حزین از این جنس گوهر تراشم نگین  
که خلق جهان باشدش مشتری نشام جهان را بر انگشتری  
نگارم برش نقش با آب و رنگ که ماند زما نقش بر روی سنگ

این مثنوی<sup>۳</sup> کار های نمایان یک سردار مینگل را بیان میکند :

که سردار والا گهر نور دین که کم دیده مثلش سپهر برین

۱ - تاریخ بلوچستان- هیتو رام ، ص ۳۶۶ .

۲ - گلستان شهادت- محمد تقی تائب- ص ۶۳۱

۳ - گلستان شهادت ، ص ۱۶ ، ۱۷ .

۴ - مولانا عبدالعزیز مدیر « کوهسار » کویتہ لطف فرموده این را برای من تهیه کردند.

تائب یادداشت ها و جریانات واقعه شهادت سردار و رفقاییش را مانند فیلمی از برابر چشمان می گذراند دل و دماغ خواننده از سوز و قایع پر میشود. این مثنوی علاوه بر کوئته قلات در سند هم قبول عام دارد و ۱۳۲ صفحه دارد و متن آن ۱/۴ "با ۴۱/۴" و تعداد کل اشعار در حدود دو هزار است. قطع آن ۱/۲ "۱۲ ۱/۲ x ۱۷" ، و بحر شاهنامه فردوسی استاد طوس را بکار برده است. تائب در بیان وقایع تاریخی راستی را همه جا در نظر داشته. آغاز داستان چنین است:

نگارنده داستان جدید	بقفل سکوت از سخن زد کلید
که اندر خراسان یکی شهر بود	که از خوبی خال رخ دهر بود
که در این زمان نامش خوانند وهد	بخوبی بسیار و بیرون ز بد
بعموری آباد و خرم هوا	بهر فصل سرسبز و نزهت فضا
همی بود در تحت شهر کلات	کلات بلوچی نه دیگر کلات
یکی نامور مرد بادین و داد	ز شاهی زئی داشت اصل و نژاد
پدرش آن رحیم خان والا مقام	نیایش ولی محمد بنام
پدر بر پدر و از نیا بر نیا	همی بود سالار و فرمان روا
ز نام آوران جهان نور دین	همی بود نامش ایا فرو دین
سپاه و رعایا از او شاد کام	ز عدلش جهانی پر از انتظام
شناسای نامش کران تا کران	چه ایران چه توران چه هندوستان
برخ بدر کامل به ابرو هلال	قدش بود گوی ز طوبی نهال
فصیح و بلیغ و ظریف و خلیق	صبیح و ملیح و لطیف و شفیق

در زمانیکه انگلیسها در امور داخلی فرمانروایان هند دخالت می کردند در ۱۸۷۵ م سندیمین برای اولین لشکرکشی عازم قلات شد. در آن زمان خان بتوسط داروغه خود عطا محمد نورالدین را بدر بار قلات خواست. تائب میگوید:

ز خان کلات آمدش این پیام	بصد عزت و حرمت و احترام
که گردیده بر من جهان تاروتنگ	ز دست فرنگم بکام نهنگ
بلوچی منظم ز تدبیر است	سر سرکشان زیر شمشیر تست
که من آزمودم ترا بار بار	بهنگام سختی تو بودیم یار

۱ - گلستان شهادت ، ص ۱۸۰

۲ - گلستان شهادت ، ص ۲۱-۲۲

دوین کار با من کسی یار نیست و گر یار باشد مدد گار نیست  
ترا در جهان کامگاری دهم بملک و سپه اختیاری دهم  
منه گوش بر گفته دشمنان گران کن رکاب و سبک کن عنان

جواییکه نورالدین فرستاد از زبان تائب<sup>۱</sup> :

ولی یک همین غیرت آید مرا که کرده است با من چنین التجا  
که گردیده بر من جهان تاروتنگ ز دست فرنگم بکام نهنگ  
مرا رحم آید باحوال اوی گذشتم ز افعال و اقوال اوی  
تو برگرد و برگوبه خان این پیام که اینک رسیدم دگر و السلام

تائب می نویسد که سرداران لشکر به نورالدین گفتند که در آن حال تنها نرود  
مبادا در راه خارها نهاده باشند. ولی سردار چون قول بپذیرائی داده بود عازم کلات شد.  
و به قلات رسید و خان هم به گرمی از او استقبال کرد. و بعد ازان سر رابرت مندیمین  
هم در هفتاد و یک روز فاصله ۷۲۴ فرسنگ را طی کرده به آنجا رسید و به خان پیشنهاد  
همکاری نمود. خان در جواب او گفت :

بگفتا که در کار ملکی رواج ندارم ب فکر کسی احتیاج<sup>۲</sup>  
که من خوب آئین ملک پدر ز بیگانه دائم ز نفع و ضرر  
اگر توسنی سرکشد از سوار تواند که بازش کند راهوار  
باین ملک و این لشکر بیعدد نخواهم در این کار از کس مدد  
اگر شمع و مشعل بود دل فروز ولیکن نه زیبا بود نیم روز  
کسی را که نبود ز دردی تعب چرا داغ بنهد بسر بی سبب

رابرت هرچه گفت خلاصه آن این است<sup>۳</sup> :

اگر مرترا میل گنج زراست رعیت نوازی ترا در خوراست  
رعیت چو بیخ است و حاکم چو شاخ شود پر ثمر شاخ بیخ فراخ  
ره و رسم آبای خود پیش گیر که یکجا چرند آهو و گرگ و شیر

تائب اینجا با بیان داستانی توضیح میدهد که اگر حاکم منافع رعیت خود را ملاحظه

۱ - گلستان شهادت ، ص ۲۱-۲۴ .

۲ - گلستان شهادت ، ص ۶۳ .

۳ - گلستان شهادت ، ص ۶۴ ، ۶۵ .

نکند ، نتیجه آن چنان می شود که در این داستان برای یک نوجوان پیش آمد. آن نوجوان در دام عشق یک دختر جوان سال افتاد از کمک به پدر خود بازماند در نتیجه کارشان تباہ گردید و به نان هم محتاج شدند.

گفتگوی میان سندیمین و خان ادامه داشت و هیتورام<sup>۱</sup> درباره این موضوع می نویسد. «هر چند سردار محمد و خود سندیمین به نورالدین اخطار کردند که خان درباره او نظر خوبی ندارد و امکان دارد باو صدمه ای برساند اما چون در مقابل تقدیر تدبیر موثر واقع نمی شود ، به گوش نورالدین نرفت و اعتماد و اطمینان بر خان کرد» تائب هم از زبان سردار ملا محمد این وقایع را چنین بیان می کند<sup>۲</sup> :

کنون هم گرت هست فرصت بدست      نشاید ترا یکدم آنجا نشست  
سوی وهد شو یا روان در زمان      و یا سوی کچھی سبک کن عنان  
سندیمین اوضاع را مطالعه نمود و بازگشت و خان شادمانی ها کرد :

ببخشود بر خلق بسیار چیز      زر سرخ و سیم سفید و پشیز  
یکی جشن آراست چون روی حور      مهیا در او کرد سامان سور  
گل و مشک و عطر و گلاب و عبیر      بهم می فشاندند برنا و پیر  
هم از اول صبح تا گاه شب      همی بود پیوسته بزم طرب

سندیمین هنوز از قلات بفاصله یک منزل نرفته بود که نورالدین را در اطاق وزیر عطا محمد برای مشاورت خواستند. اطاق وزیر نزد میری قلات بود مدتی نگذشت که قشون خان آنجا را محاصره نمود. تائب میگوید<sup>۳</sup> :

بر آن شد که مهان خود را به تیغ      کشد بر سر خوان خود بیدریغ

برای نورالدین روشن بود که در زندان به سردار تاج محمد چه رسیده است او بجای اینکه اسیری خان را قبول کند بهمراهی چند جوانمرد با او جنگ کرد و جام شهادت نوشید و بر واقعه شهادت سردار و رفقاییش خورد و کلان متاثر و متاسف گشتند :

از این غم بسی خلق شد غمزده      همه ملک لس گشت ماتمکه

۱ - هیتورام ، تاریخ بلوچستان ، ص ۳۶۷ .

۲ - گلستان شهادت ، ص ۷۷ .

۳ - گلستان شهادت ، ص ۹۷ .

۴ - تاریخ بلوچستان ، هیتورام ص ۳۶۷ .

حال پسرش چنین بود :

به گابریگ رویش خزان یافت راه  
جهان شد بچشمش میه آبنوس  
چنان شد دلش ز آتش غم کباب  
و حال میر ابراهیم خان چنین بود :

بیارید از دیده سیلاب خون  
بیفتاد بیهوش لختی نگون

بعد ازین واقعه تائب به عدم ثبات دنیا اشاره می کند :

جهان کهنه دیربست پر شور و شر  
یکی نوش او خالی از نیش نیست  
خنک آنکه بروی بر افشاند دست  
گذر کرد از این گذرگاه تنگ  
تو هم تائبا برگ رفتن بساز  
بکار جهان چون نداری سری  
بهر منزلش رنج و خوف و خطر  
دلی کو کزین نیش دریش نیست  
بعیش و به آسایشش دل نه بست  
سبک جست ازین مرحله بیدرنگ  
حریفان برفتند و تو مانده باز  
هان به که بگذاری و بگذری

غیر از مثنوی «گلستان شهادت» تائب غزلهای هم دارد<sup>۱</sup> اینک مطلع یکی از غزلهای او :

دبستان را گلستان کرده از گلهای رخسارش  
نزاکت می شود نذر قدم از طرز رفتارش  
مسکین هم که اول جامع اوراق تخلص میکرد و بعد خلیل و مؤلف تذکره تکلمه  
مقالات الشعرا میباشد از تائب استقبال کرده است و میگوید :

به مصر حسن روز افزون ز بس گرم است بازارش  
عزیزی مثل یوسف چون زلیخا شد خریدارش  
ز کلک تائب نازک سخن در عبرتم مسکین  
نزاکت می شود نذر قدم از طرز رفتارش

اثر چشم مست از زبان تائب :

تا ز دم دم از نفس افتاده هستم در قفس  
نی غلط گفتم که از عهد الستم در قفس

۱ - گلستان شهادت، ص ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۱.

۲ - تکلمه بقات الشعرا، ص ۹۰، ۹۱ - مفرح القلوب کراچی، شماره های ۱۱ محرم ۱۳۹۱ هـ

۱۹ جمادی الاول ۱۳۹۱ هـ - ۲ صفر ۱۳۹۱ هـ.

نائباً ما را بهر این پیمانہ و ساغر چه کار  
طوف گلزاری نکردم حیف در فصل بہار  
کز شراب چشم مست یار مستم در قفس  
با ہزاران نا امیدى ہا نشستم در قفس  
باز در تعریف چشم گفته است :

بقتلم ارنشد آن چشم سرمہ سا باعث  
اگر نہ میل بپا مال خون من بودت  
چرا نشد بشفاعت گری حیا باعث  
ترا چه بود بر این بستن حنا باعث

جراحی است بدل از نگاہ مخمورش  
قطعہ «تو و من» :

تو و عین خود پرستی من و عجز و سازبستی  
تو کبر و ناز و مستی من و نالہ حزینم

غمزہ محبوب ہموارہ در کمین عاشق است :  
بسپاہ غمزہ دادم دل و دین و عقل و جان را  
چکم بہ فوج نازش کہ نشستہ در کمینم

عاشق میگوید این در را گذاشتہ بکدام جا بروم :

تو اگر بمن نداری سر الفت و مدارا  
ہنوز امید را از دست ندادہ است :

بامید آنکہ گاہی نگہی رخت بہ بینم  
ہم شب در انتظارم ہمہ روز در کمینم

مادہ تاریخ شمس العلماء میرزا مخلص علی (مدیر مفرح القلوب) متوفی ۱۹۱۴ م را  
چنین میآورد :

آہ از جور چرخ کج رفتار  
کہ چمن را دہد بیاد خزان  
وز جفاہای بی محابایش  
آتش اندر زند بگلہایش  
آنکہ در کشور سخندانى  
کس نبودہ بدیل و ہمتایش  
آبرو بخش رشتہ ہای گہر  
سطری از نظم و نثر انشایش  
کرد روشن دقایق اسرار  
نیر فکر عالم آرایش  
یعنی آن مخلص علی کہ عیان  
بود حب علی ز سپاہیش  
رخت بر بست زین جہان خراب  
داد خالق بخلد ماوایش  
خواست سال وفات او نائب  
از دل زار ناشکیبایش

۱- مفرح القلوب کراچی، ج ۲۳ شماره ۱۰ سال ۱۸۸۷ م و تکملہ مقالات الشعرا، ص ۵۵۳.

گفت ہاتف بگو کہ از سر جود در «بہشت برین بود جایش (۱۲۹۴ھ) اخوند محمد شریف قندھاری متخلص بہ عاجز در آن ایام در کراچی بود و در مدح تائب میگوید!

می زمینای تو در جام بسر میریزد  
چشم بد دور ز روی تو کہ از شرم و حیا  
ابر زلفست کہ بر ماہ بر افکنده نقاب  
میل عاشق بسوی دوست از این است شب  
سرو من در چمن حسن اگر بخرامی  
گر نہ نزدیک بدل بودی و از چشم دور  
ہر کہ در شعر بروی تو مقابل گردد  
ہرزہ گوئی است سخن در دهن خام طمع  
گفت عاجز کہ کلام تو ز بس شیرین است  
کز دم کلک تو صد گونه ہنر میریزد  
ہمچو شبنم عرق از آن گل تر میریزد  
ورنہ خورشید درخشان تو زر میریزد  
بیشتر رحمت حق وقت سحر میریزد  
در نثار قدمت وہ کہ چہ سر میریزد  
پس چرا دیدہ ما خون جگر میریزد  
آبرو می نہد و خاک بسر میریزد  
میوہ چون پختہ شود نخل ثمر میریزد  
تایبا طبع تو گویا کہ شکر میریزد

### علیم اللہ علیم

علیم اللہ نامش و علیم تخلص او بودہ. پدرش ملا فقیر محمد و جد امجدش قاضی ملا غلام محمد تربنی بود. علیم در قصبہ پرنگ آباد در نواح مستونگ (قلات) زندگی میکرد. اخیراً بیاض جنگ خطی از اشعار او بہ دست آمدہ است، کہ اشعار او را تا روز ۲۷ ذی الحجہ ۱۲۹۴ شامل است. دربارہ دیوان و تاریخ جمع آوری آن در دیباچہ می نویسد: این کتاب را «تحفہ شیرین» نام نهادم و تاریخ (گرد آوری) این تحفہ را بر حرف «غرفہ» کہ یک ہزار دو صد و ہشتاد و پنج ہست (۱۲۸۵ھ) اظہار نمودم<sup>۱</sup> همچنین در جای دیگر می گوید:

غرفہ بہ بین سنہ<sup>۲</sup> این تحفہ ام  
چون صفت آتشہ رنگین کم  
تایقیاست بود این توشہ ام  
نام خوشش «تحفہ شیرین» کم

۱- مفرح القلوب ۲۵ اگست ۱۸۷۸م، تکملہ مقالات الشعرا، ص ۹۳.  
۲- دیوان علیم (خطی) ورق الف از آقای غلام حیدر حسرت تشکر میکنم کہ آنرا بہ بندہ مرحمت فرمودند تا در تالیف این کتاب ازان استفادہ بکنم.

تحفه شیرین بنهادم (چو) نام در صفت سید خیر الانام  
وصف حبیبش بکنم دسبدم معجزه ای چند در این تحفه ضم'  
همچنین در جای دیگر می گوید:

سنه هجریش از غرفه بدان نام او تحفه شیرین تو بخوان  
هست امیدم که هر کس خواندش بر مصنف دعا برساندش<sup>۲</sup>

دیوان علیم بر ۱۹۴ صفحات (به قطع ۱/۲ × ۹/۲ " ۵/۲ × ۱/۲") مشتمل است و هر صفحه ۲۲ تا ۲۴ بیت دارد، قطع متن صفحه ۸ × ۳" است. عبارت زیر میرساند که این دیوان علیم را بدست خود تحریر کرده است و نام کاتب در این عبارت ذکر نشده است.

«تا این تاریخ که بیست و هفتم ذی الحجه ۱۲۹۴ هـ است غزلیات ناموزون این بنده شرمنده حقیر علیم الله ابن فقیر محمد تری سکنه ملک بلوچ در قریه پرنگ آباد همین قدر از سینه سرزده که در این اوراق بیاد آورده شد و بعد از این و الله اعلم که زندگی باشد یا نه و سوای این دیگر غزل گفته شود یا نشود اما اوراق بیاض خالی از کتابت برای احتیاط گذاشته شد که اگر حیات باقی بود و از مخترعات غزل از سینه سرزد نوشته خواهد شد و الله اعلم بالصواب»<sup>۳</sup>.

خط این نسخه لطیف و پخته و قلم میانه بکار رفته است. علیم در دیباچه از خوانندگان استدعا می کند نواقص این دیوان را اغراض کرده آنها اصلاح و دعائی برای مؤلف نمایند. این دیوان با حمد آغاز میشود و بعد از شرح شاپیل آنحضرت نسبت به رسول (ص) اظهار ارادت مینماید:

حمد گویم مر خدا را بر زبان دمدم در آشکارا و نهان<sup>۴</sup>  
کار سازست و بسازد کار من اوست دانا بر همه اسرار من  
واحدست و لا شریک و بی مکان بی مثال و بی زوال و بی نشان  
و ابیات زیر در نعت رسول صلعم میباشد<sup>۵</sup>:

۱- دیوان علیم ورق ۵ ب.

۲- ایضاً ورق ۴ الف.

۳- دیوان علیم (خطی) ورق ۱ الف.

۴- ایضاً ورق ۱ ب.

۵- ایضاً ورق ۲ ب.



کی توأم کرد وصف مصطفیٰ چونکہ باشد واصف حسن خدا  
 لیک بر اندازہ ادراک خود وصف گویم از رسول پاک خود  
 در ملاحظت با صباحت بد قرین جامع هر دو شده آن شاه دین  
 در نظر آمد مرا اندر کتاب معجزہ بسیار بودش بیحساب  
 هیچگہ سایہ نبودش بر زمین نور را سایہ نباشد بالیقین'

بعد ازان ده' معجزہ رسالت مآب صلعم را به صورت نظم بیان کرده است. به قول  
 علم «این تحفه روی مومنان و تعویز جان عاشقان است». شرح آن ہم اینجا آورده شده.  
 مطابق موقع و محل اشعار را درج می کنیم.

۱- از راهی کہ آنحضرت (ص) می رفت بوی خوشی می آمده :

چون برهی پاک نبی میگذشت خواه بسوی شهر بدی یا بدشت  
 رایحه' مشک بیک هفته آمدی زان راه بنا هفته

۲- ابوبکر صدیق رض دو موی از ریش مبارک آن حضرت تبرکاً بخانه' خود برد و صدای  
 خواندن قرآن مجید می آمد حیران گشته در بارگاہ هادی اسلام حاضر شده قصه را بیان کرد  
 جواب دادند :

پاک نبی گفت کہ ای یار من واقف گنجینه' اسرار من  
 آنچه ملائک بود اندر سا پیش همین موی ستاده بپا  
 خواندن قرآن کہ شنیدی بگوش آن ز ملک بود تو این سر پوش

۳- پختن نان آنحضرت (ص) را با عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا و خام ماندن آن نان ،  
 را آورده میگوید حضرت عایشہ چون در این باره سوال کرد رسول ص فرمود :

گفت کہ ای عایشہ ہشیار باش هست در این نکته خبردار باش  
 دست نبی چونکہ بچیزی رسد فی بردش آب ، نہ آتش خورد

۴- امامہا سه روز گرسنه بودند. حضرت فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا آنها را  
 نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برد. آنحضرت همه چیز را قبلاً تقسیم فرموده بود و بہ  
 حضرت علی مرتضی رض فرمود تا نزد شجر برود و پیغامش بدهد کہ سبز شود و میوه بہار آورد؛

رفت علی پیش شجر آن زمان گفت باو گفته' شاه جهان  
 حال شد او سبز بفرمان رب ریخت ازو چید علی آن رطب

۱- دیوان علم ورق ۳ ب.

۲- ایضاً ورق ۵ ب تا ۱ الف.

۵- آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرسنه بود و بخانه بی بی فاطمه رضی الله عنها رفت آنجا هم خوراکی نیافت. به مسجد رفت و بر شکم مبارک خود سنگی را بست. حضرت جبرائیل میوه ها از جنت برای ایشان آورد. آنحضرت صلی الله علیه وسلم میل فرمود و سجده شکر بجای آورد.

۶- باری ابو طلحه خبر یافت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرسنه است. آنحضرت را بخانه خود برد هفتاد نفر سیر خوردند ولی باوجود اینکه غذا خیلی کم بوده ، باز هم باقیاند.

۷- آنحضرت صلی الله علیه وسلم را حضرت عثمان رضی الله عنه ضیافتی داد حضرت علی رضی الله عنه هم میخواست همان طور به آنحضرت ضیافت دهد اما از نظر مالی میسر نبود. بهر طوری شده فاطمه زهرا رضی الله عنها تهیه ضیافت را دید و بدرگاه ایزد تعالی سجده کرده و ناداری خود را بیان کرد و خواست که برای او میوه های جنت فرستاده شود. الله جل شانہ اجابت فرمود و حضرت جبرائیل پیغام آورد :

حال بیامد به نبی جبرئیل	گفت ترا باد سلام از جلیل
بعد سلام آن که مبارک ترا	تاج فرح باد تبارک ترا
فاطمه را عجز و دعا شد قبول	در حق آن امت تو یا رسول
هر قدمت را که نهادی هزار	داد خلاص امت از عین نار
گشت نبی خرم و خوشدل از این	شیر خدا با همه اصحاب دین

۸- در خوراک آنحضرت (ص) زهر ریختند ولی پاره گوشت گویا شد :

دست میآرا که من آلوده ام      گر نخوری به ، که من اندوده ام

۹- گم شدن امامین و بخواب رفتنشان و خبر یافتن جبرائیل از آن و فرستادن دو فرشته به خدمتشان که آنحضرت (ص) را برکتف های مبارک خود حمل نمودند.

۱۰- امامین روز عید هم لباس مناسب نداشتند در اثر اعجاز آنحضرت (ص) رنگ

لباسهایشان تغییر کرد و مطابق دلخواه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین شد :

گفت حسن جامه باشد خضر	کرد طلب جامه سرخ آن دگر
فاطمه را گفت که بردار آب	پاش بر آن جامه و میکن شتاب
فاطمه برخاست بحکم پدر	آب بیفشاند بران یک قدر
سبز شد آن جامه که او سبز خواست	سرخ شد آن ثوب که او سرخ خواست

بعد از معجزات ، مناجات را آورده است. اینک نمونه آن:

بر درت آورده ندامت علیم جرم به بخشای بر او یا کریم  
پیش تو آورده شفیع آن رسول یار چهار با حسنین و بتول  
پیش تو این جمله شفیع آورم عفو کن از معصیت ای داورم

علیم باچیستان<sup>۱</sup> هم علاقه خاص داشت در یک معما از شاگرد خود داد محمد احوال پرسى می کند. بعضی اشعار چنین است که اگر از هر مصرع حرف اول را بگیرید اسم یک نفر را میسرساند. مثلاً اسم عبدالنبی و اسمعیل خاں بهمین نحو آورده. علیم بعضی اشعار را در جواب معماهای دیگران هم گفته از جمله ملا عبید الله و عطاء الله از نوشکی و ملا احمد و ملا محمد اسلم و ملا فیض احمد وغیره. نمونه چیستان او :

دیدیم لعبتی را قد الف نشانش مر کب سه گانه دارد عاشق همه جهانش  
در چاه قیر هر دم غوطه خورد بر آید گوید سخن زهر سو لیکن دو تا زبانش

علیم بعضی از وقایع زندگی خود را به نثر و نظم بیان کرده است. مثلاً شبی در هفت شعبان ۱۲۸۷ هـ «خواب دید که یک هندو در منزل او خوابیده است و در حالت خواب این بیت را گفت :

یا رب تو ز کفر ما طلبگار شدی ما از تو بغفلتیم و تو بیداری  
سپس علیم از حالت خواب بپوش آمد در وجودش حرارتی ایجاد و گویا شد. چون بیدار شد این اشعار بر زبانش روان گردید :

یا رب تو ز کفر ما طلبگار شدی با این همه معصیت خریدار شدی  
از شام بخته ایم تا وقت سحر ما از تو بغافلیم تو بیدار شدی

در یک شعر به احوال خانواده خود را اشاره می میکند :

بیستم از ماه ذی قعد بود بروی سما برق و هم رعد بود  
ز سال هزار و دو صد بعد ازان بیفزای هشتاد و سه را بران  
دو شبه شبی بود زین هفت شب که در خواب دیدم بتقدیر رب  
بمسجد نمازی ادا می کنم ز بعد نمازم دعا می کنم

۱- دیوان علیم (خطی) ورق ۱۰ ب.

۲- دیوان علیم (خطی) ورق ۱۱ ب تا ۱۷ ب.

۳- دیوان علیم ورق ۱۱۷ تا ۱۱۸.

۴- دیوان علیم ورق ۱۸ الف تا ۱۹ الف.

بیامد یکی جد اعلای من باستاد نزدیک بالای من  
(مراد از میان اسمعیل علیه الرحمة)

مرا گفت برپای داری نماز تو تعظیم ده سید چشت را  
چنینم بگفت و بگرداند رو براشتم از خواب خود هولناک  
از آن خواب خوش گشته بیدار من سیادت پناها دلت شادباد

درباره سید علی محمد میگوید :

ترا دل ز اندیشه آزاد باد باین قصه ام گوش کن ای شریف  
ز پیشینیان استماع کرده ام که جد بزرگم به طفلی و صغر  
سر دشمنان تو بر باد باد نداری درین ملک دیگر حرین  
براین حال تحقیق پی برده ام ایا روز پیری و ایام کبر

همچنین درباره میان اسمعیل میگوید :

بکردست از خدمت شاه را باخلاص عمری بسر برده او  
دو دختر ورا بود صاحب جمال ز اولاد خواجه علی دو پسر  
یکی را سید جان محمد گرفت بردار دوم خواهری دیگرش

راجع به بردار سید جان محمد چنین میگوید :

ششم جد ما آمد از ملک خویش بمستونگ در وقت مردان پیش

سپس راجع به قاضی نور محمد میگوید :

(قاضی نور محمد دو زن داشت یکی عموزاده اش دوم زن و دختر کمال شموزه)

عموزاده بودش زنی با جمال دوم زن شموژی و بنت کمال

یکی دخت بودش ز بنت کمال مسا بزهره ولی بی جمال

درباره قاضی نور محمد میگوید :

(مقصود و منصور و حکیم سه بردار بودند از خلیفه ما خواجه ابراهیم علیه الرحمة)

به زوجینش داد مقصود را به او داد آن دخت موجود را  
 تولد شده زان میان یک پسر سه دختر که هر یک بدی چون گهر  
 یکی زان امام بخش بی چاره را بدادند آن دخت بی چاره را  
 اسم دختر مریم بود و ازو عبدالکریم تولد یافت :

دوم را بنخویشان خود هم سپرد سیم را بلوچی به کچهی ببرد  
 سپس میگوید :

چو مقصود مرد و زنش بیوه ماند بشیخ اکبرش خطبه و عقد خواند  
 تولد شد از شیخ اکبر دو دخت یکی مادر من دوم دخت جفت  
 اولاد او الله داد و نور الدین بودند :  
 کسی گر کند در میان قیل و قال دروغی به بندد بگوید محال

### در حق ما

در آخر علیم به این امر تأکید می کند که نزد الله جل شانہ ، بجای حسب و نسب  
 اعمال نیکو در خور توجه است و از خدای متعال نظر طلب بخشش دارد :

تو دانی که در نزد پروردگار نباشد نسب را دگر اعتبار  
 ز بوجهل معلوم کن و ز بلال نیامد درین گفته من ملال  
 (قریشی) (حبشی)  
 که مطلوب از بندگان بندگیست نه جان و نسب زانکه شرمندگیست  
 باعمال خود هر که شایسته شد و را قرب حق جای بایسته شد  
 من از کرده خویش شرمنده ام بنزدیک مردان سر افکنده ام  
 اگر حق کند یک نظر بر علیم به بخشایدش او بفضل قدیم

روزی علیم به یک رود خانه برای وضو گرفتن رفت. دو سه ملخ دید که در آب  
 مرده بودند. او آنها را از آب بیرون آورد که اندکی بعد به حکم ایزد تعالی به حرکت در  
 آمدند و بجانب لانه خود روان شدند.

علیم از تماشای آن به توصیف خدای ذوالجلال پرداخت و توفیق نیکو کاری طلبید.

در خالقیت شریک کس نه با حکم تو هیچ دسترس نه  
 زنده عملی نصیب من کن یک رحم ز خود قریب من کن (نیکو)

شخصی نزد علیم آمد و در حکمت باری تعالی از پدر خود قصه نقل کرد که روزی

پدرم بهمراهی سه شخص برای کسب معاش بیرون رفت ، این چهار نفر شروع کردند بکار کردن در کاریز (قنات). روزی مرغی در کاریز افتاد و ایشان آن را گرفتند تا بجای غذا بخورند. چون فارغ شدند و آتش روشن کردند و شروع کردند به کباب کردن.

همین مرغ کوچک بحکم قدیر در آتش بشد ساعتی جای گیر  
وزان پس پپرید و پرواز کرد بصحرا شد و نغمه آغاز کرد

و شخص دیگری داستان دیگری را بیان کرد که او آن را به شعر در آورد. بدین شرح که مرد سیه دل و فریب کار و کلاشی بهمراهی زن و بچه هایش از خانه بیرون رفت تا بجای روند و او بتواند دست کج خود را بکار ببرد. روزی آن بدکار اینقدر گرم شده که بی خواست بچه خود را بخورد. زنش سعی بلیغ کرد تا از این اراده باز ماند ولی حرص آن ظالم افزون شد. حتی زن گفت مرا بخور و بچگان را بگذار. آن زن نیک دل بچگان را برای آوردن هیزم فرستاد و آن بد بخت کمر زن را بست و تیغی بر آورد ، ولی خدا او را زنده نگه داشت :

بمالید بر حلق زن بیدریغ بفرمان ایزد نبرید تیغ

در این اثناء بچگان باز آمدند و آن مرد دغا حیران ماند. زن اجازه یافت تا بچگان را طرف دیگر بفرستد و چون ایشان را بجانب دیگر برد ناگهان چشمش از رحمت ایزد تعالی به یک آهوی مرده افتاد و با خوشحالی آن مرد او باش را خبر کرد :

که اینک بیا هر چه خواهی بخور ز ما دست بردار کن بطن پر  
بخورد آن حریص آنچه نان گوشت را که نگذاشت در جای جز پوست را  
تو بشنو کزان مرده خوردن هان که دردم شد از قالبش دور جان

بعد ازان علیم به حمد و ثنای رب متعال می پردازد :

برونست کار خدا از عقول که نگذارد انگشت الا فضول  
اسیدم ز لطف فراوان او رجایم ز رحم نمایان او  
قبولم کنی گرمم نا قبول بفضل خود و آبروی رسول ص

علیم احوال زنهای عصر خود را هم در ضبط تحریر آورده است طرز بیانش ناصحانه است. و در عیب زن می گوید :

گویم بتو عیب زن سه چیز است      گر عقل بسر ، بدل تمیز است  
 اول که کند زبان درازی      این درد نداشت چاره سازی  
 دوم که کند بخانه سرقت      مفقود کند ز خویش حرمت  
 سیم که پتنگ خود نباشد      بدنام جهان و خلق باشد

و اما درباره زن فرمانبردار و نیک اطوار چنین میگوید :

شوهر که ز زن بود رضامند      او را نکند خدای در بند  
 محبوب خدا و هم رسول است      طاعات و عبادتش قبول است  
 این راز علم چون شنیدی      باور بکنی اگر « عبیدی »  
 (بنده خدا)

در زیر عنوان «در حال زنان زمانه و از نا اهلی مجلسیان و اهل خانه» در عنوان  
 به ذکر احوال زن و شوهر ، پسر و پدر ، و شاگرد و استاد می پردازد. و به تلخی های  
 اوضاع خانه خود هم اشاره می کند :

سه سال است من نیز غم می خورم      جفا ها بدل بیش و کم میبرم  
 ز دست زن ابله بی نا تمام      خورم غصه ها بس بهر صبح و شام  
 اما برای بهبود اوضاع اظهار امیدواری میکند و میگوید :

خدایا زنان را بده خوی نیک      که خوی نکو بهتر از روی نیک  
 مرا هر گناهی که شد در زمن      به بخشا بفضل خود ای ذوالمنن  
 علیها دعایت کند حق قبول      نگردی بدنی و عقبی ملول

علم پسر خود ملا ابوبکر را بخدمت عمده علم و قدوه فقها اخوند ملا احمد برای  
 تحصیل علم می فرستد و نامه به شعر می نویسد که در آن اول ذکر باری تعالی و نبی مکرم  
 و اصحاب کرام را آورده است و بعد از آن به ذکر اوصاف ملا احمد می پردازد. و در آن  
 از پسرش هم سخن میگوید :

به بسم الله اول گشایم زبان      که مفتاح هر چیز باشد بآن  
 بگویم ثنای خدا هر زبان      که افراشته ارض و هفت آسمان  
 خدایا تو این عالم با کمال      حیانتش به بخشی به بسیار سال  
 که از علم او بهره هر کس برد      از آن نخل او میوه هر کس خورد

خصوصاً ابوبکر فرزند من که شیرین کند از علومش دهن  
بعلمش منور بکن اندرون براه سلوکش کنی رهنمون

در این نامه از اخوند ملا خواهش کرده است که به پسرش توجه مخصوص کند تا پسرش به پیرایه علم آراسته گردد و برای لباس و غذای او هم وسائل لازم تهیه می کند، تا آن بچه نام اجداد خود را زنده سازد. غیر از این نامه شش نامه دیگر در این جنگ وجود دارد که بخدمت ملا احمد فرستاده است بقرار زیر:

۱- برای احمد اخوند بطریق اخبار و احوال پرسى نوشته مشتمل بر سیزده شعر است، که بعضی از آن ها بزبان عربی است.

اینک ایات آغاز و انجام این غزل :

فلله حمد ثناء کثیر هو الله اکبر و هو الکبیر  
و یرفع الی الله رب العظیم و یدعوا و یطلب العاصی علیم

۲- در نامه دوم درباره پسر خود از ملا احمد سوال می کند. در این نامه او اسم پسر دیگرش فاروق را نیز برده است. در بعضی ایات آن از خدا تعالی هم کمک می خواهد مثلاً :

میان عالمان شال احمد که او را علم حاصل گشته بیجد  
خداوندا بداری حال او خوش بدین راحت بتن صحت بدل هش  
خداوندا تو فرزندش نگهدار برادر های او را در امان دار  
بجمله طالبانش رهنمائی ز نور علم میده روشنائی  
یکی فرزند من نامش ابوبکر که باشد در امان از حيله و مکر  
نصیبش کن خدایا علم کامل که او هرگز نداند راه باطل  
دوم فرزند من فاروق نامی سر افزایش ده در نیکنامی  
دلش را پر ز علم با عمل کن تو جمله کار او دور از خلل کن

علیم در فراق پسرش با کمال سادگی میگوید :

شب و روزم خیال اوست در دل دما دم شوق جای اوست در دل  
که فرزند مرا احوال چونست بدین اندیشه اش دل غرق خونست

۱- دیوان علیم، ورق ۲۶ ب تا ۳۱ الف.

۲- این بیت از نظر قافیه درست نیست.



که روزش چون گذشت و شب چگونه برون خانه خسپد یا درونه  
ادامش هست یا خشک است نانش صحیح است یا که بیمارست جانش  
دلش پر اندوه ست او یا فرحناک دگر مسرور باشد یا که غمناک  
در این اندیشه شبها میگذارم بخلاق جهانش می سپارم  
۳- نامه سوم را به اخوند ملا احمد نوشته است که بعضی از طلبه ها با فرزندش  
عناد کرده او را زده اند (در آخر پنج بیت به عربی است).

۴- نامه چهارم به ملا احمد اخوند است که نوشته شاگردانش فرزند علیم را زده اند  
بالآخر او پسرش را با خود برده. در این نامه کیفیت امر را بر حسب حال و محل  
بیان می کند :

منم از ضعیفان دل سوخته که شمعی بدل دارم افروخته  
اگر آتشی از درون سرزند مبادا بجان شما در زند

سعی می کند قلب خود را با تلقین به صبر مطمئن سازد :

علیما بکن صبر پیش خدا بکن بهر هر یک دعای جدا  
که هر یک شود رنج را مبتلا رسد بر سر هر یکی یک بلا

۵- نامه پنجم را به ملا احمد نوشته است بطریق دعا گوئی و احوال پرسی با ذکر  
برخی از احوال خود. و در این نامه به عزم سفر اشاره کرده است :

گهی سوی هند و گهی قندهار گهی کعبه را زاد کردم تیار  
در این فکر و اندیشه ام تا به حال بیندازم هر جانبی قرعه فال  
در آخر سال تألیف را ذکر می کند :

ز سال هزار و دو صد می شمار نود با یک هم اندران می نگار

۶- نامه ششم را هم به ملا احمد اخوند در جواب نامه منظوم او نوشته است.  
در این نامه از دو برادر ملا احمد (فیض محمد و عبدالحق) و فرزندش (محمد عثمان) اسم  
برده است. اول حمد خدای تعالی کرده و طلب بخشش می کند. جد علیم الله قاضی ملا  
غلام محمد قاضی مستونگ بود که چشم او آب آورد و برای معالجه او را به شکار پور  
برد. شش ماه در آنجا سرکرد در این اثناء ملا عبدالغفور از جنب وارد مستونگ شد. اهالی

۱- دیوان علیم (خطی) ورق ۳۱ ب -

۲- ڈھادر -

مستونگ او را عالم دانسته برای اجرائی معاملات قضائی مأمور کردند. و بعد از او اولادش منصب قضاوت را داشتند اما در حق خانوادهٔ علیم روش قاضی مستونگ و قاضی تیری مناسب نبود طوری که موقعی پدر علیم یا خود علیم در موردی برای اثبات دعوی بیع و غیره شهادت می دادند آنها مخالفت می کردند ، لذا پدر علیم قهراً به دیوان قلات شکایت کرد و از قاضیان باز خواست نمود و آن ها قول دادند در آینده در این مورد احتیاط بیشتری بکنند. ولی در زمان علیم هم این قاضیان روش خود را تغییر ندادند. البته برای تسهیل کار زنان به علیم حق دادند در پرننگ آباد قضاوت کند پس قاضیان دیگر نسبت به علیم عناد را ظاهراً کم کردند. هر سال او به پرننگ آباد برای بازرسی می رفت. باری قاضی مستونگ عبدالرحمن از علیم کتاب «فرائض الہال» را برای سه ماه عاریت کرده بود ولی سه سال شد و آنرا پس نداد باری دو نفر در قضیه خود از علیم قضاوت خواستند و حکم او را نزد عبدالرحمن بردند او هم همان حکم را صادر کرد ولی دربارهٔ علیم گفت : «حاکیان کور شده که عاشق و شاعر را قاضی کرده» همچنین حرفهای دیگر مانند آن دربارهٔ علیم زد. چون علیم ازان با خبر شد او قاضی مذکور را نامه نوشت که به شعر آورده است. بغصی اشعار آن نامه به عربی است اینک چند بیت از آن نامه :

تو میگوئی یکی طاحونه هست	میان قصر دوزخ تند و سرمست
در آن طاحونه از سرهای قضاوت	بگردانند تا گردند یکذات
بلی من شاعرم عاشق خدا را	ثنا خوانم خدا و مصطفی را
به بین تا من ثنا خوانیش گویم	ز لطف عام رحانیش جویم
خدا را میکنم هر دم ثنائی	ندارم غیر او دیگر خدائی
نیم قاضی نیم راضی بدین کار	خداوندست از حالم خبردار
قناعت کرده ام زینجا نخیزم	نریزم آبرو هرگز نریزم
قناعت کن بمیراثی که داری	مکش بر جان خود بسیار خواری
نگو پس عیب ما بس کن اهانت	ز ما کوتاه کن نوک زبانست
ترا هم عیبا اندر کنارست	که عیبی نیستش پروردگارست
وگر نه شهره سازم در جهانست	کتابی پر کنم از داستانست

بجز این دو بیت با ایات سابق فرق دارد :

داتی که مر است بس زبان تیز از گفته و شعر من به پرهیز  
خواهی که شود علیم خوشنود بادام و تمر فرستیش زود<sup>۱</sup>  
این احوال را نوشته و به خاله زاده خود (ملا تاج) فرستاده این نامه بر سی و دو  
بیت مشتمل است<sup>۲</sup> علیم افکار بلندی داشت. ولی بعضی اوقات قهراً در پیرایه برای دیگران  
بعضی حرفهای قلبی خود را بیان میکرد و آوردن صنعت توشیح مهارت کامل داشت. مثلاً  
در ابیات زیر حرف اول هر مصرع را جمع کرده «سهر الله» را میرساند.<sup>۳</sup>

م- مالک الملک را ثنا گویم      ه- هر زمان رحمتش همی جویم  
ر- راضیم از قضا و قسمت او      ا- آنچه بر ما رسد ز نعمت او  
ل- لطف او عام بر خواص و عوام      ل- لازم این شکر بر عوام دوام  
ه- هرچه بخشیده از کرم بر ما      ش- شکر لازم بود ازان بر ما

از مهر الله پوستین بی خواهد<sup>۴</sup> :

چون سخاوت ترا از اجداد است      این جهان از سخاوت آباد است  
پوستینیم بخشش از کابل      تا که باشیم خنده رو چون گل  
گرچه من آمدم بنادانی      نا امیدم ز خود نگردانی

علیم به میر خدا داد خان هم نامه ای نوشته که در پرنگ آباد روز مزد ملا بر « صد  
کاسه<sup>۵</sup> گندم و صد کاسه<sup>۶</sup> جو» مقرر است. اگر بفرمائید مرا بعنوان ملائی کانک منصوب کنند.  
خان مزبور جواب داد که من در این باره به نایب عبدالرحمن نوشته ام شما با او  
ملاقات کنید.

در موقع اظهار این شکایت علیم مالک حقیقی خود را فراموش نمی کند :

مکن خاطر کس ملول ای علیم      بچو حاجت خویش را از کریم<sup>۷</sup>

علیم به زرگری سفارش کرد تا زیوری بسازد ولی او مرتباً امروز و فردا می کرد  
و کار انجام نمی داد حتی علیم به نایب عبدالعزیز شکایت نمود و این دو بیت ازان دو  
نامه است :

۱- دیوان علیم (خطی) ورق ۳۲ الف تا ۳۵ ب -

۲- ایضاً ، ورق ۳۵ ب تا ۳۶ ب -

۳- ایضاً ، ورق ۳۷ ب -

۴- ایضاً ، (خطی) ورق ۴۳ -

۵- ایضاً ، (خطی) ورق ۴۱ ب -

بدہ گوشالی و را آنچنان کہ عبرت بگیرند ازو دیگران  
پسند خاطر آید طلب بکن ما را و گر نیامد گو کہ علم گوشہ نشین<sup>۱</sup>

تا دو سال علم بہ سمت امامت و منشی گیری<sup>۲</sup> سردار محمد صدیق ماند و حتی یک کار ہم مخالف رضای او نکرد تا اینکه ہمزاد و ہمنشین سردار شد. اما در موردی با علم قہر کرد. روزی چون بعد از دیدن علم بخانہ<sup>۳</sup> خود رفت بہ پدرش نوشت: «پسرت با ما طریقہ دورنگی اختیار کردہ بی اختیار ما آمد» بدین مناسبت علم سی و ہشت شعر نوشت کہ در آن حمد خدای تعالی، نعت حضور پاک و منقبت آل و اصحاب او را نمودہ سپس بطریق شایستہ ای از موضوع قہر ہم صحبت کردہ است:

منم آن وفادار دو راز دورنگ ندارم در آئینہ یک قطرہ زنگ  
مرا ظاہر و باطن است همچو شیر بہ ظاہر سفید و بباطن چوقیر  
بعد از آن نمی گذارد رشتہ روابط حسنہ از ہم گسیختہ گردد:

بہر حال ہستم دعا گوئی تو بشام و سحر مصلحت جوی تو

باری علم مریض شد دوستان و آشنایان بعیادت او نیامدند.<sup>۴</sup> در ۷ و ۸ شعر کیفیت حال خود را بیان می کند. و از اللہ تعالی کمک می خواہد:

تا چند علم میخوری خون از گردش این زمانہ دون  
با صبر نشین بکنج خانہ بس کن تو مذمت زمانہ  
رو آر بدرگہ خداوند از خلق تو در بروی خود بہ بند  
بردار یدین دعا بلب کن ہر حال تو خیر خود طلب کن

علم در ہفدہ اشعار تسمیہ و سورہ فاتحہ را ترجمہ می کند دربارہ زبان شعری در شصت و پنج بیت دارد کہ در آن خوبی و زشتی زبان را بیان کردہ است:

زبان چیست دانی کہ چون بر خطاست ترا دشمن سخت اندر قفاست  
زبان خوب گر او بگوید صواب نباشد از آن صاحبش را عتاب  
خدایا زبانم بذکرت گشا بتوحید خوانی بصبح و عشا

۱- دیوان علم، ورق ۴۳ -

۲- ایضاً، ورق ۳۸ ب ۳۹ الف -

۳- ایضاً، (خطی) ورق ۵۰ ب تا ۵۱ -

۴- ایضاً، (خطی) ورق ۵۱ ب و ۵۲ الف.

مایین علیم الله و مرزا احمد علی (شاعر معروف کوئته قلات متوفی ۱۳۱۲ هـ) رشته الفت استوار بود و باهم مکاتبه هم داشتند. علیم در دیوان خود آن نامه ها را آورده است همچنین غزلهای که بهم دیگر می فرستادند در دیوان او آمده است چه بسا در استعمال یک ردیف و قافیه و در فن چیستان نویسی در شعر باهم مشورت میکردند. علیم می نویسد «درین تاریخ که سنه یکهزار دو صد (دویست) هشتاد و چهار است مایین این بنده گنده درگاه آله علیم الله ابن ملا فقیر محمد ابن قاضی ملا غلام محمد ترینی سکنه ملک بلوچ در قریه پرنگا باد مسکن دارم و مایین ابلغ البلغاء عصر و اصلح الشعراء زمانه ملا احمد علی ابن ملا محمد حسین متوطن پایگاه تخت قلات بلوچی محبتی تمام و الفت مالا کلام پیدا شد و همیشه از راه یکتائی و یکرنگی احوالات و مرسولات بیکدیگر بر قرطاس زبان به کلک زبان در آورده میفرستادیم چون ملا احمد علی دوست خاص و محب با اخلاص بود دل رخصت نداد که مسوده قرطاس او از ما گم شود لهذا برای یادگار مسوده کاغذ او را و از خود را در این وراق جمع کرده نهادم که از ما و ازو یادگاری باشد و امید که خوانندگان ما و او را بدعای خیر یاد کنند». مرزا احمد علی در یک نامه علیم را چنین خطاب میکند «شمسوار میدان نکته دانی گهر سنج دریای معانی شمع بزم سخندان صدر نشین بساط شیرین زبانی خوشخرام بادیه محبت و یگانگی، عنقای تند پرواز اوج مودت و مردانگی، مقبول نظر اهل الله علیم الله بمهر عنایت ازلی مزین باد و همواره در دایره لا خوف علیهم و لاهم یحزنون مستقیم باد». در آن نامه شکایت می کند که علیم در نامه های ملا عیسی و ملا عبدالرحمن سلام هم نوشته است ممکن است میخواید ترک دوستی کند. بیت :

ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

در جواب علیم نوشت که در این باره سو تفاهم رخ داده است :

دلا با کسی آشنای مکن و گر میکنی بیوفائی مکن

ترا چون شود الفتی با کسی ازو تا قیامت جدائی مکن

و استدعا کرده است که از این خطا در گذرد و عفو بکند-در این نامه غزل هم

نوشته شده است<sup>۳</sup> :

ای بقدر چون سروناز و ای بخوبی همچو ماه چشم را کمتر سیه کن خود سیاهست و سیاه  
من ازان روزی که روی نازنینت دیده ام دردمندم مستمندم میکشم از سینه آه

۱- دیوان علیم (خطی) ورق ۶۰ الف.

۲- دیوان علیم (خطی) ورق ۶۰ الف باب.

۳- دیوان علیم ورق ۶۰ ب ۶۱ الف.

زلف را چون شانه کردی پس برخ انداختی روز را در شب گرفتی حال عاشق شد تباه  
 گر علیمی را به تیغ ناز بسمل می کنی خادم فرمان برم در امر دارم سر براه  
 در جواب این میرزا احمد علی نوشت «چون نظر بر اشعار آبدار آن نکته سنج افتاده  
 بلبل دل نغمه اندوز گردید و احسنت صد احسنت بر فکر سریع تو گفته شد که چندین  
 لولوی آبدار از بحر طبیعت خود برمی آرند. بیت :

تو شایسته ملک نظم دری «به بندد به پیشت کمر عنصری»  
 بعد از آن ، یک غزل نوشته است :

بت من عزم دلبری دارد رسم جور و ستمگری دارد  
 گلر خان جمله آدمی خویند ترک من شیوه پری دارد  
 رخ رخشان همچو خورشیدش حکم برماه و مشتری دارد  
 شکر لله اگر جفا خوی ست هم ره بنده پروری دارد  
 احمد اشعار شکر افشانت رونق شعر انوری دارد

متن یک نامه<sup>۱</sup> علیم اینجا نقل میگردد تا سبک<sup>۲</sup> نگارش او کاملاً بنظر خوانندگان آید «ای غواص  
 بحر معانی ، ای در دریای نکته دانی ، ای بابل هزار داستان سخندانان ، ای طوطی شکرستان  
 شیرین زبانی یار با وفا دوست با صفا اعنی محبی ام ملا احمد علی سامه ، بعد از ریاحین  
 سلام که شیوه مسنونته اهل اسلام است میرساند تراب اقدام عباد الله علیم الله که چون  
 مرسوله مرغوبه و شعر عجوبه که از راه مهربانی نامزد این حقیر کرده فرستاده بودند ، در  
 آنی که چشم انتظارو راه چار بود در رسیده فرحت بفرحت و ابتهاج بر ابتهاج رخ نمود الله تعالی  
 آندوست را مدام باین چنین اشفاقات استوار بدارد که کمک درجه بزرگان با غریبان همین  
 است. شیخ علیه الرحمه فرموده. بیت :

تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست  
 محبا بکرات مرات بتو گفته ام که زبان ناطقه من در جنب تقریری نظیر تو گنگ  
 می نماید و قلم و زبان من در محاذی تحریر دل پذیر تولنگ می آید شیخ فرموده  
 علیه الرحمه بیت :

شاهدم من ولی نه در کنعان نخل بندم ولی نه در بستان  
 این کمال ذاتی شاست که باین حقیر نسبت بزرگی میدهند. والا من خود را میدانم

۱- دیوان علیم ورق ۶۰ الف.

۲- دیوان علیم ورق ۶۱ (الف ب).

که چه چیزم بهر صیغه حقیر دعا گوی شاست ، هیچگاه از مرسوله مبهتجه خود داعی را فراموش و مایوس نداشته یاد و شاد فرمایند. ایاتی مترادف الکلم و متغائر المعانی دوشینه شب (لازم نیست چون دوشینه خود بمعنی شب قبل است.) از خاطر زائید مرسولست عیب پوشی نمایند :

چه زینتی است دران دستهای همچو صدف که نقش بسته بان دستها حنا بر کف گذاشتم دل صد پاره پیش مژگانش که دمبدم بزند تیرها بسوی هدف مرا که نام برندی برند در عالم همین بس است تفخر همین بس است شرف نگار من ز کمال جمال مفرور است ستاده پیش درش عاشقان هزاران صف علاج درد ز هر جانی همی خواهم علیم چاره نه بیند از این چهار طرف»

مرزا احمد علی به پرنک آباد آمد علیم بطریق هدیه یک مرغ خدمتش فرستاد. نامه ای نوشت که ما در اینجا نقل میکنیم!

«ای شهباز اوج سخنوری ای عنقای ساحت دانشوری اعنی اخوند ملا علیم الله چون از راه محبت و دوستی مرغ نسر طائر تاب سمت این صعوه آب ارسال داشته بودند در اینکه تذرو خاطر طیران به فضای آمال میگشت سایه ورودها آسا انداخت. بیت :

بمانند های نیک مایه رسید و بر سرم افکند سایه

دانه دهنده ازلی پیوسته از الطاف خویش آن یار دلنواز را بطعمه های لذیذ الی یوم الحیوة دهان ملذذ دارد لهذا زاغ قلم را بر شاخسار قرطاس جلوه داده می آید که ای یار دلپذیر وای دلدار روشن ضمیر موش خانه ات را از گربه منعان روزگار اعلا میدانم و مرغ آشیانه ات را از های محتشان وقت بهتر می شمارم و چوب پست آستانه ات را از سقف خانه حکام اکبر می انگارم ستار العیوب داناست که از صدق گفتم و میگویم بنده همراه شما خوش طبعی کرد. خود را تکلیف داده مرغ سحر خیز خود را فرستادند ، فرد :

بنزدم از های دیگران به ایزد علیم علیم ما را حافظ»

علیم در جواب میرزا احمد علی گفت :

ای احمد! تو یک سخن از بنده گوش کن  
این مرغ من نه در خورشان تو لائق است  
در یک نامه دیگر مرزا احمد علی نویسد :

من خود خجالتم بحقیقت تو گوش کن  
از مفلسان همین قدری گپرو نوش کن

همراز دلی بما علیمی هم از تو بفرحت است جام  
اوراد زبان احمد این است ای نامه تو مرور جام

درباه فرزند میرزا احمد علی گوید:

ترا حق داد فرزندی نکونام در ایام حج و اوقات فرجام  
مبارک بادت ای فرزانه شهر باین فرزند طالع مندت از دهر  
خدایش در امان دارد زهر رنج درازش عمر باشد یکصد و پنج

در مورد دیگر میرزا احمد علی را بطریق پند خطاب میکند:

بنهاده پدر چو احمدت نام بر شرع محمدی بزن گام  
اول تو کمر به بند در دین در آخر شب بخیز و بنشین  
آن وقت به پیش حق بگوراز ذاکر شو و ذکر گو باواز  
با خلق خدا بکن نکوئی آزار کسی بدل نجوئی  
سهر تو علیم را بجان است جاریش دعوات بر زبان است

در یک نامه علیم از گردش دوران گله و فریاد می کند. «از گردش گردون دون  
که دانا بمکر و حیلہ اش شب و روز گرفتار و نادان بعیش و راحتش هر وقت به فرح و  
استبشار، حروف نتوان زد که در این روزها بازار از ناداناست و در این ایام رونق از کم  
فکران بیت:

اسب تازی همه مجروح بزیر پالان طوق زرین همه در گردن خرمی بینم

در زمانی که میرزا احمد علی در نوشهره فیروز در بخش حیدر آباد مدیر کارخانه نمک  
سازی بود به یاد دوستان می افتد و به علیم طی نامه ای مینویسد.

«ای علیم الله تعالی همان خداست که یوسف را، از قعر چاه بر مسند جاه رسانید و  
یونس را از بطن ماهی بعد از سه سال سلامت بر کشید عجبی نیست که بطفیل ورد احمد،  
احمد بیدل را باز با دوستان واصل کند».

همچنین در یک نامه می نویسد:

چون نامه ات بدیدم ای نور هر دو دیده از چشمه دو چشم سیلاب خون دویده

۱- دیوان علیم ورق ۸۰.

۲- ایضاً ورق ۷۳.

۳- دیوان علیم (خطی) ورق ۷۴ ب.

۴ تا ۶- دیوان علیم (خطی) ورق ۸۲ ب، ۹۰ ب، ۸۹.



و چون نظر بر تندرستی آن احباب انداختم خیلی فرحت بر دلم بکشوده شد. الله تعالی آن مردمک دیده موافقت را همیشه بیاد آوری این غریب الوطن در حفظ خویش بسلامت دارد اخوی صاحباً اینکه در باب مسموع شدن مرض سودا در حق بنده نوشته بودند ای علم راز نهانی من بفضل حکیم مطلق چنان مفرحی خورده ام که اگر سالها ساکن بادیه سودا کردم بدماغم سودا اثر نتوان کرد مگر نشنیده ای که مخالفان گمراه در حق جلال احدیت چه گفتند که آن الله ذو ولد و در شان آنحضرت با عظمت چه افتراها خواندند که «هذا کاهن» آنجا که الله و رسول از طعن مخالفان نجات ندیدند. فکیف انا، هنگامیکه نزدیک بودم خاصان بدکیش و مخالفان بد اندیش سخنان عیوب می گفتند، چه حاجت که امروز دور افتاده ام صد چندان میگویند، فاما این سخن از جای بزرگ معلوم می شود. انشاء الله تعالی که آن خصم عظیم غوطه زن بچار جنون خواهد شد و این تهمت سودای من میل باو خواهد کرد. ای عزیز و ایدوست با تمیز شرح حالات فراق را چه نویسم. بیت :

نه قاصدی نه صباحی نه مرغ نامه بری کسی ز بیکسی ما نمی برد خبری

بیت :

نه دوری نشان صبوری بود که بسیار دوری ضروری بود  
و لیکن آندوست نوشته بود که بقدر ملک خود ندانستیم و شکر نعمتش. ای یار  
وقادار، ای دوست غمگسار، بیت :

پوش گربخطائی رسی و طعنه مزین که نفس هیچ بشر خالی از خطا نبود»

مرزا احمد علی اشعار علم را ستوده است و در جواب علم چنین می نویسد : «امروز  
ابن غزلیات کما الحیوة از گنجینه کسی نمیزند چنانچه از تو و این گفتار آبدار از سینه  
کسی بدر نمی شود الا از تو جزا کم الله فی الدارین و هدیکم الله فی الملونین و اینکه ابیات  
مرا ترجیح داده برگفتار خود فوق شمرده اند لالا نه اینچنین است بلکه ذوالعقول و ذوی  
الفضول بدیهتاً فرق در گفتار ما و شا میکند و می دانند و می گویند گفتار احمد علی رفیع کس  
و از علم محبط الثراً».

در قریه تیری یکی از مخالفین علم گفت که علم اشعار دیگران سرقت میکند.  
علم جواب آنرا به شعر گفت و آن را به حضور مرزا احمد فرستاد :

۱- دیوان علم (خطی) ورق ۸۹ ب.

۲- ایضاً ورق ۶۳ الف.

سفله اگر بپروری شهد و شکر باو خوری  
گر تو بسالهای عام سفله بپروری تمام  
کرده یکی ملامت بسته بشعر تهتم  
بنده علیم هوش کن این دوسخن تو گوش کن  
عاقبتش چو بنگری راز تو برملا کند  
حرف دهی سبق کلام عیب تو در قفا کند  
من بمیان سلامت او چو سگان صدا کند  
جور زمانه نوش کن هر چه کند خدا کند

در این ردیف میرزا احمد علی هم غزلی گفت. چند بیت از آن غزل چنین است :

یک نفس آن صنم اگر برقع زرخ جدا کند  
سر نه کشم ز حکم او گرچه به تیغ میکشد  
من چو سگان بکوی او سر بزم بیوی او  
آن صنم قمر جبین رشک بتان ترک و چین  
من برهش فتاده ام سر بدرش نهاده ام  
زخم فراق او دلم ساخته پر غم و الم  
هست امید نزد رب احمد اگر کنی طلب  
بوکه دعای نیشب دفع دو صد بلا کند

باری پدر میرزا احمد علی نزد علیم رفت او چنانکه باید و شاید نتوانست به او خدمت کند و احساس ندامت کرد و احوال خود را به تحریر در آورد تا از خاطر شریفش غبار رفع گردد و نوشت: «در پرنگا باد ملکی و تجارتی ندارم الا صد کاسه گندم و صد کاسه جو که در سال بن میرسد. و از صدقه فطرگاهی ده کاسه و گاهی بیست کاسه بدست بیاید. پس در سکونت اینجا کمک از زکوة رئیسانی و از سید علی محمد میرسد. گذران خود را میکنم و نام ملای پرنگا باد لا حق حال است و اینکه پیش شا عرض کردم که بقات می ایم مطلوب از آمدن سوال بود بطمع آنکه اکثر مردم قلات تاجر است و بدادن زکوة بمحتاجان آموخت و عادت دارند». در جواب آن میرزا احمد علی نوشت که شا بیایید و در مسجد ما امانت بکنید و اضافه کرد: «آنچه عشر ماکهای ما باشد بشا خواهیم داد و مبلغ بیست روپیه سالیانه نقد نیز خواهیم رسانید و شب و روز بمجاس یکدیگر و اصل خواهیم شد. مکرر عرض است، که جناب قبله گاهی ام دام شرفه ۳ روپیه و عشر ملک بر زبان اقرار کرد و همین عشر ملک ما اگر قلیل باشد پنج خروار یا شش خروار خواهد بود».

همسر علیم فوت کرده بود. میرزا احمد علی در این باره به علیم نامه ای نوشت پر از غم و اندوه در آغاز این بیت آمده است:

۱- دیوان علیم (خطی) ورق ۶۳ -

۲- دیوان علیم ورق ۶۴ -

۳- ایضاً، ورق ۶۲ -

فغان زین چرخ دو لابی که در روز بچاهی افکند ماهی دل افروز  
 اینجا «کل نفس ذائقة الموت را شرح داده است به ضعف و ناتوانی انسان ساخته  
 مستی خاک را اعتراف نموده می گوید: «این ذره نحیف را چه طاقت که در شعشعه خورشید  
 لا یزالیش دم ز نیم انا لله و انا الیه راجعون».

علیم در جواب نوشت:

هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

علاوه از این درباره حکمت کامله کردگار توضیح داده فلسفه صبر و شکر را بیان  
 کرده است. ما می بینیم که علیم زخم فوت همسر خود را تحمل کرده و به «الصبر مفتاح  
 الفرج» عمل نموده است.

اینک چند بیت غزل از علیم الله علیم و از میرزا احمد علی ذکر می شود.  
 ابیاتی چند در نعت:

ای شاه پری رخان چالاک	وی ماه سمنران بی پاک
از رشک رخ تو گل به گلشن	بر خویش نموده پیرهن چاک
بر قد تو خلعت است زیبا	لولاک لما خلعت الافلاک
در وصف تو قاصدست والله	تقریر زبان عقل و ادراک
بنا رخ دلکشا به احمد	ای صاحب تاج و تخت لولاک

آن خسرو دلبران چالاک	آن صدر نشین مهره خاک
آن در یتیم نسل آدم	آن گوهر خاص معدن پاک
آن تخت نشین قاب قوسین	آن سیر کننده نه افلاک
سر دفتر شائعان محشر	بخشنده امتان غمناک
آن صاحب جود و گنج رحمت	بسته دل عاشقان بفتراک
در بر چه عجب کشیده دلبر	خلعت ز خدا قبای لولاک
جن و ملک و طیور و آدم	در عشق تواند سینه ها چاک
در زمره بیدلان علیمش	فریاد زند ز دست ناپاک

علیم در این ردیف و توافی در ستایش ملا احمد می نویسد:

خالی زریا سخن کم پاک  
ماند تو نظم کسی نگوید  
من همسریتم نمی توانم  
با نظم تو نظم من نیاید  
من گرچه سخنورم و لیکن  
از شرم گناه و جرم بی حد  
در نزد تو ای ظریف چالاک  
احسنت بخوانمت بر ادراک  
افتاده بگوشه ای چو خاشاک  
من همچو زمین تو همچو افلاک  
در پیش تو من چهام چو هاتاک  
(برف) افتاده علم زوی بر خاک

خون شد جگر از زلف تو مشک ختنی را  
تنها نه من از جرعه عشقت شده ام مست  
ای خسرو خوبان که ز عشق رخ شیرینت  
ای سرو چنان گر بچی در چمنستان  
گل چون نگردد نازکی و تازگی تو  
ای حمد اگر شعر شکر ریز تو بیند  
رشک از در دندان تو در غدنی را  
این نشه بسر آمده درویش و غنی را  
فرهاد پذیرفت همان تیشه زنی را  
از پافکند رشک تو سرو چمنی را  
هرگز نکند دعوه ناز کبدنی را  
طوطی نکند دعوی شکر شکنی را

از چشم تو رشکست غزال ختنی را  
گر در چمنستان گذری با قد دل جو  
هر چند که گل تازه و نازک بود اما  
از عشق تو فرهاد اگر کوه کنی داشت  
آوازه حسنت چو در اطراف علم زد  
صد جان اگر حق بدهد از سر اخلاص  
آزرده و دل خسته شدم ای شه خوبان  
دارد ز تو ای شاه جهان چشم علیمی

علم در پایان دیوان خود از قدرنشاسی  
سهاجرت بکند :

من که بسیار شعرها گفتم  
نه کسی دولت و نه نام داد  
پیش هر نامدار در سقتم  
نه غم خورد و نی امانم داد  
عمر بگذشت در پرنگا باد  
نقد عمرم ز کف شده بر باد

بدو صد کاسه پر ز گندم و جو      داده ام عمر خویش را بگرو  
 نیک دارم بدل که سازم کوچ      بد یاری دگر ز ملک بلوچ  
 بعد از ذکر این احوال مقصود دلش را بیان می کند :

ای علیا ز کس تو هیچ نخواه      هر چه خواهی ز حق تعالی خواه  
 خود پیوشان تو عیب را بر من      بگذر از جرم ریب را از من  
 از کریمان همان طمع دارم      بد نگویند اگرچه بد کارم  
 دارم امید از نکو مردان      بدعای سلامتی ایمان

شعر علیم الله پخته و سلیس و روان است. او اندرز نصیحت را هم بکار می برد و گاهی درباره فانی بودن ابن جهان اشاره می کند ولی در عین حال هیچوقت دامن امید را از دست نمی دهد و همواره قوت عمل را جلا می بخشد. در شعر بارها حمد باری تعالی و نعت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام را می نماید و گاهی بعضی از معجزات رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را به جامه شعر آورده توشه آخرت خود را فراهم نموده است. علیم هیچ وقت سعی نکرد ظاهر و باطن خود را از دیگران مخفی نگهدارد و بارها از صفت طبع خود سخن گفته است. گوئی بزبان فغانی میگوید :

یک رو و یکدلیم اگر نیک و گربدیم      قلب سیه بچیله نیاندرده ایم ما

ادب پاره های نثر او حقائق زندگی را در دامن خود جا داده است. نامه هایش احوال و سیرت او را بیان می کند و گاهی به اوصاف شعر او رهنمون میناشد. او از محیطی که در آن زندگی می کرد کاملاً با خبر بود. در دیوان علیم نامه های میرزا احمد علی هم محفوظ شده است که در مورد تحقیق در احوال علیم اهمیت بسیار دارد. و از طرف دیگر این نامه ها سرمایه گران بهای ادبی هم هست سبک اشعار میرزا احمد علی و علیم زیاد تفاوت ندارد. هر دو سبک استادان قدیم فارسی را بکار برده اند. و معمولاً بسبک متداول در این شبه قاره شعر میسروده اند غیر از بکار بردن کلمات مترادف مشکل پسند هم بودند. در نثر و نظم علیم بعضی جمله های عربی هم بچشم می خورد و این دلیل بر آنست که او بر زبان عربی هم تسلط کاملی داشت.

علیم بتاريخ ۴ ذی قعد ۱۲۲۹ هـ در پرنک آباد «مستونگ» متولد شد و به ۲۶ ربیع الاول ۱۳۰۶ هـ بمقام کانک زندگی را بدرود گفت و آنجا مدفون شد. دو دیوان از او یادگار مانده درین ایام یکی بتوسط بلوچی اکادمی کوئته بچاپ رسیده که مشتمل بر ۲۴۵ صفحه است.

## احمد

میرزا احمد علی بن محمد حسین خان کلاتی متخلص به «احمد» در دوره خداداد خان (۱۸۵۷-۱۸۹۳ م) زندگانی میکرد. در دربار قلات بر مناصب جلیله (چون مدار المہامی فائز گشت، با پشتکار و لیاقت خود بر دل خواص و عوام نفوذ کرد. وی فردی خلیق و لایق و ذی علم و سخنور بود و قدردان سخنوری. شاعر نامور این خطه گل محمد زیب مگسی درباره او می نویسد:

«میرزا صاحب نہایت خلیق و لایق و ذی علم و سخنور و قدردان سخن بود. در ایام مدار المہامی خود با پدرم نواب قیصر خان مگسی رابطہ الفت و صداقت محکم و مستحکم داشتند تا مدت العمر وفادار بودند. میرزا احمد علی صاحب اولاد ہم بوده و اولاد آن سخنور نامدار هنوز در بلوچستان سر میکشد».

در حقیقت او براه بزرگانی مانند بایزید میرفت. ولی ظاهراً طرز زندگی او مانند صوفیان نبود. از چاپلوسی و تملق اجتناب می نمود و بر خلاف شعرای قصیده گو ازین نعمت غیر مترقبه مستفید نشد. شهرت احمد مبنی بر غزلیات او است، ولی او بسرودن قصائد و مرثی و هجو ہم پرداخته است.

بر بنای اختلافات با والی قلات احمد از وطن خود مهاجرت کرد<sup>۱</sup> و در سال ۱۸۷۳ م اول در جیکب آباد اقامت اختیار کرد و بعد ازان تا یک سال و نیم بدربار. میر علی مراد خان والی تالپور پیوست. در آنجا نسبت به او خیلی احترام قائل بودند. سپس در حکومت انگلیس تا دوازده سال در تنه (ناظم اداره نمک) بود. بعد از معزولی والی قلات در (۱۸۹۳ م) یعنی میر محمود خان (متوفی ۱۹۳۱ م) میرزا احمد علی را باز به قلات خواند. بعد از یک سال بروز شنبه بتاریخ دوم ذیقعد ۱۳۱۲ هجری (۱۸۹۴ م) رخ در نقاب خاک کشید و در کوئته مدفون شد.

از مطالعه «مفرح القلوب» می دانیم که در ۱۶ نوامبر ۱۸۷۳ م (۲۵-رمضان ۱۲۹۰ ه) میرزا احمد در قلات بود که در آن شماره مجله مزبور غزل او چاپ شده بود. در آن از میرزا احمد بعنوان سکنه قلات یاد شده است. از شماره ۱۳ اوت ۱۸۷۶ م (۲۲ رجب

۱ - مخمسات زیب، ص ۲۹۲.

۲ - تکمله مقالات الشعرا، ص ۲۴ سردار خان دستری آف بلوچ ریس و بلوچستان، ص ۲۰۹.

۳ - یاداشتهای مولانا دین محمد وفائی مرحوم.

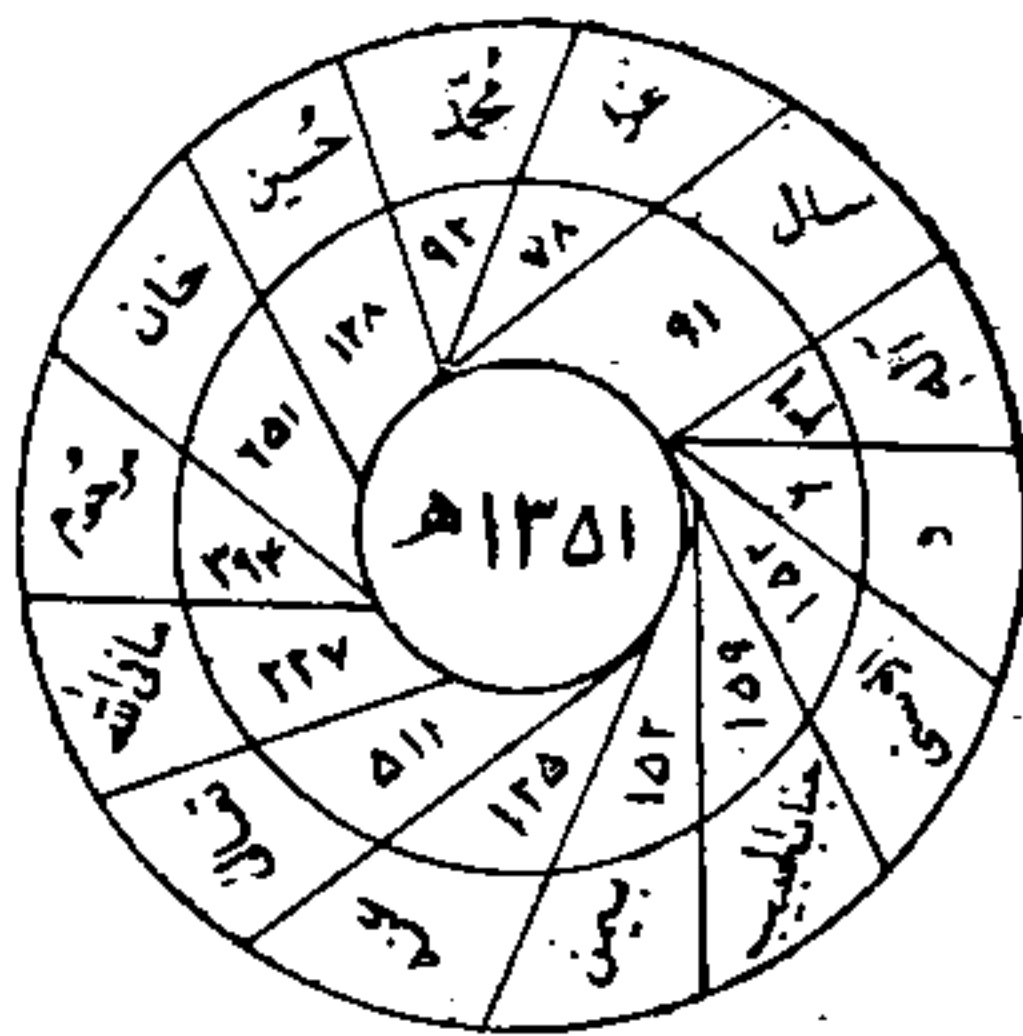
۴ - مجله فارسی از کراچی در ۱۸۵۵ م منتشر شده مدیرش میرزا مخلص علی قروینی بود. رجوع شود به پاورقی تکمله مقالات الشعرا، ص ۵۵۴.

۱۲۹۳ هـ) ظاهر میشود که در آن وقت در خدمت میر خیرپور بوده. در شماره ۱۸ مارس ۱۸۷۷ م (۲ ربیع الاول ۱۲۹۴ هـ) درباره او «حال وارد شکار پور» نوشته شده است. از شماره های اول ستمبر ۱۸۷۸ و ۵ ژانویه ۱۸۷۹ م ظاهر میشود که در آن روزها در نوشهره ناظر اداره نمک بوده. در هر حال احمد در شکار پور هم اقامت داشته است و در آنجا گفت:

بهشت روی زمین گلشن شکارپور است  
 بقصرهای فراوان و گلرخان وجیه  
 اگر ز روضه مینو سواد گفتندی  
 هزار همچو جهاندار و بهره ور بانو  
 چه احتیاج کند سوی گلشن این احمد  
 نگارخانه چین گلشن شکار پور است  
 بیباغ خلد برین گلشن شکار پور است  
 یقین شدم که همین گلشن شکارپور است  
 بیابین که درین گلشن شکار پور است  
 کسی که ساکن این گلشن شکارپور است

مخدوم محمد ابراهیم خلیل می نویسد: تنی چند از ایشان هنوز هم در شکار پور ساکن اند، شاعری فصیح و نثری بلیغ است، نظمش دل پسند و نثرش ارجمند (برخی از نمونه های نثر احمد در این تذکره در ذیل نام علیم الله آمده است).

عجب مرد متواضع و فقیر دوست و صحبت آراست. در علم تاریخ مهارت مرغوب دارد. قضا کار والد ماجد آن یگانه در حوالی بلده انتقال ورزیده، فقیر تاریخ تعزیت آن مرحوم بوضع دائره گفته و هو هذا:



در زمانی که میرزا احمد علی ذر تته رئیس اداره نمک بود، میر سید غلام مرتضی در ۱۳۰۸ هـ مثنوی یوسف و زلیخا را به زبان سنندی برگرداند. بدین مناسبت احمد هم

۱ - مفرح القلوب ۱۴ نوامبر ۱۸۸۰ م.  
 ۲ - تکمله مقالات الشعرا (بتصحیح سید حسام الدین راشدی) کراچی ۱۹۵۸، ص ۲۴.

قطعه ای سرود که تاریخ سرودن آن مثنوی را می‌رساند:

معلى رتبه شاعر مرتضائى كه شد استاد كامل در فن عشق  
 ندیده چشم عالم هیچ وقتى بمشلس بلبلى در گاشن عشق  
 چنان يوسف زليخا كرد سندی كه جان آمد دگر ره در تن عشق  
 چو شد مطبوع این يوسف زليخا فگندم دست اندر دامن عشق  
 ز هاتف سال طبعش جست احمد كه آمد رایگان این معدن عشق  
 به احمد سال طبعش بی سرطعن خرد گفتا «معلى مخزن عشق»

اشعار ذیل را میرزا احمد علی بر مصرع غوث بخش سروده است شرح و این ماجرا چنین است. که روزی منشی غوث بخش مهوشی را در عالم خودآرائی با گیسوهائی پریشان دید که نصف صورتش را پوشانده بود و چون منشی این منظره را دید مصرع زیر را ارتجالاً گفت:

ع- برنیم رخ افکنده ای گیسوی عنبر قام را

طائر فکرش بیش از این نتوانست پرواز کند و او در حالیکه همین مصرع را زمزمه میکرد به خدمت میرزا احمد علی وارد شد و تمام واقعه را شرح داد. احمد بکمال منت این طور تارو پود سخن را بافت:

بر نیم رخ افکنده ای گیسوی عنبر قام را  
 یک چا به صنعت کرده ای ایجاد صبح و شام را  
 با آن لبان چون شکر، با آن دو چشم عشوه گر  
 جانا مهیا کرده ای هم قند و هم بادام را  
 کاکل پریشان کرده ای صبر از جهانی برده ای  
 از زلف خود گسترده ای بر صید دلها دام را  
 چندین متمگاری مکن زین سان جفا کاری مکن  
 ترک وفاداری مکن بین قصه ایام را  
 یک لحظه شغل جام کن تندی مکن آرام کن  
 آخر زمانی رام کن این تو من خود کام را  
 با چین به ابرو کرده ای بر دلبری خو کرده ای  
 با خال هندو کرده ای تسخیر روم و شام را

۱- تکمله مقالات الشعراء، ص ۵، ۴.

۲- کوهسار کوئته اول مارس ۱۹۵۷ م.



تاکي غم دوران خوري غم بهر اين و آن خوري  
آن به که ای احمد دری پیراهن اوهام را

میرزا احمد در این اشعار غیر از حسن ادا در شعر عشوه دل ربایانه محبوب را هم خوب بیان کرده است. جانان بطریق مجاز برای معشوق مجازی بکار برده است و برای شرح بیشتر رجوع شود به ذکر نام «رهی» در این کتاب و اما صحبت خال هندو خیلی قدیم است و دهن خواننده را بر بیت زیر حافظ متوجه میکند :

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را  
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را  
و همچنین عراقی (متوفی ۵۶۸۸/۱۲۷۸م) گفته است :

بهر آشوب دل سودائیان خال فتنه بر رخ زیبا نهاد

اشعار میرزا احمد در نعت با نام «علیم» هم نقل شده است. اینک شعر دیگری از او نقل میگردد :

گلشن بغارت میدهد رنگ حنای پای تو  
آب از رخ گل میبرد رخساره زیبای تو  
گر در چمن گردی چنان ای شاه خوبان جهان  
سروافتد از پا در زمان پیش قد رعناي تو  
بی رویت ای آرام جان بود هر دو عالم بی نشان  
شد زینت کون و مکان حسن جهان آرای تو  
برقامت موزون تو بر حسن روز افزون تو  
ارض و فلک مفتون تو جن و ملک شیدای تو  
تو جانی و مخلوق تن تو روحی و عالم بدن  
ای صد هزاران همچو من قربان خاک پای تو  
چون بر فلک کردی گذر از غیر حق بستی نظر  
حق گفت ما زاغ البصر بر نرگس شهلای تو  
احمد بغیر از مدح تو دیگر ندارد گفتگو  
شد زندگانی بخش او مهر قد و بالای تو

به قدری دل بریان دارد که حتی بلبل و گل و مجنون هم از او متأثر شده اند :

بلبل از حال بدیدی در چمن بگریستی      گل گریبان چاک کردی نستر بگریستی  
گر شدی مجنون ز حال احمد بیدل خبر      لب به زاری برگشادی در کفن بگریستی  
اینک چند بیت از غزلیات او :

روی او دیدم حیات جاودان نامیدمش      عارضش را دیدم و باغ جنان نامیدمش  
قامتش تا در قیام آمد قیامت خواندمش      خال رخسارش بدیدم حرز جان نامیدمش  
اشک چشم تاروان شد بحر خون نامش فتاد      آستینم پر ز خون شد ، گلستان نامیدمش  
و کرشمه محبوب :

سینه من به تیر غم ، دوخت ، که دوخت ؟ یار دوخت  
مرغ دل مرا شکار کرد ، که کرد ؟ یار کرد  
از من خسته اختیار برد ، که برد ؟ یار برد  
این تن زار را نزار کرد ، که کرد ؟ یار کرد  
بر سرم اشهب جفا تاخت ، که تاخت ؟ یار تاخت  
در ره خود مرا غبار کرد ، که کرد ؟ یار کرد

و شوخی چشم محبوب :

دو چشم شوخ تو بر بود ای ترک پری پیکر  
شکیب من ، دل من ، طاقت و صبر و قرار من  
بهر تسخیر کهستان بین که در هندوستان  
چرخ را ای بس هجوم فوج غلغل بر سراسر  
با کلات و قندهار احمد چه خواهد شد که حال  
خسرو هندوستان را شوق کابل بر سراسر

و فراق از دوست :

- ۱- مفرح القلوب کراچی ۱۳ اوت ۱۸۷۶م.
- ۲- ایضاً ، ۲۰ اوت ۱۸۷۶م.
- ۳- ایضاً ، ۲۰ اوت ۱۸۷۶م.
- ۴- ایضاً ، ۲۷ اکتوبر ۱۸۷۸م.

از فراق تو شب و روز بخود می پیچم بزم گیسوی پر پیچ و شکست تو قسم  
و ستایش شه خوبان را :

ز وصف آن شه خوبان بطبع دلکشا احمد  
سخن را از زمین بردی بچرخ و کوکب افکندی<sup>۱</sup>  
و نمونه های دیگر از ایات او<sup>۲</sup> :

ربود از من عنان دل بتی ، خورشید رخساری  
دل آشوبی ، دل آرامی ، دل آویزی ، دل آزاری  
نگاری ، گلرخی ، عاشق کشی ، بی مهر و بی لطفی  
جفا رسمی ، جفا کیشی ، جفا خوئی ، جفا کاری  
خجسته طلعتی ، سیمین عذاری ، ماه سیاهی  
فرشته طینتی ، فرخنده خوئی ، فرخ اطواری  
مهی ، زیبا رخی ، ترکی ، لطیفی ، نازک اندامی  
نگاری ، نازینی ، نازدانی ، ناز کرداری  
بچرخ نیکوئی ماهی ، بملک دلبری شاهی  
ز علم عشوه آگاهی ، بفوج حسن سرداری  
بقامت محشر نازی ، بمژگان ناوک اندازی  
دل افرازی ، سرافروزی ، بتی ، سرمست و عیاری

توصیف جمال میرزا احمد :

بت کافروشی تاراج ایمان کرده می آید  
بلب صد طعنه بر لعل بدخشان کرده می آید  
جالش عزم تاراج گلستان کرده می آید  
خدنگ غمزه اش قصه غریبان کرده می آید  
سمندخوش خرامش تند و جولان کرده می آید  
ز رحمت ساغر پر ز آب حیوان کرده می آید  
نژه از خون دلها شاخ مرجان کرده می آید  
سیه چشمی بغمزه غارت جان کرده می آید  
بعارض صد شرر در خرمن خورشید افکنده  
ز رشک قامتش خم گشته قامت سرو بستان را  
کمان ابروش کرده کمین بر صید مشتاقان  
کمند عنبرینش خورده خم بر بستن دلها  
بدستش جام می پر دیدم و گفتم که خضر من  
بکوش احمد بترک دل که آن ترک جفا پیکر

۱ تا ۳- مفرح القلوب ، یکم آوریل ۱۸۷۷ م ، ۳ نوامبر ۱۸۷۸ م ، یکم ستمبر ۱۸۷۸ م .

۴- مفرح القلوب کراچی ۲۷ اوت ۱۸۷۶ م .

باز ز چشم مست خود کار که مست کرده ای از که قسم شکسته ای، با که درست کرده ای  
کشتن عاشق حزین نیست ز دست تو عجب ز انکه تو عهد قتلتش از روز نخست کرده ای

ز عاشقان روی او ز جور تند خوی او بچرخ شد ز کوی او فغان و آه و ناله  
وجور چشم برهمش ز تاب زلف پر نمش مراست بهره در غمش ز خون دل نوالها  
ز حسن جانفزای او ز لعل دلبربای او رسیده در ثنای او زهر طرف رساله  
بعشق چشم مست آن شهنش پری رخان نوشته اند عاشقان بخون دل قبالها

چنان آورد بر من فوج عشقش تاختن امشب که فکر خود ندانستم بجز دل باختن امشب  
مه شد تمام تا که رخ تو شود نشد کاهید باز تا خم ابرو شود نشد  
بعد از این تبصره مختصر ما می توانیم باین نتیجه برسیم که شعر احمد کلیه محاسن عالی  
شعر را دارد و ما با این مقطع غزلش اتفاق داریم که خودش گفته است :  
بشعر احمد حزین ، پری رخان ترک و چین همی کنند آفرین ، بمحفل و مقاله

### مولا داد

در باره شجره نسبش هیتورام چنین آورده است:

شجره نسب خاندان نائب خیل

آقا علی

↓

نائب عبدالرحمن

↓

نائب محمد امین

نائب محمد حسن

نائب عبدالقادر

↓

↓

پیر بخش خان

محمد عظیم خان

الله داد خان

مولا داد

۱- تکمله مقالات الشعرا ص ۲۸ تا ۳۰ .

۲- هستری آف بلوچ ریس ایند بلوچستان ص ۲۰۹ .

۳- تاریخ بلوچستان ص ۳۰۰ .

این خانواده از تیرهٔ نهنگی زئی است که اصلشان از بدوزی بنگل زئی است. میر مولا داد خان فرزند ملا محمد حسن بود که ذکر احوالش قبلاً گذشت و درباره اش گفته می شود: «میر ملا حسن خان در فن فصاحت و بلاغت و شعر و سخن به کمال بود».

میر مولا داد در ۱۲۵۵/۱۸۳۹ م متولد شد. علوم متداوله را نزد پدرش تحصیل کرد و روایات علمی و ادبی خانواده اش در او تاثیر فراوانی گذاشت. پدرش با نصیر خان میانه خوبی نداشت در نتیجه زندانی شد و در زندان فوت کرد سپس مولا داد خان و الله داد خان در زندگانی خود به مشکلاتی برخوردند و هیتورام دربارهٔ این موضوع می نویسد:

باقیابنده خاندان اینها بعلت نسبتی که با ملا محمد خان رئیسانی داشتند باو پیوستند و با او به قندهار رفتند. البته از وقتیکه میان خان و سرداران براهوئی آشتی شد به مولا داد و عظیم خان هم خدمتی داده شد. چنانکه اکنون خان بهادر الله داد خان در بولان سمت قضاوت را دارا است و مولا داد خان ماهی پنجاه روپیه حقوق باز نشستگی سیامی دریافت می کند. و عظیم خان رئیس کلانتری لیوی در بولان میباشد. از وقتیکه میر محمود خان خان قلات شد او قسمتی از املاکی را که بزرگان این خانواده خریده بودند و بعداً ضبط شده بود آزاد کرد. اکنون اعضای این خانواده با عزت و راحتی تمام زندگی می کنند».

میر مولا داد خان در ۱۹ ذی قعد ۱۳۲۴/۱۹۰۶ م فوت شد. وی فرزندی نداشت و اولاد معنوی او همین یک دیوان است که طبع شده است. روی جلد نوشته شده است: «حسب خواهش و فرمائش سردار بهادر نواب اسد الله خان تمندار اقوام رئیسانی بزیر نگرانی و اهتمام میر حسین علی طبع شد» این دیوان در چاپ خانهٔ مرکنتائل لاهور باهتام بابو نظام الدین چاپ گشته است ولی سال چاپ ذکر نشده است. اشعارش که در جنگهای مختلف محفوظ مانده بود بعد از آن بهمت میر محمد امین خان خلف الصدق میر محمد عظیم خان که پسر عموزاده اش بود بشکل دیوان به طبع رسید.

دیوان مولاداد بر ۱۷۴ صفحه مشتمل است و هر صفحه آن ۹ × ۶ و متن ۱/۴ - ۸ × ۵ میباشد. تعداد اشعار تقریباً ۲۱۰۰ است و غیر از غزلیات ۲۰ رباعی ۳ مخمس و از مسدسات (۹ بند) از ترجیع بند (۲۷ بند) و از قصیدهٔ وصفیه (۶۸ بیت شعر) و از قصیدهٔ بهاریه نعتیه (۵۱ بیت شعر) و مثنوی بدرگه عزوجل (۸۱ بیت شعر) و چهل سلام برمید

۱- تاریخ بلوچستان ص ۳۰۲.

۲- پسر الله داد خان برادر مولا داد خان (میر شیر علی خان) لطفاً این نسخه عنایت کرد.

المرسلین به تقلید مولانا جامی (۳۱ بیت شعر) وجود دارد. آغاز دیوان چنین است<sup>۱</sup>:

من مطلع دیوان کنم صنع خدای پاک را  
 کاورده از قدرت برون نه طارم افلاک را  
 آن خالق ارض و فلک و آن مالک ثور و سمک  
 افزونی از جمع ملک داده است بشت خاک را  
 سازد گهی تن بی روان بخشد گهی بر مرده جان  
 باشد سزا وار این و آن ، آن قادر بیباک را  
 دل را نموده با خبر از سوز عشق پر شرر  
 از بهر فرق خیر و شر بر سر نهاد ادراک را  
 خورسند را غم می دهد پژمرده را نم می دهد  
 آزادی از غم میدهد دلهای بس غمناک را  
 آورده بیرون از شرر بنگر چه گوناگون ثمر  
 کرد است شیرین از شکر ، بین خوشه های تاک را  
 ما را چه باک از جرمها چون شافع روز جزا  
 کرد است مولا بهر ما آن صاحب لولاک را

در جای دیگر بدرگاه ایزد تعالی معروض میدارد.<sup>۲</sup>

ز شر نفس سرکش خائفم بسیار یا الله تو این خوف و خطر از خاطر بردار یا الله  
 دلم را پاک دار از شرک و جاری کن زبانم را که تا هر لحظه خوانم ذکر استغفار یا الله  
 دلم از خوف قهاریت مثل بید میلرزد زبانم میکند لا تقنطو تکرار یا الله  
 بصد عجز و تضرع بنده مولا داد می گوید گناهم بخش بر آن احمد مختار یا الله

مولا داد همچنین در بارگاه رسالت مآب صلعم هدیه ارادت تقدیم می کند اینک چند  
 بیت این منقبت اینجا نقل میگردد<sup>۳</sup>:

شمس و قمر منور از انوار مصطفی است چرخ فلک معلق از اسرار مصطفی است

چون به بینم روضه پاک ترا یا سیدا پس نمایم جان و دل را یا رسول الله فدا<sup>۴</sup>

۱- دیوان مولا داد ، ص ۹ .

۲- دیوان مولا داد ص ۱۱۹ .

۳ تا ۴- دیوان مولا داد ص ۲۵ ، ص ۱۰ .

مژده وصلت به بخشا تا شود تسکین مرا  
این قدر مرگم امان بخشد که بیم مر ترا  
از بسی شادی و فرحت گویمت صد مرحبا  
کز برای روضه ات جاروب سازم لحنیه را  
خالق عالم نموده چون نگاهت کیمیا  
بس که در شان عظیمت گفته یاسین کبریا  
یا محمد چون تو دارم دردو عالم پیشوا  
گنج ها در زندگی ایمان گه مرگش عطا

قلب بی آرام ما را یا شفیع المذنبین  
کن تو روشن چشم از دیدار نور پاک خود  
خوشتر آن روزیکه بیم روضه ات با چشم دل  
این قدر می خواهم از حق تا به بخشد زندگی  
کن مس قلم طلا یا سیدا از یک نظر  
این زبان نارسایم کیست تا وصفت کند  
گرچه بدکار و گنه گارم ندارم پاک ازان  
کن به مولا داد مسکین یا رسول هاشمی  
در یک غزل خود به معراج اشاره کرده است:

فلک را نوبت طور است امشب

تعالی الله شب نور است امشب

و سپس میگوید:

بسا از گیسوی نور است امشب  
نیازش نطق منظور است امشب  
ز جام مدح مخمور است امشب

شب معراج ختم المرسلین ص است  
برای ما گنه گاران است  
بحمد الله مولا داد عاجز

مولا داد در چندین غزل خود بآنحضرت صلی الله علیه و سلم اظهار ارادت میکند.

در غزلی میگوید:

مداح عز و جاه و جلال محمدم

مولا مرا بروضه پاکش رسان که من

اول و آخر بند قصیده بهاریه نعتیه را ملاحظه کنید:

که ای زیاده عظمت نهفته در بستر  
تو خفته هیچ نداری ز چرخ نیلی خبر  
نگر بصنع خداوند خالق اکبر

رسید دوش بگویشم ندا بوقت سحر  
کنون چو وقت مناجات و زاری و عجز است  
ز کنج خانه تاریک نه قدم بیرون

طواف آن در پاک تو جان دهم بر در  
بظلمت لخدم با چراغ ایمان بر  
تو یک نظر زره لطف سیدا بنگر

رسان بروضه پاکت که تا کنم آنجا  
در آن زمان که شود جانم از جسد بیرون  
بجال خسته و رنجور بنده مولا داد

۱ - دیوان مولا داد، ص ۲۴

۲ - دیوان مولا داد، ص ۹۰

۳ - دیوان مولا داد، ص ۱۶۲ تا ۱۶۵

از چهل سلام سید المرسلین که به تقلید مولانا جامی رحمة الله علیه سروده است  
بیت اول و آخر آن چنین است:

السلام ای اختر برج نبوت را ضیاء  
من یکی از امتانم لیک مولا داد نام  
السلام ای گوهر درج شرافت را جلا  
با هزاران عجز نزدت آمدم بهر سلام  
ذکر حضرت علی را چنین آورده است:

گویم هزار شکر بمولا که شعر من  
شهرت ز مدح حیدر صفدر گرفته است  
در یک رباعی مدح صحابه کرام آنحضرت صلعم را آورده است:

ز صدق چا کر صدیق و مخلص عمرم  
باین چهار نفر جان خویش می سپرم  
غلام بی زر عثمان و کلب شیر نرم  
که روز حشر شوند این چهار چاره گرم  
نمونه صنعت مقابله در شعر او:

سهر و مه نور اند اما این کجا و آن کجا  
قامت موزون جانان قد سر و بوستان  
هر دو منظور اند اما این کجا و آن کجا  
هر دو مشهور اند اما این کجا و آن کجا  
هر دو مخمور اند اما این کجا و آن کجا  
هر دو مذکور اند اما این کجا و آن کجا  
هر دو پر نور اند اما این کجا و آن کجا  
هر دو چون طور اند اما این کجا و کجا  
هر دو پر شور انگیز مولا داد و وعظ و اعطان  
در باره لب لعین میگوید:

سوگند به مولا که در این گوشه غربت  
یاد لب لعنت زدلم یاد وطن برد  
در باره التفات میگوید:

از تربتم ار بگذرد آند وست به مولا  
گویم بمن این صله عطا شد چه بجا شد  
در باره غنغب میگوید:

۱ - دیوان مولا داد، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۲ تا ۴ - دیوان مولا داد، ص ۳۳، ۱۴۱، ۱۸۰.

۵ تا ۶ - دیوان مولا داد، ص ۶۷، ۶۳.



عجب دیدم بمولا غبغبش را شده مخلوط با سیلاب یاقوت<sup>۱</sup>

دربارهٔ تاوان فراق میگوید<sup>۲</sup> :

گر من بمیرم ای صنم از هجر تو منای غم چون من غریب و عاجزم بر عشق تاوان گشته‌ام  
از گلرخان مکران چنین تعریف میگوید :

چه نخوت داد ایزد گلرخان مکرانی را<sup>۳</sup> که از عارض خجل کردند ماه آسانی را  
و چند بیت از یک غزل :

در آب یار پر پیچهره پیرهن می شست به آب سیمتن خویش سیمتن می شست<sup>۴</sup>  
ز عکس عارضش آن آب لاله گون گردید مگر بآب گل آن گلبدن بدن می شست  
شکست در صف بسته‌های آذری افتاد در آن زمان که صنم زلف پر شکن می شست  
پر از نبات و شکر شد دهان مولا داد بآن زمان که بت لب شکر دهن می شست

گفتم چه نامی ای صنم؟ گفتا که مه نام من است  
گفتم کجا داری مقام؟ گفتا فلک بام منست<sup>۵</sup>  
گفتم مگر بر چرخ جا، کردی ز بس عز و علا  
گفتا که این چرخ کهن در زیر اقدام من است  
گفتم که خاک پای تو چون سرمه در چشمان کم  
گفتا که چشم عاشقان روشن ز انعام منست  
گفتم مگر آب بقا داری بجام ای دلربا  
گفتا که آب زندگی در لعل گفام منست  
گفتم که مولا داد را ازین جام کی سازی عطا  
گفتا که این بیچاره را این بس که در دام منست

بحمد الله ز عشقت یار طناز سر افرازم سر افرازم سر افراز<sup>۶</sup>  
بجز تو راز دل با کس نگویم تو همرازم تو همرازم تو همراز  
ز شوق عشق تو ای حور تمثال بیروازم بیروازم بیرواز

۱ تا ۴ - دیوان مولا داد، ص ۲۸، ۱۰۳، ۱۵، ۲۶.

۵ - دیوان مولا داد، ص ۳۶.

۶ - دیوان مولا داد، ص ۷۳.

همیشه ای صنم در وصف رویت خوش آوازم خوش آوازم خوش آواز  
 ز وصلت ای پری از بهر مولا خبر سازم خبر سازم خبر ساز  
 مولا داد در تتبع بعضی از شعرای معروف می گوید:

این غزل حافظ شیراز بمولا خوش گفت  
 بمولا ده مرا ز آن سی عراقی  
 عطا ز حافظ شیراز شد بمولا داد  
 من نیز بمولا بکمال آیم و گویم  
 خوش نصیبم گر رسد هر لحظه در گوش دلم  
 حافظ را بعنوان استاد خود آورده است:

گفتم بمولا در سخن کرد آن خدای ذوالمنن  
 مولا داد خود را همتای عنصری میداند:

شعر شکر فشان مولا داد

استقبال او از غزل معروف لسان الغیب:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا  
 اگر آن ترک شیرازی نماید روی زیبا را  
 مولا داد با غزل مشهور محی خمسی ساخته است که دو بند از آن خمسی  
 چنین است:

پرتو نور جمال تو چو شد هوش ربا  
 اینچنین تند مران اشهب ناز از سرما  
 تاب زنجیر ندارد دل دیوانه ما

محنت مرگ بعشق توبه از عشرت زیست  
 زان پی پاسخ آندم بزبانم جاریست  
 گوم آنکس که ربود این دل دیوانه ما

از ملاحظه این اشعار واضح میشود که مولا داد شعر فارسی را بچه سبک فصیح و  
 بلیغ بکار برده است. از ملاحظه شعر او خواننده به یاد شعر ملا محمد حسن خان که در شعر  
 فارسی در این خطه مقام بلندی داشت میافتد. مولا داد هر چه درباره شعر خود گفته است

۱ - دیوان مولا داد، ص ۹۶، ص ۵۳، ۵۴، ۶۴، ۷۲.

۲ - دیوان مولا داد، ص ۱۳، ۵۰، ۱۷.

مبالغه شاعرانه نیست بلکه حقیقت است :

خوش بود چون بشعر مولا داد آفرین کرده یار می آید

### خاکی

غوث بخش تخلص به «خاکی» در قلات سکونت داشت. در اداره شهر داری جیکب آباد میسور منشی بود (در ۱۳۲۵ هـ ق / ۱۹۰۷ م) فوت کرد. شاعری بنام «بهائی» بروفالتش یک قطعه شعر نوشت که ازان ظاهر میشود که خاکی برای اظهار عقیدت خود نسبت به آنحضرت صلعم نعتهای پر سوزی سروده است. شعر بهائی چنین است :

ثنا گوی پیغمبر پاک دین فصیح اللسان غوث بخش آنکه بود  
شب و روز از شوق غلغل کنان چو بلبل بیباغ ثنا و درود  
بنعت نبی عمر خود صرف کرد جز آنش نمیبود گفت و شنود  
سرش بود خاک در آنجناب تخلص از این وجه «خاکیش» بود  
بهائی نکو سال ایصال او به «فارغ دلی» هاتقم گفت زود (۱۳۲۵ هـ)

این خاکی مصنف «برات نجات خاکی» است. در قصیده مهارت تامی داشت. برادر بزرگش رسول بخش رهی بود که بعقیده خاکی شعرش مانند شعر حافظ است :

همتای حافظست به اشعار دلپسند گردون نموده عقد ثریا برو نثار  
مخدوم ابراهیم خلیل (صاحب تکمله مقالات الشعرا) این رباعی را بخدمت غوث بخش خاکی و رسول بخش رهی فرستاده بود :

غوث رسول حامی هر دو مدام باد هر یک نکو شائل و نیکو نظام باد  
یا رب بدین قرین و بانصاف صاف قلب یمن رسول پاک علیه السلام باد  
آمدن بهار به تنها مذهب ایجاد جولانی طبع انسان است بلکه فطرت را هم به عروج زیبائی می رساند و چیزها مانند عروس زیبا میشود. در تشبیب قصیده ای که در مدح رهی سروده است موسم بهار را اینطور بیان می کند<sup>۲</sup> :

۱ - دیوان مولا داد ، ص ۵۷ .

۲ - تکمله مقالات الشعرا ، ۳۰۲ - یک بیاض خاکی بدست آمده است از غلام فرید که سپا سگزارم .

۳ - تکمله مقالات الشعرا ، ص ۳۰۲ .

چون مالک فلک ز رخ یوسف بهار  
 شد مشتری بمهر رخس مصر کائنات  
 از آب نیل دلو فرو شست چرک تن  
 گسترد نو بهار بساط ز مردین  
 چین جبین آب چو زنجیر سیم ناب  
 بازار جوئیبار ز گلهها چو گشت و گرم  
 گردید سبزه زار چو بوستان گل نما  
 سوسن زبان گشاد بوصف عذار گل  
 نیلوفر و بنفشه لباس کبود رنگ  
 بر گوشه چمن سمن و نسترن زدند  
 در توصیف رهی گفته است :

بهر نثار تاج شهنشاه تخت جود  
 یعنی بگوی مدحت منشی رسول بخش  
 عقلش خطاب داد و را «شاعر فلک»  
 شاهنشاه سریر سخن پرور است لیک  
 از بحر دل بر آر لالی آبدار  
 چون سلک در قصیده بر جسته نامدار  
 بختش لقب نهاد «دبیر خرد شعار»  
 خود را رهی نمود تخلص به انکسار

از مطالعه این اشعار واضح می گردد که این قصیده خاکی طراوت و جلاوت و  
 عذوبت و جزالت را یکجا در خود جمع کرده است .

طبعاً طفل آزاد منش و بی پروا میباشد و نشیب و فراز زندگی را نمی فهمد و در کهولت  
 هم چه بسا که انسان این عادات طفلانه را اختیار می کند چنانکه شیخ سعدی  
 می گوید :

چهل سال عمر عزیزت گذشت مزاج تو از حال طفلی نگشت

همین مضمون را خاکی هم آورده است :

پیر گشتیم و ز سر سودای طفلی کم نه شد دست بردی میبرد آغاز از انجام ما

زیب النساء مخفی گفته است :

بهر یک جرعه می منت ساقی نکشیم خون دل باده ما ، دیده ما شیشه ما

اسباب بزم آرائی عاشقان را چنین آورده است :

۱ - شعرای فارسیگوی سند بزبان انگلیسی تألیف دکتر سدا رنگانی ، ص ۲۹۹ .

با خیال آن صنم سازیم چون بزمی بهم  
باده گردد خون دل وین چشم پر خون جام ما

استغراق عشق از زبان خاکی :

چنان باغمت آشنائی گرفت که از خویشتن گشت بیگانه دل

این قول عاشقان است که توبه کالای بی سود است. براه محبت گسزن باشید چه اهل دنیا با شما موافق باشند چه نباشند خاکی می گوید :

مسلمانان نخواهم کرد از می توبه من هرگز که دل در بند زلف کافری توبه شکن دارم  
اسلوب بیان دلکش این شاعر با صنایع و بدایع تازه ای جلوه گری میکند :

ز هجر آن شکر لب خسرو شیرین دهن خاکی

غمی چون بیستون برتن دلی چون کوهکن دارم

برای عاشق زار در گوشه تنهائی چشم غزالان و عشوه کافرانه ایشان مایه راحت و  
الهام است درین معنی خاکی می سراید :

همچو مجنون بهر مغز ما بصحرای جنون چشم شوخ آهوان شد روغن بادام ما

## نبو جان

مولانا نبو جان یکی از شاعران نغزگو و انشا پردازان عالی مرتبه زبان براهوی و فارسی بود. او ساکن چوتو در نزدیکی مستونگ بود و باین نسبت او را چوتوئی می گویند. اهل از قبیلہ قمبرانی یا قمبراری بوده است. او از فیض صحبت مولانا محمد فاضل<sup>۲</sup> در خانی (متوفی ۱۳۱۴/۵۱۸۹۹م) مستفیض گشت.

ملا ملک داد پسر آدین ساکن قندهار و و نسلًا غرشین بود و بعد از آن در قلات سکونت پذیرفت. او غیر از زبان براهوی به پشتو و فارسی و بلوچی شعر میسرود

۱- شعرای فارسی گوی سند - بزبان انگلیسی تألیف دکتر سدا رنگانی صفحات ۲۹۸-۳۰۰ .  
تکمله مقالات الشعرا ص ۳۰۳ .

۲- تا سی و دو سال برای اصلاح جامعه و تبلیغ حق کار کرد. در نواحی قلات و کوئته دین اسلام را جلای نو بخشید، برای رسوم کارکرد و برای ترغیب لباس ساده بجای لباس قیمتی قدیم و برای اصلاح امرا و سرداران با قلم و عمل بسیار جهاد کرد. ترجمه قرآن مجید به براهوی و بلوچی هم دارد که خیلی مقبول شده است.

اما متأسفانه غیر از شعر براهوی اشعار او از دستبرد زمانه محفوظ نمانده . یک کتابچه «تحفة العجائب» در شعر براهوی که دو بیست و هفتاد و پنج شعر دارد بدست آمده است . این مجموعه شعر در ۱۱۷۳/۱۷۵۹ م مرتب شد . بر عکس معمول زمانه در آن ستایش و حمد پادشاه و غیره نمی شود . در این مجموعه بعضی مسائل فقه حنفی آمده است . مولانا نبو جان این کتاب «تحفة العجائب» را که قدیمی ترین کتاب بزبان براهوی است بصورت نسخه خطی از نزدیکان مصنف بدست آورده بوده است و نسخه را تصحیح کرده و در ۱۳۳۴/۱۹۱۵ م اولین بار در لاهور به طبع رسانیده است و بدین طریق این کتاب کم نظیری در براهوی است . این کتاب مشتمل است بر چهل باب که با حمد آغاز میشود بعد از آن نعت و منقبت و احوال بهشت و دوزخ را بیان می کند . سپس سبب تألیف کتاب و بیان تحصیل علم دین را آورده است . پس از آن در پنج باب مذمت تارک نماز و نماز با جماعت و صفت ایمان و ایمان مفصل و ایمان مجمل را بیان کرده است . در پایان فضائل رمضان المبارک و تراویح و نذرانه و روزه های نفلی و زکوة و فضیلت حج و زکوة را بیان کرده و با این دعا کتاب را تمام کرده است :

مسلمانی بناک پنچو خدایا نصیب کرنی نناهر پنچ خدایا  
 خداوندا کنی توفیق ایتے کہ توفیقتو رفیق ایمان ایتے  
 خداوندا مسلمانا تے ایمان عطا کرای کریم غفار و رحمان

ترجمه—ارکان اسلام پنج تا است . ای رب العالمین این پنج را نصیب ما کن ای خداوند مرا توفیق بده و با توفیق ایمان را رفیق ساز—ای رب العالمین غفار و رحمان مسلمانان را ایمان عطا کن .

مولانا نبو جان در ۱۳۰۵/۱۸۸۷ م «تحفة غرائب» را (در براهوی) نوشت . غیر از این «ناصرح البلوچ» را هم بزبان براهوی تألیف کرده است که از شاهکارهای شعری است و قبول عام داشته است . چند تألیف دیگر هم به او نسبت داده اند ولی بدست ما نرسیده . او در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ م بعزت طاعون فوت کرد . بر مرگ پر ملال حاجی نبو جان ، محمد صدیق اظهار تأثر کرده که بعضی از آن اشعار چنین است :

۱- «تحفة العجائب» عبدالرحمن براهوی که در بلوچی دنیا ملتان شماره آوریل ۲۹۶۶ چاپ شده است .

۲- اتحاد بلوچان (هفته وار) کراچی ۲۱ اکتوبر ۱۹۳۴ م .

صد افسوس و هزاران درد و حرمان  
 بلوچستانیان را بد چراغی  
 قصیده مرثیه در هر زمانی  
 به طاعون مرد پنجم ماه شعبان  
 دعای صبح شام وای عزیزان  
 برای وی شما باشید جویان  
 صدیقا تو چرا هستی پریشان  
 بکن پرهیز از گمراه پیران

پسرش مولانا عبدالمجید چوتوئی بود که شاعر خیلی خوبی بود. تألیف او در براهوی بنام «مفرح القلوب» و «گلشن راغبین» و غزلیات معروف است. در کتاب آخر الذکر مناجات حاجی ملا نبو جان نقل گردید است که به زبان فارسی است. این کتاب در ۱۳۶۱/۵۱۹۴۱ م در لاهور به طبع رسیده است.

این مناجات شصت بند دارد و هر بند چهار مصرع است. اشعار از ژرفنای دل بیرون آمده است. و بدین علت کمال خلوص و صمیمیت بچشم می خورد چند بند ازان را ملاحظه فرمائید:

استغفرالله	یا رب تودانی من بنده فانی کن مهربانی
استغفرالله	من مانده در گل شرمنده از دل کن مشکلم حل
استغفرالله	هم مال مردم دزدی بخوردم توبه نه کردم
استغفرالله	این نفس بد راه بد کرده در جاه انداخت در چاه
استغفرالله	من میزتم فال در فکر صد سال جمع کردن مال
استغفرالله	حیف است بدین هوش مرگ در پس گوش کردم فراموش
استغفرالله	تارک نمازاند مکر حیا بازاند کل جاهلان اند
استغفرالله	جامع نیایند در خانه خوانند گویم هر چند
استغفرالله	دل در سخاوت تن در عبادت رب کن تو رحمت
استغفرالله	گفتم کن آمین به الحاء و المیم طه و یسین
استغفرالله	داخل کنی قبر نیست طاقت صبر بر من مکن جبر
استغفرالله	منکر نکیراند جواب بگیرند رشوت نگیرند
استغفرالله	کن عیب من بند کردیم هر چند کافر نه خندند
استغفرالله	دیگر ندانم بسم الله خوانم پل بگذرانم

۱- گلشن راغبین و غزلیات (کتابخانه مولانا عبدالباقی درخانی) ص ۱۴۷ تا ۱۵۱.

کس را دهی حور دوزخ کنی دور ما را دهی جور استغفرالله  
 عفو کن تو رحمان جمله گناهان هستم دعا خوان استغفرالله  
 گوید نبو نام آنجا کن انعام کن رب تو نکنام استغفرالله  
 دست بالا کردم درخواست نمودم آمین بگفتم استغفرالله

### رہی

اسم او رسول بخش و متخلص به رہی است و اهل قلات بود. مناصب مختلف را فائز شد<sup>۲</sup> در ۱۸۷۷ م منشی نماینده سیاسی در قلات بود. در آن روزگار گفته بود :

چه سود جانا که عمر خود را بشوق عشق تو صرف کردم<sup>۳</sup>  
 غرور حسنت نمی گذارد که از غریبان تو یادی آری

جانان به فارسی بمعنی محبوب بکار می رود. اصل کلمه جان است و در آخر الف و نون زائد است چون جاویدان. بعضی گویند اصل کلمه «جانا» است که در آن الف ندائیه است. بعقیده مرحوم استاد سید عابد علی عابد<sup>۴</sup> الف و نون زائد نیست، بلکه برای جمع آمده است. جانان اگرچه برای محبوب هم بطریق مجاز به بکار می رود ولی اکثراً معنی محبوب حقیقی را دارد. صوفیان آنرا به همین معنی می گیرند. گاهی برای معشوق مجازی هم بکار برده اند. چنانکه در بیت مذکوره رہی آمده است.

رہی در شکار پور هم بعنوان منشی در دفتر معاون بخشدار کار کرد و ترقی یافت و مختار کار شد<sup>۵</sup>. و آن روز گفت<sup>۶</sup> :

تا نقاب از آتش رخسار یار انداختی ای صبا آتش به اهل روزگار انداختی  
 تا بهستان بوی زلفش ای نسیم آورده ای رنگ و بوئی تازه تر در نوبهار انداختی  
 گریه ام دیدی و خندیدی چو گل با مدعی بر شرار شعله دل وه چه خار انداختی  
 از چه رو از روفکندی جعد مشکین در قفا مجمع دلها پریشان ای نگار انداختی

۱- یعنی نیکنام.

۲- تکمله<sup>۲</sup> مقالات الشعرا ص ۳۰۱.

۳- مفرح القلوب شماره ژانویه ۱۸۷۷ م.

۴- تلمیحات اقبال - لاهور ۱۹۵۹ ص ۲۷۳-۲۷۲.

۵- تکمله<sup>۲</sup> مقالات الشعرا ص ۳۰۱.

۶- مفرح القلوب، شماره ۵ ژانویه ۱۸۷۹ م.



با کبان ابرو و تیر مژہ ای شاه حسن لشکر صبر مرا در انفرار انداختی

چہ می پرسی کہ از عشقت دل آوارہ ام چون شد مرا اندیشہ جانست دل خود قطرہ خون شد  
چو عنوان خط قلم حنائی بود ز این معنی مرا خود آگہی ناخواندہ بر احوال مضمون شد  
رہی تا مدتی در بخش روہری ناظر کارخانہ<sup>۱</sup> نمک سازی بود. این اشعار یادگار آن  
زمان است:

بت نا مہربانم شوخ و شنگ است ہمیشہ با منش آئین جنگ است  
چنان رسوا شدم در عشق آن ماہ کہ از ناسوس و ننگم نیز ننگ است

بعد از فوت والی قلات خداداد خان (۱۸۹۳ م) چون اختلافات خانوادگی زیاد گردید  
دولت انگلیس رہی را آنجا فرستاد و او را لقب خان بہادر عطا کرد و بہ سمت معاون  
بخشدار منصوب گشت بمناسبت اعطای لقب خان بہادر بہ رہی خلیل (صاحب تکملہ<sup>۲</sup> مقالات  
الشعرا) گفته است:

بوضع این لقب ، از جانب حق ای عزیز آسن  
گرت حاصل شود تہنیت و عشرت دوتا گردد  
خداوندا بدرگاہ تو مشکل نیز آسانست  
بمجد دین خطابی ، از درت نیزش عطا گردد<sup>۳</sup>

در سال (۱۳۱۵ھ/۱۸۹۷ م) کہ کراچی طاعون زدہ بود رہی را بہ ست ناظم  
کراچی مأمور کردہ بودند ، مخدوم محمد ابراہیم خلیل بمناسبت مأموریت او بکراچی اظہار  
خرسندی کردہ است. میگوید:

باز آمدی بشہر کراچی ، حق از کرم از گرد حادثہ بوجودت امان دہاد  
یا رب بخان صاحب خلق و وفا و مہر فضل تو پایداری نام و نشان دہاد<sup>۴</sup>  
دکتر سدا رنگانی سال فوت رہی را ۱۹۱۲ م نوشتہ است.  
آہ مظلومان اثر دارد و باید از آن پرهیز کرد.

- ۱- مفرح القلوب ، شاہہ ۲۵ اوت ۱۸۷۸ م.
- ۲- تکملہ<sup>۲</sup> مقالات الشعرا ص ۳۰۱-۳۰۲.
- ۳- تکملہ<sup>۲</sup> مقالات الشعرا ص ۳۰۱.
- ۴- شعرای فارسی گوی سند (بہ انگلیسی) ص ۲۹۳.

شعر معروف است :

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید  
سعدی میگوید :

از درون خستگان پرهیز کن و ز دعای مردم پرهیزگار

و رهی هم همین خیال را در شعر خود چنین می آورد :

ز برق آه من خسته دل حذر باید که کار خرمن گیتی بیک شراره کنم

سخن زلف و کاکل محبوب :

کس ز کتاب کا کاش حرف درست برنخواند ز انکه حدیث زلف او دور و دراز می رود  
هست چو طاق ابرویت قبله عاشقان راز رخ بنا به بیدلان وقت نماز می رود

اثر دیدار رخ محبوب :

از یک نظاره رخ معشوق ناطرم گویا که مرغ بود ز دستم پریده شد

در باره صنم :

ای زاهد اگر صنم ندیدی از باغ رخس گلی نه چیدی

بیهوده تو گوشه ای گزیدی «این است بهشت اگر شنیدی

کز دیدن او جوان شود پیر»

گردش چرخ :

گاه خواند بوفا گاه براند بچفا گردش چرخ دو رنگست چه میباید کرد

از قدر شناسی روزگار نباید مایوس شد زیرا که روزگار همیشه یکسان نمی ماند. رهی

در مقابل بی مهتری روزگار صبر توصیه می کند چون بعد از خزان بهار می آید :

ای دل ز سرد مهتری دوران صبور باش کز پی رسد بهار چو پاییز بگذرد

قولی است که کسی که می خواهد بر آسمان تیر بیاندازد روزی حتماً موفق میشود

و اما اگر آرزو هم بمیرد کامرانی از کجا و چه طور نصیب آدم خواهد شد رهی در همین مطلب

گفته است :

چسان بر منزل مقصود پویم که اسب آرزویم پای لنگست

کیست کہ نداند ایام جوانی چقدر دلکش و پراز آرزو است و بعد از گذشتن جوانی آن ایام بیشتر دلکش بنظر میرسند . نظامی چو پیران پشت خم شده را می بیند خیال می کند کہ ایشان زیر خاک قوت و سطوت رفته را تلاش می کنند :

از آن خم پشت میگردند پیران جهان دیده کہ زیر خاک می جویند ایام جوانی را<sup>۱</sup>  
رہی گوید :

گشت تلف جوانیم پشت دو تا شدم ز غم تا شده تیر من خطا همچو کان خمیده ام  
غزل دیگری از رہی<sup>۲</sup> :

عندلیم در بہاران شور و افغان میکنم شکوہ جور خزان را با گلستان می کنم  
چونک دیدم چہرہ گلرنگ و مشکین زلف او طعنه بر ظلمات ہم بر آب حیوان می کنم  
من کہ از یاد لب میگون او ہستم خراب زان ہزاران حیف بر لعل بدخشان می کنم  
آن پریشان زلف کارم را پریشان کرد سخت زان پریشانی کنون خلقی پریشان میکنم  
ناصرحم بیہودہ گفتا ترک ترک خویش کن ترک جان گویم رہی ، کی ترک جانان میکنم

میرزا احمد علی (متوفی ۱۳۱۲ھ / ۱۸۹۴م) در زمان خدا داد خان (۱۸۵۷-۱۸۹۳م) باوج ترقی رسید و در دربار او بہ مناصب جلیلہ فائز گشت و ہمہ خواص و عوام معترف استعداد او بودند. او خود ہم شاعر بود و ہم قدر شناس سخنوران. رسول بخش رہی و میرزا احمد علی خیلی نزدیک بودند و ذکر میرزای مزبور بکرات در اشعار رہی آمدہ است :

از فراق گلرخان در مینہ دارم خارها همچو بلبل می کنم فریاد در گلزارها  
جوہر دانا ندارد در وطن قیمت رہی پای گل باشد بگلشن پر زنوک خارها  
گر جواب من رہی احمد بگوید دور نیست ز انکہ گفتم شاعر شیرین کلامش بارها

رخت رشک قمر گفتم ، چه گفتم لب ت را چون شکر گفتم ، چه گفتم  
از آن سیمین تنت سیاب ساختم ازانت سیمبر گفتم ، چه گفتم  
جواب من رہی احمد بگوید سخن آخر دگر گفتم ، چه گفتم  
در غزلی میگوید :

صبا از احمد بیدل بعلوی ورہی بر گو کہ بفرستید بر نظمم پپاسخ نغز گفتاری

۱- شعرای فارسی گوی سند تالیف سدا رنگانی (بزبان انگلیسی) ص ۲۹۷ .

۲- مفرح القلوب ۲۵ اوت ۱۸۷۸م .

مراد از علوی علی نواز علوی شکار پوریست که از دودمان حضرت فقیرالله شکار پوری بود. چند شعر دیگر او:

بود بمهر که ماه رخت نظاره کنم  
من آن گداگر شاهم که در گه مستی  
هزار دامن شب را چو صبح پاره کنم  
ستمگری که نداند ز دوست دشمن باز  
شوم به تخت فلک حکم بر ستاره کنم  
رهی به است کزان شوخ من کناره کنم

بصید مرغ دلها دام گیسواین چنین باید  
بقامت سروآزادی بغمزه شوخ صیادی  
بقتل بیدلان شمشیر ابرواین چنین باید  
بعمام عشوه استادی نکورواین چنین باید  
دل آشوبی، دل آزاری جفا جواین چنین باید  
میر علی نواز علوی غزل زیر را در جواب غزل رهی گفت:

جان غمگین را روان در کوی جانان میکنم  
اشک خون آمیز نزد خلق رسوا می کند  
از برای آنکه کار عشق با جان میکنم  
خنده بر گل، طعنه بر سروگلستان می کنم  
عندلیم در بهاران شور و افغان می کنم  
رهی مخمسات هم سروده است و در آن از سبک استادانی مانند سعدی و حافظ تقلید کرده است.

بعد از مطالعه شعر رهی میتوان گفت که شعر او تنها داستان های عشق و محبت را بیان نمی کند بلکه او حقائق زندگی را هم در نظر دارد.  
این غزل صائب را اینطور استقبال کرده است.  
«خاک نتواند حجاب دیده روشن شود»:

آنکه او امروز دانه در زمین دل فشاند  
بهر شوهر نو عروس دهر آرایش کند  
بالیقین فردای محشر صاحب خرمن شود  
مردکی باشد کسی کو مبتلای زن شود؟  
این تن آلوده را از اشک خود پاکیزه ساز  
جامه چرکین همیشه پاک از شستن شود

- ۱- مفرح القلوب کراچی شماره ۲۵ اگست ۱۸۷۸- تکمله مقالات الشعرا ص ۳۱۰.
- ۲- مفرح القلوب کراچی شماره ۱۳ اکتوبر ۱۸۷۸، ۲۷ اکتوبر ۱۸۷۸.
- ۳- مفرح القلوب. ایضا.
- ۴- مفرح القلوب کراچی - شماره ۳ نوامبر ۱۸۷۸ م.
- ۵- شعرای فارسیگوی سند (انگلیسی) ص ۲۹۴.

از مژہ جاروب کرده گرد از دل پاک کن خانہ پرخس بہر جا لایق رفتن شود  
ای رہی گفتم جواب آن غزل صائب کہ گفت خاک نتواند حجاب دیدہ روشن شود

## گزارش محفل «مشاعرہ» بزبان فارسی

شصت سال قبل در لورالائی (بلوچستان)

بین شعر گفتن و شعر شنیدن و شعر فهمیدن فاصلہ زیاد است! چون شعر را فقط شاعر میتواند بسراید، ولی برای شنیدن و فهمیدن ہم وجود ذوق شعر و سخن و ادراک و احساس بمقدار کافی لازم است. چنانچہ از زبان ساسانیان تا عہد مغول در شبہ قارہ ہند و پاکستان شعر شنیدن و شعر فهمیدن یکی از لوازم اساسی زندگی انفرادی و اجتماعی و درباری بودہ و پادشاہان و امراء و عوام الناس از این محافل مشاعرہ بہرہ ور می شدہ اند.

اگرچہ بامرور زمان این گونه مشاعرہا ہدف اصلی و حقیقی را از دست داد و محدود بہ جنبانیدن سر و گفتن کلمات «آ» و «واہ»، و یک وسیلہ تفریح گشت ولی باز ہم تا حدی موجب ادامہ داشتن ذوق و شوق شاعری در بین مردم بودہ و ہست—شعرای ایالت بلوچستان بزبان فارسی علاقہ وافری داشتہ اند و بہ وسیلہ ہمین محافل مشاعرہ در بین مردم معرفی می شدہ اند بنا برقول وزیر زادہ عبد الاحد خان<sup>۱</sup> در جشن صنعتی در کوئٹہ در سال ۱۹۳۹ م بمناسبت ہمین مجالس مشاعرہ کل ہند زبان و ادبیات فارسی از دیر باز در بلوچستان رایج بودہ است. و تا کنون بسیاری از شعراء و نثر نویسان نامور از این سر زمین برخاستہ اند اما پس از ورود انگلیسیہا کم کم بجای فارسی زبان اردو رواج یافت تا آنکہ در داد گاہہا و سایر ادارہ ہا زبان رسمی شناختہ شد.

و در نتیجہ در بزمہای شاعری و سخنندانی شعراء بہ فارسی و اردو شعر می گفتند. در این مورد اسم شاد روان<sup>۲</sup> سردار محمد یوسف خان یوسف پوپلزئی را باید یاد آور شد کہ آن مرحوم اولین کسی بود کہ بنای مشاعرہ را در بلوچستان نہاد. او این محافل

- ۱- رک : «بلوچستان میں اردو» دکتر انعام الحق کوثر لاہور ۱۹۶۸ م ص ۱۷۳.
- ۲- رک : «پاسبان»، کوئٹہ، ۶ ژوئہ، ۱۹۳۹ م.
- ۳- رک : «بلوچستان میں اردو» دکتر انعام الحق کوثر لاہور ۱۹۶۸ م ص ۱۷۴.

مشاعره را در لورالائی در حدود ۱۹۱۱ م آغاز کرد.

لورالائی یکی از شهرهای زیبای بلوچستان است. اسم این شهر به مناسبت رودی که آنرا «لوره لئی» میگویند گذاشته شده است رود لوره لئی در حد فاصلی بین قسمت نظامی و غیر نظامی و شهر می آید و نام این دهستان را بعلت وادی بوری، بوری، گذاشته اند.

دانشمندان و شعرای این شهر بزبانهای پشتو و اردو و فارسی و عربی علاقه بسیار داشته و دارند—مولوی دین محمد زنگیوالی (زنگیوال قریه ایست در حومه لورالائی) بعبری و فارسی شعر گفته است. عبدالباقی قربانی، وزیر محمد سوالی بزبان فارسی شعر می سروده اند. غلام جان از قریه پینگه ملا جمال از (قریه شایان) بعنوان شاعر عربی معروف اند. اخیراً تاریخ صد ساله شعر پشتو (در لورالائی) از سید خیر محمد عارف هم تهیه شده است. در درگئی (که قریه ایست در مسافت چند میلی از لورالائی) در کتاب خانه مولوی مزمل اخوند زاده مرحوم نسخه های خطی عربی زیاد وجود دارد که بیشتر آنها را عارف معروف میان عبد الحکیم معروف «نانا صاحب» نوشته است. در اوریائی (که قریه ایست در حومه لورالائی) یک نسخه خطی منظوم بنام «آب حیات» موجود است که مربوط به طب است. خلاصه لورالائی از دیر باز گهواره شعر و سخن بوده و محافل مشاعره که بتوسط سردار محمد یوسف خان یوسف پوپلزئی در این شهر برپا میشد از وجود عبد الحنان احقر، نبی بخش اسد، چراغ الدین چراغ، هر کرن داس هر کرن، و عابد شاه عابد همواره رونق می گرفته است. اینک گزارشی از محفل مشاعره ایکه بزبان فارسی در ۱۹۱۵ م در لورالائی تشکیل شد آور میشود تا ملا خطه شود که در شصت سال قبل محیط ادبی لورالائی چگونه قابل ستایش و قابل ذکر بود است.

مصرع طرح فارسی این محفل مشاعره بدین قرار بود:

ای ترا با هر گدا رازی دگر

غزل زیر از آقلا عبد الحنان احقر، عرائض نامه نویس درجه اول، لورالائی میباشد

که در محفل مشاعره فوق قرائت گردید:

با من است آن یار را رازی دگر باحسودم کی کند نازی دگر

هر کرا قسمت بود بد در جهان کی رسد سودش ز همرازی دگر

گر شوی محمود اول ای دلا هست جائز عشق ایازی دگر  
 سوختم از غصه های خویشتن شد چرا او یار دمسازی دگر  
 من نمی گویم دلا تو خود بین چون شدی جزحق تو همرازی دگر  
 دان خدا را پادشاه لا شریک نیست حق را ای دل انبازی دگر  
 من گدائی را نواز ای کردگار ای ترا با هر گدا رازی دگر  
 مبتلا گر دیده است احمد به غم حق رسان زودش باآغازی دگر  
 تار هاند امت مرحوم را از غم و بخشدهم اعزازی دگر  
 کردگارا عفو تقصیرم کنی احقرت دارد همین آزی دگر  
 کو پشاور احقرا پیش صنم باش و بین از وی یکی نازی دگر

این غزل از شاعر خوش گفتار، ابر بهار، منشی نبی بخش اسد نایب «تحصیلدار» لورالائی میباشد که در این مشاعره انشاد گردید :

بربط و دف راست آوازی دگر وین دل ناشاد را سازی دگر  
 تار نگهت در تگاپوی خیال در پی باز است شهبازی دگر  
 ماجرای شب نمیگوئی، مگو چشم میگوید عیان رازی دگر

هر بت طناز را نازی دگر ماهناز من باندازی دگر  
 کاش می پرسیدی ز آن نازنین کشتگان ناز را آزی دگر  
 جنبش ابروت قتل عاشقان تیر غمزه فتنه پردازی دگر  
 از برای عرصه لا ای اسد می مزد جانباز و سر بازی دگر

غزل زیر از شیرین گفتار شیخ چراغ الدین چراغ «تحصیلدار» کوئته میباشد که بمناسبت محفل مشاعره فوق سروده شد :

داد قدرت روز را سازی دگر کرد شب پیدا باندازی دگر  
 هست شاهد جمله کفواً احد ذات حق را نیست انبازی دگر  
 نیست از سر تو آگه هر گدا ای ترا با هر گدا رازی دگر  
 بی خبر هستم من از انجام خود خنده زن هستم باآغازی دگر  
 بلبل اندر عشق گل بیرون باغ میکند نغمه باآوازی دگر  
 دزد دیگر نیست جز رنگ حنا غیر غمزه کیست غمازی دگر  
 در شب هجران ندارم غیر آه مونس و غمخوار و دمسازی دگر

باز روئین چنگ با شکر و هام  
سفله منشی کو نباشد خود عزیز  
پست و خوار است آنکه خدمت میکند  
کی بسوزد خویشتن را ای چراغ  
چون بود همچنگ با بازی دگر  
کی روا میدارد اعزازی دگر؟  
هست ممتاز و سرافرازی دگر  
دارد این پروانه پروازی دگر  
این غزل آقای هرکرن داس هرکرن  
مشاعره قرائت گردید :

از کجا آمد دغا بازی دگر  
بر من مظلوم شد تازی دگر  
نگ بودم از سهات جنون  
دشمنی را رفع کردی گر خدا  
چون رهم از پنجه زاغ و زغن  
خاکسارم رحم کن تو ای رحیم  
عندلیب ناتوان مجروح شد  
هر گلی دارد ز قدرت اختلاف  
ای ترا با هر گدا رازی دگر  
عشق چون لاچار کرد عشاق را  
کینه باز و فتنه پردازی دگر  
شد صعوبت را چه آغازی دگر  
فرقت جانان چه آغازی دگر  
بر سرم استاده غمازی دگر  
میخورد جانم غلیوازی دگر  
عاصیان را هم بکش نازی دگر  
طاقت او را ده به پروازی دگر  
رنگ دیگر بو و اندازی دگر  
داده ای هم قدر و اعزازی دگر  
هر کرن آمد چو جان بازی دگر

این غزل آقای سردار محمد یوسف پوپلزئی «تخصیصیادار» لورالائی میباشد که بمناسبت محفل مشاعره فوق سروده شد :

ماه رویان راست اندازی دگر  
چون بت رنگین بنا بر ظلم کرد  
ما فدا کردیم ننگ و نام خویش  
دل بقید بسته ز نار شد  
خوب رویان جهان دارند ناز  
همچو من پروانه ای جانسوز شمع  
سرفروش است از نیاز شوق دل  
دل به سرهنگی به آهنگ نیاز  
مرغ دل هر لحظ در دام بلا  
گر زلیخا کرد یوسف را اسیر  
عشق را هم کار پردازی دگر  
مرغ دل هم کرد پروازی دگر  
یار ما با ساز و پروازی دگر  
ما نهاد ستیم آغازی دگر  
ماه من دارد مگر سازی دگر  
کی بیابی جان جانبازی دگر  
آبیا بنگر چه ایازی دگر  
می دهد سر همچو سر بازی دگر  
من زند سر بهر پروازی دگر  
صومعه دل راست هم بازی دگر



و غزل دیگر از همان شاعر بقرار زیر است :

ای ترا با هر گدا رازی دگر	ماه ما با ما باندازی دگر
نفس اماره شود رازی دگر	هر زمان حرصی دگر آزی دگر
دین و ایمان برد کافر کیشیت	سینه بی دل کرد طنازی دگر
آن بت سفاک برده دل به نساژ	از کجا خواهیم همرازی دگر
عشوه ات بهرم شد است صیاد دل	چشم فتان فتنه پردازی دگر
قتل کرد و سر چنین بردارداشت	بعد کشتن داد اعزازی دگر
رایگان چشمم به راه یار مساند	میل دارد او بدمساززی دگر
هست بی صبری بوصاش سد راه	زلف خمدار است غمازی دگر
آمد ماه را کند مهتاب بند	مرغ صبحی رخنه اندازی دگر
توبه کار لذت عفو گناه	در دلش دارد مگر آزی دگر
نالہ ات از بهر کی ؟ یوسف چرا	میرسی امشب به اندازی دگر

غزل آقای سید عابد شاه عابد «تخصیص‌دار» کچاو، ضلع نوشکی که بمناسبت محفل

مشاعره فوق سروده است :

هر کرا دادی تو اعزازی دگر	ای ترا با هر گدا رازی دگر
در کلیسا و به مسجد هم به دیر	دیده ام با هر یکی سازی دگر
مسلم و کافر و ترسا و جهود	هر یکی را داده ای رازی دگر
نقشبندی سهروردی قادری	عاشقانند هر باندازی دگر
در صف عشاق دیدم جا بجا	هر کسی را با کسی رازی دگر
بر یکی دیگر به دیگر برتری	کرده ای پیدا تو شهبازی دگر
عابدا در بوستان قدرتش	بلبلان با شوق و پروازی دگر

در این محفل مشاعره آقای هر کرن یک مثنوی بی «طرح» هم قرأت کرد که اینک نقل میگردد :

در فراقت بی بصر یعقوب شد	طمعه کرمان تن ایوب شد
ملحد و مغ بت پرست و بت تراش	گبر و ترسا و جهود و بد معاش
با همه درد آشنائی می کنی ؟	در تن بی جان رسائی می کنی ؟
زوجه فرعون کردی ظاهره	همنوا ی لوط کردی کافره

گبر و ملحد را کنی صدیق تو      مومنان را میکنی زندیق تو  
 از سخندان می کنی پیدا سخن      هر زبان را میکنی پیدا دهن  
 بی زبان را ده زبان نطق آفرین      بنده ام از تو—تورب العالمین  
 در دلم مضمون عشقت موجزن      هر کون را کی بود هر جا سخن

### شاهد

سید عظمت شاه شاهد فرزند سید رستم شاه است که یکی از برگزیدگان سادات کثیر الفیوضات چشتیه متبرکه بود، او در ۱۲۹۱ ه. ق. مطابق ۱۸۷۴ م در بلده احسن البلاد مستونگ که در ایالت بلوچستان شهریست آباد و از همه قسم اشجار و انهار بسیار دارد از کم عدم به عالم وجود پانهاد. حضرت محمد صدیق یکی از عارفان بزرگ و متدین در آن ایام از فیض و برکات خود قلبهای مردم را از نور تعلیمات اسلامی منور ساخته آنها را ارشاد و هدایت میکرد و بعد ترک وطن کرده فقط و فقط بخاطر تبلیغ و اشاعه دین مبین اسلام بدین شهر (مستونگ) تشریف آورد. و به مناسبت این شهر به «مستونگی» مشهور شد و آرامگاه ابدی او نیز در همین جاست. او با رفتار و کردار خود اثر عمیقی در دل مردم بجای گذاشت.

تعلیم و تربیت سید عظمت شاه شاهد هم مرهون منت حضرت محمد صدیق نقشبندی مستونگی است. بعلاوه شاهد برای تکمیل تعلیم خود به افغانستان مسافرت کرد و بالآخره بعنوان قاری و شاعر و خوشنویس و حافظ قرآن شهرت یافت.

شاهد مرد مجاهدی بود و همواره با انگلیس مخالفت میکرد. وقتی در مستونگ با نماینده میاسی انگلیسها (Political Agent) جدال و پیکار کرد و در نتیجه دستگیر شد و به حبس ابد محکوم شد و در زندان در حیدر آباد سند از ازمین دارفانی رخت سفر بر بست. سید حاجی شاه پدر سید کرم شاه هاشمی چشتی از خانواده شاهد است و در مستونگ زندگی میکند و برادر کوچک شاهد جنازه او را از حیدر آباد آوردند و در مستونگ بخاک سپردند. خود در پایان دیوان خود گفته بود:

لیک مرا نیست ب عمر اعتبار      میگردد زود چو برق جهان  
 زان شده ام پیر بعین شباب      سست کهن مال بسی ناتوان

داده ام از دست مجال خوشی جای امان نیست جهان الامان  
یا رب از این غمکده پیرم بپر روز جزا چهره من کن جوان

دیوان خطی بنام «مصنوعات بدیعه شاهد» از او یادگار مانده است<sup>۱</sup> که در عالم جوانی در ۱۳۱۹ هـ مطابق ۱۹۰۱ م به پایان رسانید. خودش میگوید<sup>۲</sup>:

شکر ز امداد خداوند گار طبع شد این نسخه به اندک زمان  
نسخه نایاب عدیم المثال رونق باغ و چمن و بوستان  
نیست ز اشعار گذشته در او موسن آزاد بود از بیان  
با همه رنگینی و حسن مقال خاصه من هست زمن یاد مان  
سال هزار و سه صد و نوزده بود ز هجر شه پیغمبران  
رفته بد از ماه رجب نیم روز می به دو کم سال ز عمر جوان

این دیوان دارای ۱۴ صفحه و در حدود نه صد بیت می باشد. نسخه خطی دیده  
زیب است<sup>۳</sup> قسمتی از نسخه مشتمل است بر قصائد و غزلیات و مخمسات و مسدسات و برخی  
منظومات از دیوان او در اینجا نقل می گردد. او تارو پود سخن خود را اینطور بافته.  
در حمد باری تعالی میگوید<sup>۴</sup>:

ای محو در ادراک تو پیوسته گانها محجوب نهانی ز نهانها و عیانها  
پنهان عیانی نه نهانی نه عیانی هم این و هم آنی همه جا جلوه کنانها  
پنهان عیان یک دگیرا چو حجابند زین بوالعجیبی بسکه عجب مانده جهانها  
تنها بتلاش تو نه سرگشته یقین است ششدر شده چون مهره شطرنج گانها  
تاحسن تودر کون و مکان جلوه گری کرد هر کس بطریقی ز تو جویند نشانها  
دریاد تو جن و بشر و علوی و سفلی دارند جدا گانه به انواع زبانها  
عمریست که شاهد به تمنای وصال دارد ز جگر ناله و فریاد و فغانها

در نعت اشرف انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می گوید:

۱ - برای این نسخه نادر از سید کرم شاه هاشمی نگارنده تشکر و امتنان دارم.

۲ - مصنوعات بدیعه شاهد (خطی)، ص ۴۰ ب.

۳ - لطفاً برای شرح این موضوع به فهرست نسخه های خطی ایالت بلوچستان از دکتر انعام الحق کوثر رجوع فرمائید.

۴ - مصنوعات بدیعه شاهد (خطی)، ص ۵ ب.

۵ - مصنوعات بدیعه شاهد (خطی)، ص ۶ الف.

چندانکه چکد نور ز سیای محمد<sup>۱</sup> پرتو ده مهرست تجلای محمد<sup>۲</sup>  
 شرمنده و مردود خجل درد وجهانست آنرا که نباشد سرو سودای محمد<sup>۳</sup>  
 بی حب پیمبر نتوان یافت خدارا بشناس خدا را به تولای محمد<sup>۴</sup>  
 کی میشود از طالع فرخونده<sup>۱</sup> که شاهد طوفی بکند گنبد خضرای محمد<sup>۲</sup>

غزل بصنعت ترک خای معجمه<sup>۲</sup> :

دلشده‌ها، الم کشا ، دیده پر آب کیستی ؟ دلم کشا ، مسم کشا ، عمر عذاب کیستی ؟  
 ای تو فدای نام که ، بنده که غلام که مرغ دلت بدام که ، قید طناب کیستی ؟  
 سنگل و سنگ چون ملنگ نام زدی بفرق ننگ شیشه ننگ را بسنگ مست شراب کیستی ؟  
 یاد تو نیست یار را یار پری شعار را هیچ گه آن نگار را نقش بر آب کیستی ؟  
 حوصله تنگ اینقدر دست بچنگ اینقدر رنگ برنگ اینقدر بی تب و تاب کیستی ؟  
 زار نزار میروی تار بتار میروی همچو غبار میروی محو عتاب کیستی ؟  
 شاهد زار را بتا از غم هجر بینوا دیده همیروی کجا عمر شتاب کیستی ؟

غزلی بصنعت ترک ذال معجمه<sup>۲</sup> دارد که بیتی ازان بقرار زیر است :

تنش سیم است ساعد سیم جان سیم دلش با اینقدر سیمی چوسنگ است

صنعت تکرار قافیه<sup>۴</sup> :

ای از گل عذار تو گلزار زار زار افروخته بچهره گلزار نار نار  
 تا باد برد نگهت گیسوی تو بچین شد مشک ناف آهوی تاتار تار تار  
 باد شب فراق تو چون ابر نو بهار باران خون فواره خون بار بار بار  
 گلچین باغ وصل رقیب است پس چرا در دل خلد مرا بت فرخار خار خار  
 زلف پراز شکنج تو از بسکه سرکش است آید بدیده من بیمار مار مار  
 چندانکه خواستم نشود یار دیگری آخر که شد بعالم اغیار یار یار  
 شاهد بسنج عاقبت کار خویش را داری بطرفه دلبر مکار کار کار

چند بیت بصنعت موصل<sup>۵</sup> :

۱- فرخنده .

۲ - مصنوعات بدیعه<sup>۱</sup> شاهد (خطی) ، ص ۸ ب ، ۹ الف .

۳ - ایضاً ، ص ۹ ب .

۴ - ایضاً ، ص ۱۶ ب ، ۱۷ الف .

۵ - مصنوعات بدیعه<sup>۱</sup> شاهد (خطی) ، ص ۱۹ ب .

میمکم تشنه لبم لعل عقیق صنمی صنمی چین بچین پیش غضب لطف کمی

میمکم تشنه لبم لعل عقیق صنمی

صنمی چین بچین پیش غضب لطف کمی

عجیبی غنچه لبی سیم غیب شیشه تنی نیست مثلش صنمی هم بچینش قسمی

عجیب غنچه لب سیم غیب شیشه تنی

نیست مثلش صنمی هم بچینش قسمی

مخمس بصنعت تجارت مر سالکانرا<sup>۱</sup>

دوش از نشه صهبای جوانی خوشنود بصرم خواب گرانی خبر از هیچ نه بود  
هاتفی از تتق غیب نکو راز گشود ای ز سرحد عدم آمده در ملک وجود  
هیچ دانی که ترا آمدن از بهر چه بود

گفتم ای مرشد حق بین خضر راهنا بده آگاهی از این راز نهان بهر خدا  
گفت ای معتقد نفس گرفتار هوا بنده پادشهی شاه فرستاد ترا  
تا خدا را بشناسی و بدانی معبود

باز گفتم چه تجارت بکنم ای عاقل تا مرا سود فراوان بشود زان حاصل  
گفت از بذل کرم خنده کنان آن باذل نیکوئی کن که در این شهر که هستی عامل  
ز آنکه نیکوئی تو قدر تو خواهد افزود

گفتم ای قافله سالار حقیقت دانی زین تجارت چه رسد فایده روز ثانی  
گفت ای شاهد ماهر که در این ویرانی بهمین نوع کند عزم به بازرگانی  
روز محشر به امان باشد یابد مقصود

از روی غزل خواجه حافظ<sup>۲</sup> مخمسی ساخته است :

باز اوضاع جهان زیر و زبر می بینم اصل ایام بدستور دگر می بینم  
نوبنو فتنه نو شام سحر می بینم این چه شوریست که در دور قمر می بینم  
همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم

۱- مصنوعات بدیعه<sup>۱</sup> شاهد (خطی)، ص ۲۲ الف تا ۲۳ ب .

۲- ایضاً ص ۲۵ الف، ۲۵ ب .

چه بنالم بجناب تو بفریاد و فغان      حالیا حالت من گشت تماشای جهان  
 که در این شهر ز بیدانسی مردم آن      اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان  
 طوق زرین همه در گردن خرسی بینم

همچنین از غزل عصمت الله بخاری<sup>۱</sup> مخمسی ساخته است.

ننگ بر نام بزن نام به ننگ ای ننگی      بجز از یار مشو مایل دیگر رنگی  
 شاهد از رنگ گذر در طلب پیرنگی      گر ترا هست در این شیوه سر یکرنگی  
 دین و دانش به یکی جرعه چو عصمت بفروش

این مربع را در تعریف سراپای محبوب<sup>۲</sup> گفته است (بند اول).

بوصف جلوۀ محبوب گویم

صراحی در بغل ساغر بدستش      شراب آلوده لعل می پرستش  
 برون آید نقاب از رخ فکنده      کراتاب تماشا باشد آنگه

همچنین میگوید :

سخن از خوش نصیبی پای بوسیست

بنام سبز بختی حنا را      که می پوسد کف پای شمارا  
 پشم پای گلگون کی گذارد      مبادا خار مژگان رنجہ دارد

مدوح شاهد میر هزار خان خلف الصدق میر بهار شاه از اشراف و اعیان قوم  
 محمد شی بود. در عنوان نامه بنام نامی مدوح خود عالیجاه میر هزار خان نوشته است و  
 در اینجا می گوید<sup>۳</sup>.

به چستی کمر را چو مردان به بند      برو پیش آن میر همت بلند  
 که نامش هزار است چندین هزار      امیران به درگاه او پا چنار  
 چو او مخلص خاندان نبی است      غلام جگر گوشه گان علی است  
 از آن با منش اینقدر یاریست      بهر کار مشکل مددکاریست  
 نگهداردش پاک پروردکار      ز نیرنگ ناسازی روزگار

۱- مصنوعات بدیعه<sup>۴</sup> شاهد (خطی) ص ۲۷ ب.

۲- ایضاً ص ۳۱ الف تا ۳۶ الف.

۳- ایضاً ص ۳۶ ب.

در جای دیگر میگوید:

نامور نامدار میر خجسته تبار      محتشم کاسکار معتبر روزگار  
صدر نشین مهی تاج سرفرهی      زیب محمد شی زینت باغ و بهار  
بخت جوان، خود جوان وز دوجوان کامران      آنکه بنام و نشان خوانده شده میر هزار  
فال کهن چاکرش فتح غلام درش      لطف خدا بر درش طالعش اندر کنار

این مثنوی را برای درمان بیماران عشق و دردمندان محبت<sup>۱</sup> گفته است.

مرا یک نسخه پیر طریقت      اتالیق دبستان حقیقت  
عطا کرده به کار آور که شافیست      برای درد عشق این نسخه کافیست  
بدست آور گل رخسار جانان      ز زلفش سنبل الطیب ایران  
بنفشه از خط سبز گل اندام      ز لعل و چشم او یاقوت بادام  
ز دندان درش ناسفته گوهر      هم از بوی دهانش خالص عنبر  
بنقد جان بخر صندل ز غمزه      گل نیلوفر از دوکان عشوه  
همه در هاون حلمی بینداز      بدست صبر بسیارش تنک ساز  
به دیگ آرزو در آب دیده      بنار شوق جوش ای نور دیده  
سپس در حقه مستور کرده      به مهر همتش ممهور کرده  
بوزن یکدرم هر بامدادان      تناول کن نهانی از رقیبان  
غذای خویش کن ز اغیار روپوش      بجای آب خوناب جگر نوش  
از اینت گر نشد شاهد علاجی      بمردن پس ترا هست احتیاجی

در این مجموعه<sup>۲</sup> کلام مصنوعات بدیعه که مسألی هم هست مشتمل است بر «اشعار مصنوعه و مضامین بدیعه»<sup>۳</sup> و غزلهای عاشقانه<sup>۴</sup> غزلهای او مشحون از تغزل و غنا میباشد. سبک شاهد شیوا و روان و جذاب است و خودش به این نکته اشاره کرده است<sup>۵</sup>.

۱- مصنوعات بدیعه<sup>۱</sup> شاهد (خطی) ص ۴ ب.

۲- ایضاً ص ۳۹ الف تا ۴ ب.

۳- ایضاً ص ۲ ب.

۴- ایضاً ص ۱۳ الف ، ۱۸ الف.

شاهد از اشعار تو آب حلاوت میچکد طوطی طبیعت مگر هست آشنای عندلیب

ز بس دل می برد شعر تو شاهد مگر سحر حلال ایجاد کردی

### محمد صدیق پنجگوری

یک کتاب «ذخیره سلیمانی»<sup>۱</sup> بدست رسیده است که بر سر صفحه<sup>۲</sup> آن عبارت زیر آمده است:  
ماشاء الله لا قوه الا بالله.

الحمد لله والمنه که این کتاب مفید مطلب انسانی مسمی به ذخیره سلیمانی المعروف به علمیات و مجربات صدیقی—مصنفه و مؤلفه مولوی محمد صدیق صاحب پنجگور علاقہ مکران—حسب فرمایش شیخ الہی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب در لاهور بازار کشمیری از اسلامیہ سٹیم پریس لاهور باہتمام حافظ مظفر الدین (مدیر چاپخانہ) بچاپ رسید کہ کلاً ۲۰۰ صفحہ دارد. این کتاب در ۱۲۷۸ھ شروع شدہ در ۱۳۱۶ھ پایہ تکمیل رسید. خود مؤلف می نویسد: «تمام شد ہذا صفت الله الصمد از دست حقیر فقیر پر از تقصیر خاکپای عالمان کمترین بندہ رب المنان محمد صدیق ولد مرحوم مغفور جنت مکان ملا روشن اقوام . . . پنجگوری در روز دو شنبہ در تاریخ ۲۹ ماہ جادی الثانی در ۱۳۱۶ ہجری».

«ذخیره سلیمانی» مشتمل بر اشعار و نثر فارسی و عربی و اردو و براهوئی میباشد. در آغاز جواب سؤال آن حضرت صلی الله علیہ و آلہ وسلم بہ شیطان بہ نثر فارسی است و همچنین شرح «آمنت بالله» را از شیر محمد قریشی الفاروقی بہ نثر عربی آورده است. سپس میگوید:

اول باسم سبحان خوش میکنم بنا یا رب تو رهنائی خوانم ترا ثنا  
غفار بی ریائی فاغفر ذنوبنا ستار عیبہائی و استر عیوبنا  
با درگہت سوالیم ای شاہ داد بخش  
بعد از ثنای یزدان وصف رسول گو باشوق و اشتیاق ہزاران درود گو  
از عطر اوشام جہان گشت مشکبو و ز قطرہ محبت اوزنگ دل بشو  
با درگہت سوالیم ای شاہ داد بخش

۱- با تشکر از عزیز محترم آقای عبد الرحمن براهوی.

۲- ذخیره سلیمانی ص ۱۵۸، ۱۵۹.



بند آخر :

ای پیرمن تو هستی محبوب مصطفی فقر محمد است اسم تو با صفا  
 اعدای قدر داری در پیش با وفا کن یک نظر بمن که خداوند کند شفا  
 با در گهت سوالیم ای شاه داد بخش

در جای دیگر صدیق به حضور آنحضرت صلعم چنین اظهار ارادت<sup>۱</sup> میکند :

دل گدای تو یا رسول الله	مر فدای تو یا رسول الله
شده ام مست میکنم ناله	از برای تو یا رسول الله
رحم کن بر من ستم دیده	بیم جای تو یا رسول الله
درد دارم دوا نمیدانم	جز دوی تو یا رسول الله
سرمه چشم خویش میخواهم	خاکپای تو یا رسول الله
در دو عالم طمع همین دارم	من لقای تو یا رسول الله
چشم امید روز و شب دارم	بر عطای تو یا رسول الله
دل محمد صدیق خرم باد	از صفائی تو یا رسول الله

صدیق در «ذخیره سلیمانی» اشعار بعضی از سخنوران معروف فارسی را هم درج کرده است مثلاً سعدی، حافظ، هلالی، هایون شاه، منصور حلاج، عثمان قلندری، و جنید بغدادی و غیره—همچنین فالنامه<sup>۲</sup> قرآن مجید، کرسی نامه<sup>۳</sup> رسول مقبول صلی الله علیه وسلم، عقد نکاح، بیان نام نهادن فرزند، دعای بازو بند علی کرم الله وجهه، بیان ذرب زبانی، بیان ستارگان سعد و نحس، عمل شعبده بازی و حساب رقوم را به نثر فارسی<sup>۴</sup> و عربی آورده است.

صدیق با چیستان علاقه وافری داشت و از او است<sup>۵</sup> :

## چراغ

نهنگی دیدم اندر قعر دریا گرفته در دهان یک دانه گوهر  
 عجب آن است کاورا خود شکم نیست و لیکن میخورد دریا سراسر

۱- ذخیره سلیمانی ص ۴۳.

۲- انشا الله شرح این موضوع در کتاب «نثر فارسی در بلوچستان» تقدیم خوانندگان گرامی خواهد شد.

۳- ذخیره سلیمانی ص ۵۴ تا ۵۶.

غم

یکی مرغ دیدم نه پاو نه پر نه از بطن مادر نه پشت پدر  
نه بر آسمان و نه زیر زمین همیشه خورد گوشت آدمی

چشم

چیست آن گل که در چمن نبود یاسمن شکل یاسمن نبود  
بشگفت روز و شب شود غنچه قایل این بغیر من نبود

قلم

چیست آن طوطی شکر گفتار آب حیوان گرفت در منتقار  
بی دهانست راست می گوید بی زبان است میکند گفتار  
صدیق این شعر فارسی را در براهوئی نظم کرده است.

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود  
پیش پائی بچراغ تو به بینم چه شود  
گر من از باغ تو یک میوه بنوت انت مریک  
پیش پای به چراغ تو خنوت انت مریک

صدیق از شعر سعدی در براهوئی چنین تضمین کرده است:

دیدم به بستان دلبری از برگ گل نازک تری  
گفتم کنم بوسه گری ، گفتا اری صدقه کین  
گل رنگ بود و گل بدن خرم خرامان در چمن  
گفتم تبسم کن بمن گفتا اری صدقه کین

در «ذخیره سلیمانی» که در حدود هشتاد سال پیش تهیه شده نقشهای رنگا رنگ بنظر  
میخورد و خواننده را تحت تأثیر آورده اینجا و آنجا کشان کشان می برد. در پایان این  
دیوان صدیق برای «فکر فردا» می نویسد<sup>۲</sup> : چون خواهد که کلام مقدس بدست گیرد برای  
تلاوت باید که اول این بیت بخواند بعد ازان قرأت کند :

بدین امید بخوانم کلام حضرت دوست بروز حشر بدستم همین کلام دهد  
گناهم از سر لطف و کرم به بخشاید بدین وسیله بچنت مرا مقام دهد

۱- ذخیره سلیمانی ص ۴۷ ، ۳۹ .

۲- ایضاً ، ص ۱۴۱ .

۳- ایضاً ، ص ۲۰۰ .

بدین امید بخوانم کلام ربانی بروز بعث شود مشکم به آسانی  
ز لوح نامه جرمم بشوید از سر لطف شویم ساکن جنت بفضل رحمانی

### حکیم

دکتر عبدالله خان متخلص به «حکیم» از قریه کاندل ناحیه هری پور هزاره ایالت  
مرحد برخاسته و در مستونگ قلات ایالت بلوچستان رلی اقامت افکند خودش میگوید:

اگرچه شهر کاندل شهر من بود      حدود ایبت آباد خوش وطن بود  
نبود آنجا مرا چون آب و دانه      سفر کردم بس از جور زمانه  
به عربستان گهی پایند گفتم      عرب را دیدم و خرسند گشتم  
حبش را دیدم و سودان بدیدم      یمن دیدم و هندوستان بدیدم  
بلوچستان آخر نویتم بود      ز مدت شوق او در خاطرم بود  
کنون انداختم رخت اقامت      به مستونگ از سر صدق و ارادت

از اهل مستونگ چنین تعریف و ستایش میکند:

خدا مستونگ را آباد دارد      دل یاران ما را شاد دارد  
عجب صاحب ادب خورد و کلانند      عجب صافی دلان شکر زبانند  
اگر انصاف پرسی گویمت یار      که دیدم اهل مستونگ نیک اطوار  
همه خوش طینت و نیکو ظریفانند      شریف اند و شریف اند و شریف اند  
بوند مستونگیان دائم سلامت      سلامت با کرامت تا قیامت

حکیم بزبانهای فارسی و عربی و اردو علاقه خاصی داشت. بعلت مساعی که برای  
پیشرفت زبان فارسی کرده بسیار تقدیر از او نموده اند. در فن طب هم ماهر بود و اهالی  
مستونگ از طب او استفاده می کردند. برای استفاده عموم چاهی هم ساخته بود که  
تا کنون چاه دکتر عبدالله شهرت دارد. حکیم در حلقه ارادتمندان زبده السانکین قدوة العارفين  
حضرت مولانا محمد صدیق نقشبندی مستونگی (المتوفی ۱۳۲۵ هـ) در آمد و درباره مرشد  
خود میگوید:

- ۱ - مخمس محمود نامه ، دکتر عبدالله خان حکیم ، لاهور ۱۳۲۲ هـ / ۱۹۰۴ م ، ص ۳۵ .
- ۲ - مخمس محمود نامه ، دکتر عبدالله خان حکیم لاهور ۱۳۲۲ هـ / ۱۹۰۴ م ، ص ۳۶ .
- ۳ - تحفه حکیم ، دکتر عبدالله خان ، لاهور ۱۳۲۵ هـ / ۱۹۰۷ م ، ص ۴ ، ۵ .

در این شهر مستونگ پیر من است      عجب مهربان دستگیر من است  
 زهی مهربان عاجزان را شفیق      زهی نام پاکش محمد صدیق  
 میانہ قدش ، رنگ گندم نما      ز سر تا قدم کان نور خدا  
 زبانش گهر ریز دریا و دل      لبش طاقت افزای هر مضمحل  
 ز دستش رسد دستیاری بما      کناره کند بی قراری زما

زهی بخت بد گر بدریا کنار      بمانی تو تشنه بلبل و نهار  
 مقیم درش باش دایم حکیم      قدم در مکش از رهی مستقیم

آقای عبدالقیوم<sup>۱</sup> در «سوانح حیات وقف راه خدا و نجم راه ہدی حضرت محمد صدیق جان مستونگی» نوشته است کہ غریق عشق و عرفان جناب دکتر عبدالله خان کہ یکی از فیض یافتگان حضرت بود کہ بہ مراتب اعلی رسیدند.  
 آثار متعددی از حکیم<sup>۲</sup> بدست ما رسیدہ است. اکنون مطلبی دربارہ آنها می نویسیم تا خوانندگان محترم بدانند کہ کلامش چہ مرتبہ دارد.

### مناجات حکیم با نعت رسول کریم

این مجموعہ مشتمل است بر ۵۴ صفحہ. تعداد اشعار فارسی راجع بہ حمد ۲۰۳ دربارہ نعت ۱۳۸ است. همچنین مجموعی از مسدسات بر ایات جامی و مخمسات بر ایات حافظ و قاضی محمد جلال الدین خان و جزئی را نیز شامل است. ۷۶ بیت شعر اردو ہم دارد. این مجموعہ در خادم التعلیم ستم پریس لاهور طبع گردید.

شعر حکیم دارای انسجام و استحکام میباشد. طرز بیان او خیلی مؤثر است. نمونہ ای از اشعار فارسی او اینجانب نقل میگردد :

ہست بی شک خدای ما یکتا      نیست با ذات او شریک احدا  
 راز کل جہان و مالک کل      خالق جن و انس و ارض و سما  
 لطف و احسان و نیز بخشش و وجود      عفو عصیان و جرم ، کار خدا  
 او بخت مرا ہمی طلبد      ما اسیری بہ دام حرص و ہوا

۱ - خطی - شمس آباد (مستونگ) ۱۳۹۱ ۲۵ ص ۱۱۱

۲ - با تشکر از آقای عبدالرحمن براہوئی ، آقای قاضی عبدالعزیز و آقای پرفسور آقای صادق.

هر زمان میل ما بفسق و فجور از تو امید مغفرت داریم خوانده ام نام تو غفور و رحیم ای کریم ، ای رحیم ، ای فتاح بسته داریم باب مطلب خویش مرغ روح مرا روان بشکست غرق هستیم ما به بحر فساد چونکه ما بنده گنهگاریم قلم عفو بر گناهم کش خوانده ام نام تو غفور و رحیم

جرمها کرده ایم صبح و مسا زانکه لا تقنطوا تو گفتی بما رحم کن ای خدا بجال حکیم بخش ما را ز شر نفس فلاح در گشا زانکه خود توئی فتاح دست و پا و کمر و پرو جناح دست ما را بگیر ای ملاح عرض در پیش تست با العاح آب غفران بریز بر الواح' رحم کن ای خدا بجال حکیم

ای رحمة للعالمین و الیل و صف موی تو طه و یسین نام تو والشمس ذکر روی تو حلم و حیا و هم ادب از حد برون داد ست رب ای ذات تو فخر عرب خلق عظیم هم خوی تو ای نازنین ذوالمنن وی حق پرست و بت شکن بیشک توئی آقای من جای پناهم کوی تو وه وه قد دلجوی تو رشک کمان ابروی تو ای مه خجل از روی تو سنبل برشک از موی تو هستی تو ختم المرسلین ، معراج تو عرش برین صد آفرین ، صد آفرین ، بر قوت بازوی تو کردی کلامی با خدا ماندی در آنجا سالها یا مصطفی یا مجتبی هر جاست گفت و گوی تو اکثر بگیسو بسته اند بعضی بروی دیوانه اند جمعی ز لب خون میخورند من کشته ابروی تو

۱ - از الواح اینجا مراد اوراق اعمال نامه است قاعده هست که دوکانداران حساب خرید و فروخت روزانه را روی لوحی مینویسند و هر وقت که میخواهند آب انداخته نوح را پاک میکنند. (پاورقی مناجات حکیم مع نعت رسول کریم ، ص ۴).

ای سرور پیغمبران ، شیدای تو اهل جهان  
هم این حکیم ناتوان شد مبتلا بر روی تو

بند اول و آخر مسدس بر بیت جامی چنین است :

خوش بود آن دم که دید گنبد خضرا کم  
سرکم آنجا فدا ، هم شور و هم غوغا کم  
بر نخیزم از درش فریاد تا فردا کم  
گر شود قسمت مرا دیدار آن آقا کم  
کی بود یا رب که روی در یثرب و بطحا کم  
گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کم  
ای حکیم من بگو بیمار هجران را دوا  
من ندارم خواب و خور از درد عشقت سالها  
دیده گریان ، سینه بریان ، مانده در ریخ و عنا  
همچو جامی ورد من این بیت هر صبح و مسا  
کی بود یا رب که روی در یثرب و بطحا کم  
گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کم

همچنین بند اول و آخر مخمس حکیم بر غزل جناب خان بهادر قاضی محمد جلال الدین  
خان متخلص به وجزی (سی - آئی - ای) وزیر اعظم ریاست قلات بلوچستان در نعت  
رسول کریم اینطور است :

می نطلبد ز کسی حل مسائل سائل      نویسد بکسی خط رسائل سائل  
ترک داده است همه کار و مسائل سائل      دل شیداست بدان شکل و شائل مایل  
در چنین کار شد از جمله مشاغل شاغل

گر چه آمد بجهان از همه آخر وجزی      هست شایان که بود بر همه فاخر وجزی  
شد ظفر مند حکیم اول و آخر وجزی      صانه الله که در دور اواخر وجزی  
آنچنان است که در عهد اوائل وائل

۱ - مصرع های اول و آخر از وجزی است (مناجات حکیم مع نعت رسول کریم ، ص ۴۲).  
فرزند ارجمند قاضی موصوف قاضی محمد عیسی یکی از سر برآوردگان بلوچستان است که برای  
تأسیس پاکستان کار ذیقیمت سرانجام داده . کتابخانه قاضی محمد جلال الدین در پشین است .  
در آنجا نسخه های خطی خوب هم موجود است .

## مخمس محمود نامہ

این مخمس بر ۴ صفحہ مشتمل است. عدہٴ مخمسات ۳۱ است و ہر مخمس ہفت بند دارد. حکیم راجع بہ اختتام مخمس محمود نامہ سنہ ہجری و تعریف اہل مستونگ (۳۶ بیت) ، و پنج نعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم (۶۱ بیت) و در مناقب پیر و مرشد خود حضرت محمد صدیق نقشبندی مستونگی (۹ بیت) آورده است. این مخمس در چاپخانہٴ بہاول پریس واقع در لاہور باہتمام محمد عبدالرشید عبدالعزیز بہ زیور طبع رسیدہ و سال چاپ آن ۱۳۲۲ھ مطابق با ۱۹۰۴ م است. در این بارہ حکیم می نویسد :

ز ہجرت کردش چون جستجو حال      ہزار و سہ صد و بد بیست و دو سال  
محرم بود مہ ، تاریخ دہ بود      ز سوز عشق او عالم تہہ بود  
بحمد اللہ کہ از فضل الہی      پایان آمد این منشور شاہی

دربارہٴ اصل موضوع این مخمس حکیم می نگارد :

محمد بود معشوقش برادر      ایازش نام او کردہ بظاہر  
ز ہی معشوق او شاہ دو عالم      کہ صد محمود زد از بندگی دم  
من اندر خواب رویش دیدہ بودہ      چو پروانہ برو گرویدہ بودم  
بہ بد ما را لیاقت ہمچو محمود      ولی از عشق او دل بود پر دود  
خزف ریزہ بدر ہا نظم کردم      بگوہر ہا سہ مہرہ نظم کردم  
ہمان بہتر کہ من کاسد قاشم      کہ در سلک خریدار انش باشم  
سر افرازی شوم از سرافرازی      چو محمودی کہ باشد از ایازی

چند بند دیگر این مخمس چنین است :

ای خط کشیدہ خط رخت ماہ و ہالہ را      صد ہا اویس روت چہ حاجت دلالہ را  
ای جان فدای این رخ و زلف کلالہ را      ای داغ بردل از غم خال تو لالہ را  
شرمندہ ساخت آہوی چشمت غزالہ را  
ای لقب پاک تو خیرالبشر      بہر تو شد ہر دو جہان جلوہ گر  
چند بخواب ای شہ جن و بشر      بہر قدم بوس تو آمد بسر  
نعرہ زنان آب بصد اضطراب

۱ - مخمس محمود نامہ ، ص ۳۵ . این بیت از جامی است .

ای شهنشاہ دو عالم ای حبیب ایزدی      ظلعتی را نور دادی آب بر آتش زدی  
لطف کن بر حال من از من نیامد جز بدی      ظهر گفتی باز می آیم و دیگر نامدی  
شام غم بی ماه رویت غمگسار انرا چه حظ

هر کسی مست می و من مست آن شاه حجاز      می خار آرد ولی عشقش بمن عجز و نیاز  
هر کسی خندد زمی ما را از وسوز و گداز      عهد گل محمود می مینوش از دست ایاز  
چون بر افروز د بهر سولاله در گلزار شمع

شد غلام نرگس مستت هزاران تاجدار      بر قد تو مست سرو و بر عذارت صد هزار  
داد دل هم بر رخ تو این حکیم بیقرار      یافته محمود هر کس بر در آن شاه باز  
این گدا را هم بران دربار بودی کاشکی

اشعار مخمس محمود خیلی دلکش و دل انگیز است. ستایش و توصیف محبوب خدا  
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را چنین پرورده :  
محبت بر حکیم زار بخشید چه مان گویم صفت‌های محمد

حکیم ناتوان را دست گیرای مهربان حضرت  
چو او را مبتلای خویش ای خیر البشر کردی

### گلدستهٔ حکیم موسوم به سفر حجاز

کل این مجموعه ۸ صفحه دارد. در ۱۳۲۲ هـ ق در چاپخانهٔ عزیزی لاهور بزیور طبع آرامته  
گردیده بفرمایش صاحب الصدق والیقین شیخ الہی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب  
کشمیری بازار لاهور. حکیم تا سه سال در عربستان اقامت و به عادات و اطوار عرب خوب  
واقف گشت سپس این رساله بعیطهٔ تحریر در آورد. پیش از آغاز بیان مسافرت حجاز برخی  
از احوال خود را مثلاً در چه سنی «برین گنہگار عنایت سید ابرار شده بود» ذکر کرده  
تا هر کسی بداند کہ خواندن درود شریف این اثر دارد. بیشتر محتویات این گلدسته به  
نثر فارسی است<sup>۱</sup> تنها چند شعر دیده میشود مانند<sup>۲</sup> :

- ۱ - اینجا هزار بمعنی بلب است.
- ۲ - انشاء الله شرح مفصل این گلدسته را در کتاب خود «نثر فارسی در بلوچستان» خواهم آورد.
- ۳ - رگ : گلدستهٔ حکیم ، ۹ ، ۱۰ .



تو ای پیک پاکبازان بمدینه گرد آئی  
 آشوب خون روان کن ، سوزدلم عیان کن ،  
 ای شاه هر دو عالم پرسش بکن ز حال  
 مردم من از فراق مانده بتن نه طاقت  
 دردی دگر ندارم پیش حکیم آیم  
 ما را بس است جانان ، دیدار تو دوائی  
 چه شود که حال زارم بر مصطفی نمائی  
 پیش نبی بیان کن ، در صورت گدائی  
 از حد گذشت دردم ، جان رفت از جدائی  
 جانم فدا به نامت ، تو جان جان مائی  
 حکیم این گلدسته را باین بیت جامی پایان میرساند :

کنون گر تن نه خاک آن حریم است بحمد الله که جان آنجا مقیم است

### تحفه حکیم

عدہ ایات این مجموعه ۴۱۹ است و مشتمل است بر ۲۴ صفحه که در ۱۳۲۵ هـ مطابق ۱۹۰۷ م به فرمایش صاحب الصدق والیقین شیخ الہی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب کشمیری بازار لاهور در مطبع اسلامی لاهور بزیور طبع آراستہ گردید. سال تکمیل آن را حکیم چنین می نگارد.

چو دیدم کہ این عمر فانی بود نوشتم کہ از من نشانی بود  
 ز ہجر نبی چون نمودم خیال ہزار و سہ صد بیست و دو بود سال  
 ربیع الاول بود ماہ ای جناب کہ تاریخ بد بیست و دو در حساب  
 شدہ ختم این تحفہ از حکیم سپردم بتو ای خدای کریم  
 آغاز و انجام این «تحفہ» بدین قرار است :

بنامی کہ ذاتش نگہبان ما است نگہبان ما بلکہ ارض و سما است  
 بیک لفظ کن این جہان آفرید زمین آفرید ، آسمان آفرید

مشو ہمنشین با منافق بسی ندیدم کہ کرد او وفا با کسی  
 دلش دیگر است و زبان دیگر است عجب شعبدہ باز بازی گر است

بعضی از خویشاوندان حکیم مانند فیض محمد ، سرفراز و نیاز الله خان از حکیم چندین بار خواہش کردند کہ برای آنہا پند و مواعظی بشعر بنویسد. جواباً حکیم این «تحفہ» را تقدیم آنہا نمودہ است چنانکہ خودش میگوید :

بسی بار گفتند از بہر ما در آور بایات تو بندہا

نصیحت نوشته بکن از قلم      که آیند درکار ما دسبدم  
 بخوانیم اندر زها را همیشه      نگردیم از دهر خاطر پریش  
 توکل نمودم به فضل الله      بآخر رساندیم در نیم ماه  
 خلاصه نوشتیم ، ندادیم طول      که تا خاطرشان نگردد ملول

حکیم در زبان شیرین و سلیس و روان مطالب خود را بیان میکند تا خواننده آن را بتواند درست درک کند و بر جاده مستقیم گام بردارد. این چند گل از گلستان طبع را بطور ارمغان میاوریم و امیدواریم که بوی این گلها مشامه نواز شیفتگان باشد.

که ای جان تو اول خدا را شناس      حق یار و هم آشنا را شناس  
 نه آن یار باشد که غمخوار نیست      چنین یار سفله کم از خار نیست  
 نصیحت که گوئی تو با دیگران      بیاید که باشی تو عامل بران  
 کدام است استاد گویم ترا      که آگه کند او ز راه خدا  
 بخدمت کمر بند مسلمان را      برادر بدان هر مسلمان را  
 مخور نان تو بر سفره دیگران      که بی خوانده نان است بهرت زیان  
 نمازت بصدق و نیازت بسوز      نباشد اگر دل بآتش بسوز  
 بکن آه و ناله ز سوز جگر      یقین دان که این آه دارد اثر  
 نمازت همان است ای دلربا      نباشد خبر از تن خود ترا

چو خواهی که باشی بحفظ و امان      به قفل دو لب بند کن این دهان  
 ز بیهوده گفتن خموشی به هست      دهان راز لب پرده پوشی به هست

۱- همیشه و پریشان.

۲- حکیم برای شرح این حکایت شکافتن صحابه رضی الله تعالی عنهم تن مبارک حضرت علی کرم الله وجهه را برای کشیدن پیکان از تن او که آنچنان در نماز مشغول بود که اصلاً متوجه آن نشد ، بیان کرده است و می گوید:

کشیدند پیکان خنجر زیان ز تن ، همچو سیلاب خون شد روان  
 شد از جوی خون تر قدم گاه او      نه جای قدم بل مصلائی او  
 چوارغ شد از کار خود شیر رب      زیاران برسید خون را سبب  
 کشیدیم گفتند پیکان را      نبودم خبر گفت شیر خدا  
 تم ماند بر خاک همچون قفس      ولی بود جان پیش فریاد رس

(رک : حکیم : ص ۱۵ ، ۱۶) .

مخور مال مردم بچور و ستم که زو می شود نور روی تو کم  
مخور مال بیگانه ای نیک نام که دل سخت گردد ز قوت حرام  
مگوای برادر تو کذب و دروغ دروغ آدمی را کند بیفروغ  
ز کذب آبرویت تبه میشود و زو پس دلت هم سیاه میشود  
زبان را بذکر خدا تیز کن ز غفلت عزیزا تو پرهیز کن  
ز نامحرمان چشم را دور دار زیاد خدا سینه معمور دار

### گلشن حکیم

مثنویست در اخلاق و مشتمل است بر یک صد و بیست صفحه. بتوسط شیخ  
الهی بخش و محمد جلال الدین تاجران کتب کشمیری بازار لاهور در سال ۱۳۲۳ هـ ق  
مطابق ۱۹۰۵ میلادی بچاپ رسید. «گلشن حکیم» مشتمل بر یک هزار و هفت صد و  
بیست و پنج بیت شعر زیبا میباشد. حمد خداوند متعال را در تحت این عناوین آورده  
است: در ثنای حق تعالی—غزل حکیم در ثنای حق تعالی شانه مناجات حکیم بدرگه  
رب الکریم—غزل دعائیه. شعر زیر در حمد باری تعالی سروده است:

بنام خداوند گار جهان قلم در کش دفتر عاصیان  
منور کند سینه عارفان دهد برگ بر بوستان جهان  
ز مه کرد روشن شب تار را هم او چاره سازست ناچار را  
چراغ ستاره هزاران هزار در آویخت دروی قطار و قطار

بهر یک جداگانه تأثیر داد اجل لیک در دست تقدیر داد  
خداوند هر دو جهان است او نگهبان کون و مکان است او  
ثنا خوان ذاتش گروه ملک بترآن تو خواندی تقدس الک  
ز لطف نگه کن مجال حکیم شب و روز و شام و پگاه ای کریم

بعد از حمد باری تعالی حکیم شعر در نعت رسول اکرم صلعم گفته و به عناوین  
مختلف ثنا می گوید که بدین قرار است: در مدح سرور کائنات صلی الله علیه وسلم،  
غزل نعتیه، دیگر در صفت مزار رسول کریم صلعم حکیم چندین غزل نعتیه دارد. در

اظہار اشتیاق و التجا شفاعت ، در بیان معراج خواجہ کائنات صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ،  
پیام حکیم بدرگاہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم و مخمس نعتیہ—نمونہ نعتش اینست :

محمد گل بوستان عرب حبیب خدا و قریشی نسب  
ندارم غمی پیشوایم چو اوست ز دشمن چه باکم چواوہست دوست  
شفیع السورایا بروز جزا امام البرا یا شہ انبیا  
بیاران او باد از ما سلام کہ بودند درکار دین صبح و شام

در آفتاب ہجر و فراقش بسوختم کی میرسم بسایہ دیوار محمد  
رفت این مریض عشق بہ پیش حکیم گفت پاپی شفا ز شربت دیدار محمد  
بعد از ثنای رسول اکرم صلعم حکیم راجع بہ مرشد خود حضرت محمد صدیق  
نقشبندی مستونگی می گوید :

بوقت مصیبت رفیق شفیق زہی خواجہ ما محمد صدیق  
بہ تختہ دل نقش اللہ نوشت بدل تخم عشق خدا را بکشت  
بمستونگ دریای فیض خدا روان هست ہر دم بصبح و مسا

قبل از بیان سبب تصنیف «گلشن حکیم» شاعر ذکری از کتابہای دیگرش می کند.  
بعد متوجہ می شود بہ اصل موضوع :

بباید کہ در کنج کاری کنی بگوشہ یکی روزگاری کنی  
ازین پیش کردی تو ای نیکنام حکیم مسدس کریمہ تمام  
وزان پس مخمس بنعت حبیب بہ محمود نامہ بطرز عجیب  
وزان پس کتاب بفضل کریم نوشتی کہ نام است تحفہ حکیم  
ز گلستہ نیز با سوز و ساز نوشتی مسمی بہ سفر حجاز  
کنون کن کتاب دگر ہم تیار کہ ماند بعالم ز تو یادگار  
نصایح در آن درج باشد بسی ز شوق درون خواندش ہر کسی

این مثنوی در سال ۱۳۲۲ھ ق در ماہ رمضان المبارک اتمام یافت ،

ز ہجر نبی چون نمودم خیال ہزار و سہ صدیست و دو بود سال  
مبارک مہ روزہ بود ای ولید بہر شام عید و سحر بود عید

بتساریج آخراً بآخر رسید مبارک شود روز فردا ز عید  
حکیم اقرار می کند که مثنویش خالی از عیب و خلل نیست لذا التماس می کند که بزرگان  
بر او خرده نگیرند و از خللش چشم ببوشند. بزرگان همواره نظر برهنر دارند. و اگر هم  
عیب کسی در نظرشان آید اظهار نمی کنند و آنهاییکه عادت بر ایراد گیری دارند همواره  
قلب مردم را با تیر طعنه و ریشخند مجروح می سازند :

ولی از بزرگان امیدم عطاست که هر بنده پر ز سهو و خطاست  
نکردند انگشت بر عیب کس که بی عیب ذات خدا هست بس  
نخواندی که فرمود خیر البشره که خذ ما صفا نیز دع ما کدر  
و سپس برای این مثنوی دعا می کند.

ز باد خزان ده امان ای کریم بگشش که نام است گلشن حکم  
ز جور زمانه و را دور دار ز چشمان بد بینش مستور دار  
سپس یادی از مستونگ می کند :

بگردیده ام در جهان سال و مه بمستونگ دارم کنون جایگه

حکیم می فرماید کسی را نباید حقیر شمرد ولو در ظاهر حالش خوب نباشد ، چون  
کسانی بوده اند که در ظاهر خوب و نیک بنظر نمی آمدند ولی در باطن و حقیقت مقبول  
درگاه خداوند متعال بوده اند.

هم چنین بندگان خدا نه خورشهای خوش مزه و شیرین را دوست دارند و نه محتاج  
خلعت و داد و دهش پادشاهانند- اهل دنیا راه ظلم و ستم اختیار می کنند ولی ایشان فقط  
صبر می کنند. آنها از اهل جهان تمجید و ستایش نمی خواهند و نه بر ظلم و تعدی  
آنها نفرین می کنند. چنین اشخاص را حکیم بدین گونه معرفی می کند :

نه لاف از عبادت که شب کرده بود نه جاه از سلاطین طلب کرده بود  
چو دولاب گه گه بگریه خروش بفریاد و آه و فغان گه خموش  
بیک آه کوهی گران را کنند بیک سوز دل شعله در گل زنند

طبق این گفته ها حکیم حکایت حضرت علی دجویری معروف به داتا گنج بخش  
صاحب لاهوری را می آورد که با حالت مسکینی در کشتی سوار بودند و مسخره ای آنها

۱- از لفظ آخر اول مراد روز آخر ماه رمضان است و از لفظ آخر دوم مراد ختم شدن کتاب است.  
گلشن حکیم ص ۲۹.

را ریشخند می کرد و چندین مرتبه از راه تمسخر تازیانه بر سر آن جناب زده بود و حتی یک نوبت خون از سر ایشان سرازیر شد و در این حالت ملاح و مسافران دیگر می خندیدند. حضرت داتا گنج بخش رجوع کرد به خدا و بقول حکیم :

ترا چون پسند است ای مهربان ز آه و فغان بند کردم دهان

این بود که فرشته ای بگوش او ندا داد و گفت اگر اجازه میفرمائید همه مسافران را غرق می کنم تا به کیفر خود برسند و در آن ساعت کشتی منقلب شد و همه مردم شروع کردند به ناله و فریاد بر آوردن. بقول حکیم :-

زباد آب دریا شده موجزن چو کھسار اماچ<sup>۱</sup> یا چهل تن<sup>۲</sup>

داتا گنج بخش چون آن ناله و فغان آنها را شنید دلش برای آنها سوخت او دعا کرد تا بخشیده شوند و دلہایشان روشن شود تا حقیقت را بدانند. هاتف غیبی ندا کرد که دعای شما قبول افتاد و دلہای آن مردم از نور هدایت منور شد و بر کرده خود پشیمان شدند و معذرت خواستند و انقلابی در زندگی ایشان روی داد و دیگر در صف نیکان جای گرفتند. بگفته حکیم :

همه زندگی بیاد خدا باخر رساندند پس دوستا

بعد از ذکر این داستان حکیم به درگاه رب العزت مناجات می کند که در آن ذکر چند تن از صاحبان حال مستونگ را نیز می آورد. چنانچه میگوید :

منو بکن چشم دل ای اله که بینم ز دل حال مسکن شاه  
بکن دور ما را تو پرده زرو که روشن شود نیز حال خدو  
دلورا نه بینم ز دیوانگان که لعل است در زیر سنگی نہان  
بدہ روشنائی بدل ای قدیر که نفرت نیاید ز جندی فقیر  
نہ من با حقارت گشایم نظر که در ریگ دیدیم پوشیده زر

در آخر چنین میآورد :

بروز و شب و سال و مه ای کرم همین عرض دارد به پیشت حکیم  
طفیل محمد شه انبیاء گنه های ما را ببخش ای خدا

۱- اماچ نام کوهیست که در شرق مستونگ واقع هست.

۲- چهل تن نام کوهیست که در شمال مستونگ واقع است و بلند ترین کوه ایالت بلوچستان است

گلشن حکیم ص ۳۶ .

بعد از آن حکایت فقیر کامل دیگری را بیان میکنند که تا زنده بود در نظر مردم حقیر می آمد ولی حال دل بکس نمی گفت. این فقیر به مرض جذام مبتلا شد. همسرش تیار دار او بود و مردم آنها را از شهر بیرون راندند تا آنکه فقیر هم که در همان حالت در گذشت. اهل شهر جسد او را دفن نکردند. همسرش که بود گرفتار آن مرض شده بود او را غسل داد و بدون کفن گور کرد. بعد زان در خواب دید که شوهرش گفت کمی خاک از گورش بردارد آن را به آب جاری تر کرده بر جسم خود بمالد. بعد جسمش را شستشو بدهد تا خدا او را از آن مرض شفا بدهد و زن چنان کرد و صحت یافت.

بار دیگر بشارت داد هر که این عمل را کند خدا او را از مرض جذام نجات خواهد داد. مردم چون از این موضوع باخبر شدند بر کرده خویش خیلی پشیمان شدند و جسد فقیر را بیرون کشیده دو مرتبه غسل دادند و تکفین کرده در جای بلندی دفن کردند و روی آن مزاری ساختند. و حتی بعضی از آنها قبرش را سجده میکردند و بنا بر این به زنش اشاره کرد که دیگر آن معجزه روی نخواهد داد. چون بغیر از خدا کسی دیگر سزاوار سجده نیست و این عمل کفر است. سپس دو حکایت دیگر بیان می کند یکی راجع به فقیر صاحب کمالی از مستونگ و دیگری مربوط به صاحب کرامتی از اهل لورالائی از کاکرها بود و او هم یکی از عاشقان رسول کریم صلعم و واصلان حق بوده. همین یک سرشان را بکسی نگفتند تا آنکه حکیم غازی کرده میگوید :

روان اشک دیده دلم پاش پاش      شدم خرد چون دانه خاش خاش  
بشو خاک پای فقیر ای حکیم      گدا وار بنشین بکوی کریم  
ازین پس تو نفرت ز مسکین مکن      بدل یاد دار از حکیم این سخن

حکیم پی به این حقیقت برده است که اگر از اهل الله کاری سرزند که در ظاهر خلاف باشد نباید بر آنها خرده گرفت زیرا که آنها این صلاح را می دانند. چنانکه قصه حضرت خضر و حضرت موسی شاهد این دلیل هست. همچنین حکم میگوید نباید انسان بر علمش غرور ورزد. وقتیکه خضر از موسی جدا می شد. او را دو نصیحت کرد. حکیم آنها بدینگونه می آورد :

بهر کس بشو تازه روای جوان      که یابی از این عز و جاه در جهان  
مخواه از کس حاجت که حاجت روا      خدا هست ای یار در دوسرا  
ترش رو نه مقبول نزد خداست      ترش رو نه منظور آن مصطفی است

طبق این گفته حکایت سلیمان را بیان می کند که آنحضرت از بارگاه خداوندی اجازت

طلبید تا مخلوق خدا را دعوت کند ولی خداوند کریم او را منع فرمود و گفت تا بر دارائی خود غره نشود. حضرت سلیمان بار دیگر خواهش کرد و گفت من همه چیز دارم و عاجز نیستم. خدا تعالی اجازه داد و لاکن آنچه را سلیمان حاضر کرده بود یک ماهی آن همه را فرو برد و سیرهم نشد. سپس فضیلت صبر را بیان میکند که کاید در بهشت است. در ضمن ذکری از صبر ایوب می کند. بدین ترتیب:

نه بد آه و ناله نه گریه بکا      همین بود حالش ز بس سالها  
زهی قدوه و زبده کرد گار      بیاد خدا بود لیل و نهار  
بقران نخواندی که ایوب را      ز اکرام خود گفت صابر خدا

در نکوهش فخر میگوید :

ندارد خداوند گار جهان کسی کو بود فاخر و سرگران

برای اهل جهان آسوده بودن خیلی مشکل است اگر کسی فروتن باشد پای بر سرش می نهند و چون سر بلند باشد پایش را خواهند کشید ، پس انسان باید از آن چه درست باشد منحرف نشود و باز هم اگر مردم خرده بگیرند و طعنه زنند هیچ پروائی نکند و گوید لکم اعمالکم ولنا اعمالنا (هر آن عمل ترا شایسته است تو میکنی هر آنچه من میکنم از من است). قول حضرت علی کرم الله وجهه را حکیم بدین گونه میآرد :

کسی گفت فرزند دارد خدا      کسی گفت جادو کنند انبیا  
نرسته است زیشان خدا و رسول      بتو گر بگوید نباشی ملول

حکیم دشنام دادن و طعنه زدن را مذمت میکند و آنرا سبب ضرر در دنیا و آخرت میداند و نصیحت میکند :

بلطف و مدارا بکن ای حکیم      گذارا باهل جهان ای حکیم

از قرض گرفتن منع میکند چون اینکار دوستی و مودت را از بین میبرد و انسان را به خواری و ذلت میافکند. سپس حکیم حقوق پسران را بر والدین بیان میکند و میگوید می باید والدین پسرانرا از علوم مختلفه بهره ور کنند و حقوق والدین بر پسران را میگوید :

ز فرمان ایشان نه پیچی عنان      که جای تو گردد بیاغ جنان

میگوید دست بر سر یتیمان باید کشید و به آنها باید دلداری داد :

سر شک از دو چشمان او پاک کن      رخ آلوده اش پاک از خاک کن  
نصیحت یکی گوش کن از حکیم      دلاسا بده بینوا و یتیم



با دوستان و عزیزان نیکی باید کرد و از منافقان دوری باید گزید :  
 بکش بار یارت چو شد زیر بار سرو جان و مالت در یغش مدار  
 ولیکن ز دشمن جدا یار کن بدل یاد دار از حکیم این سخن  
 در آخر «گلشن حکیم» محمد عبدالله حکیم پرده از راز ریا کاران و مردم فریب کار بر  
 میدارد که خانه های مردم را برباد میدهند اینها گاهی درس کیمیا گری میآورند و گاهی  
 هم با طلای قلب مردم را گول زده کلاه بر سر آنها میگذارند یا کیسه های مردم را می  
 برند. حکیم می گوید :

نگهدار کیسه ز کیسه بران که هستند کیسه بران در جهان  
 بیا زار و کوچه اگر میروی بشب یا که شام و سحر میروی  
 مباش ایمن از دست مردلیم همین یک سخن یاد دار از حکیم

سراینده در «گلشن حکیم» درسهای اخلاقی را به سبک دلکش و دلنشین بیان میکند. از اول  
 تا آخر مثنوی را می خوانیم و اصلاً خستگی و ملال را حس نمی کنیم. بلکه هر چه حکیم  
 میگوید در دل خواننده جای میگیرد و او را به عمل وادار میکند. حکیم می خواهد و  
 آرزو میکند مسلمانان جهان بفرمان خدا عمل کنند و از روش و سنت رسول اکرم صلعم  
 پیروی نمایند رویهمرفته «گلشن حکیم» از مثنوی های خوبی است که در ایالت بلوچستان تا کنون  
 سروده شده است.

### یوسف عزیز مگسی

نوابزاده یوسف علی عزیز در ژانویه ۱۹۰۸ م در شهر بزرگ جهل از ناحیه مگسی  
 متولد شد. او فرزند دوم نواب قیصر خان سوم بود که شانزد همین تمندار مگسیان بود (در  
 زبان ترکی تمن بمعنی ده هزار است و بدین علت قبیله منظمی را که در آن ده هزار نفر باشند  
 تحت نظر یک سردار باشد، تمن و سردار آنها را تمندار می گویند) نسبت نواب قیصر خان  
 فرصت تربیت نفس به او داد و نواب مزبور نیز حق داشت به وجود چنین پسری فخر کند  
 چون او با دیگر پسران امراء فرق داشت. یوسف عزیز از طفلی زحمت کش و متفکر بود در  
 ۱۹۱۳ م اول به استاد قاضی رسول بخش سپرده شد و در خدمت او تحصیلات ابتدائی را

۱- بولان کوئته چاپ سال ۱۹۵۵ م مقاله درباره یوسف عزیز مگسی «بازبان انگلیسی» از پرفسور  
 انور رومان و اینجانب آنرا به اردو ترجمه کردم و آن ترجمه در «امروز» لاهور ۱۹۵۸ م و  
 بلوچی دنیا - مولتان - فوریه ۱۹۶۵ چاپ شد.

پایان رسانید و کتب متداول را خواند سپس در چاچران شریف از تربیت مولانا غلام قادر که برای همین منظور به جهل مگسی خواسته بودند بهره مند شد. یوسف علی خان پیش او عربی و فارسی و اردو را فرا گرفت و در آخر بمدت یک سال و نیم از لاله کنهیا لال که از لاهور به جهل مگسی آمده بود انگلیسی یاد گرفت. بدین ترتیب نواب مزبور تربیت ذهن و شخصیت پسرش را غیر از مذهب بر مبانی علوم جدید هم بنا نهاد.

او در این ناحیه پیغامبر و علمبر دار بیداری سیاسی بود. او به علامه اقبال و مولانا ظفر علی خان و مولانا محمد علی جوهر ارادت فراوان داشت — در این سرزمین اولین نبرد مسلحانه ضد انگلیسیان برهبری یک شخصی بنام غلام حسین مسوری بگتی صورت گرفت و لی نتیجه آن با نبردهای نواحی دیگر هند اختلافی نداشت. یوسف علی عزیز راه دیگری را اختیار کرد و سعی به اصلاحات و بیداری سیاسی در اقوام بلوچ نمود و بر خلاف سیادت سر شمس شاه و زیر قلات عملاً بد و جهد را آغاز نمود و در رساله خود بنام «شمس گردی» مظالم شمس را افشا نمود. او کنگره بلوچهای کل هند را هم تشکیل داد. بدین ترتیب بخشیدن حیات تازه به بلوچها تنها اندیشه ای بود که خاطر او را همواره بخود مشغول می داشت و برای نیل به آن روشهای گوناگونی را اختیار کرد و به نوشتن مقالاتی به فارسی و اردو پرداخت. برای تکمیل مقاصد خود تأسیس یک سازمان مذهبی را هم در فکر داشت و در این باره به تاج محمد پسر میر بلوچ خان دومکی (تنگوانی) نامه نوشت (در ۲۱ مه ۱۹۳۲ م) و طی آن مینویسد: «در این زمان خیال دارم که در سند مخصوصاً به جیکب آباد (که مرکز بلوچیان است) پیام و یک حزب الله یعنی سپاه خدا را تأسیس کنم که مرام آن واضح است و آن تبلیغ و اقامت دین الهی است و هرچه دیگر بعمل خواهد آمد بعنوان تفسیر این دو هدف محسوب خواهد شد. «خیرالناس من ینفع الناس» — او درباره روح فلسفه اجتماعی اسلام تحقیق کرد که آنرا میتوان چنین خلاصه نمود «نزد خدای قدوس استفاده زندگی فرد در مقابل نفع اجتماع هیچ اهمیتی ندارد. در قرآن مجید هر کجا توصیه شده است. روی سخن به جماعت است نه به فرد، مثلاً در سوره فاتحه «اهدنا الصراط المستقیم» آمده است و نه «اهدنی الصراط المستقیم» و یا «انعمت علیهم غیر المغضوب عایهم» آمده است که طی آن صیغه های جمع بکار رفته است، (نامه بنام تاج محمد مورخ ژانویه ۱۹۳۲ م).

گویا طبق فکر یوسف عزیز خان در فلسفه اجتماعی اسلامی نفع فرد باید تابع نفع

۱- مقاله از پرفسور انور رومان مطبوعه در رویدار کنگره تاریخی کل پاکستان کراچی سال ۱۹۵۱.

اجتماع باشد. ما امروز اهمیت این اصل را بشدت تمام در اجتماع خود احساس می کنیم. در ناحیه خود اصلاحات کثیر مانند تأسیس مدرسه، جامعه، یوسفیه و مرکز بخش ادویه بین مردم نادار، دارالاقامه (نواخانه) برای فقراء تدریس اجباری علم دین و غیره — او شخصاً به جامعه مزبور می رفت و در «دفتر توصیه ها» توصیه های خود را برای بهبود وضع مدرسه مینوشت که مطالعه آن امروز هم فایده دارد و میتوان آنرا برای بهبود طریق تدریس بکار برد :

طی توصیه های خود یوسف عزیز برای کودکان پنج تاده سال تعلیم را اجباری گردانیده است و یک دهم در آمد زمین خود را برای این منظور اختصاص داد. او از سازمانهای آموزشی و اجتماعی دنیا دیدن کرد و در زمان اقامت خود در لندن بنای یک دارالاقامه برای بلوچها را پیشنهاد کرد تا بلوچها که برای تحصیلات عالی به لندن میروند بتوانند در آنجا اقامت بکنند. بعد از مراجعت از لندن او دوباره به اصلاح امور و بیداری سیاسی بلوچها پرداخت ولی متأسفانه در زلزله شدیدی که در ۳۱ مه ۱۹۳۵ م در کوئته روی داد هلاک شد. گل خان نصیر درباره خدمات او میگوید :

در دل ما تخم آزادی نشاند      وای یوسف رفت تخم او بماند  
کورچشان بلوچی را نظر      پیش ما بنهاد دنیای گهر  
خون ما را فطرت سیاه داد      نوجوانان را دلی بیتاب داد  
رفت یوسف نام او باقی هنوز      در خمستان وطن ساقی هنوز

یوسف عزیز همیشه بعنوان یکی از مرداران فیاض و روشن فکر شمرده خواهد شد که برای بهبود مرام شب و روز کوشش کرد و در بر عیش و عشرت و تنبلی و تشریفات رسمی بسته بود. مردم را مسهان خود و امانت مقدس خدا می شمرد. خلاصه عزیز می خواست قوم خود را به رفیع ترین مقام ها برساند. اکنون نمونه هایی از اشعار منتخب فارسی عزیز نقل میشود :

ما الفت ترا بدل و جان خریده ایم      از دو جهان مهر تو در دل گزیده ایم  
باما مگو ز آتش نمرود ای رفیق      ما از شراب عشق خلیلی چشیده ایم

۱- بولان-کوئته ۱۹۵۵ م و «بلوچستان» کراچی سالنامه ژانویه ۱۹۳۹ م.

۲- تذکره مگسی ص ۸۷.

۳- اخبار «بلوچستان» کراچی ۲۹ ژوئن ۱۹۳۶ م- «بلوچستان جدید» کراچی ۱۵ مایو ۱۹۳۴ م.

باطل کجا که وحدت حق را دهد شکست      در کربلا شهادت توحید دیده ایم  
گنجد کجا به دیده ما لشکر یزید      در کربلا شهادت شبیر دیده ایم  
نازم و شکر گویم این قید و بند را      زین ره مقام عشق حسینی رسیده ایم

مستی ما نه ز صهبایا و نه جام است اینجا      بی خبر باده و پیمانہ کدام است اینجا  
غم نداریم ز تاریکی شبهای فراق      داغ حسرت صفت ماه تمام است اینجا  
پر کاهیم و نداریم ز طوفان باکی      میل غم نیست اگر تند حرام است اینجا  
سفر عشق نه منزل نه مقامی دارد      رفعت عرش در این راه دوگام است اینجا  
ابر غم مطلع ما را نگرفت است چنان      که بدانیم اگر صبح که شام است اینجا  
ساقی من که مرا داد دو چشم پر خم      کرد اشارت که نصیب تو دو جام است اینجا  
هر کجایی نگرم جلوه نما افرنگ است      مصر و ایران و عراق این همه نام است اینجا  
از سر افکنندگی خویش نداریم غمی      گفت یوسف پی هر سجده قیام است اینجا

گفت بر زندانی شدن دوستان چگونه توام خاموش بمانم :

امروز که یاران همه رسوا سر بازار      حیف است اگر جامه ناموس بپوشم

سرداران قبائل بلوچ بر علیه رفتار یوسف عزیز شکوه کردند و نزد نماینده سیاسی  
حاکم اعلاء در بلوچستان و بر خان قلات شکایت بردند و او این قصه را در شعر خود  
آورده است :

دل به مزدوران به بست از ما گسست      شان سرداری ز طرز او شکست  
شان مسجودی ما نابود شد      نوجوانان را خدا معبود شد  
قدر ما کرده برابر با غلام      میخورد با خانه زاد خود طعام  
این فساد و این شرارت تا به کی؟      وین خموشی حکومت تا به کی؟  
ای که خان ما و ما را منصفی      بشکن افسون نوای یوسفی  
کن از این منصب تو یوسف را بدر      کن گروه خوفناکش منتشر

و آرزوی یوسف را ملاحظه کنید :

داری که زیب گردن منصور گشته است      ای کم نظر! بیا که همان دارم آرزوست  
خاری که در خلید پهای جناب قیس      بگزار ای رفیق همان خارم آرزوست  
زین هم‌رهان کاذب و بزدل دلم بکوفت      صدیقم و صداقت بویکرم آرزوست  
از شیطنت «بوزنه» یا رب دلم بسوخت      رخصت بده که نعره فاروقم آرزوست

تہذیب نوکہ در بغلش بی مروتی است      بگذار گو مروت عثمانم آرزوست  
از بہر خیبری کہ بہ بازوی ہندیان      نشکست باز بازوی کرارم آرزوست  
باز از برای زندگی دین حق رفیق      یک خالد و خلیل و شبیرم آرزوست  
بر عصمت و صداقت من یوسفی گواہ      حقاً کہ یوسف ہستم و زندانم آرزوست!

### ابوبکر مستونگی

ابوبکر مستونگی پسر علیم اللہ علیم! (احوال علیم در صفحات گذشتہ ذکر شدہ است) در ۱۹۳۷ م مرحلت یافت. او ہم مانند پدر شاعر خوش بیانی بود. در حمد باری تعالی و منقبت آنحضرت صلعم چند شعر ساخت چہ بسا کہ خدای تعالی و منقبت رسالت مآب صلعم را یکجا آورده است مثلاً می گوید:

حمد و ثنای بی حد بر آن خدای بی چون      تصویر آدمی را سازد ز لطف مدفون  
کون و مکان دنیا روز پسین عقبی      از نور پاک احمد ظاہر نمود بیرون  
از نرگسان مستت فیم نظر بسویم      گشتہ ز بعد دورت احوال ما دگرگون  
مشتاق روی خوبت تمہا نہ این کمین است      سفلی و جملہ علوی خواہان شدند مجنون  
بوبکر خاکسارت دارد، بدل تمنا      خوانش یکی سگانت زان لعل در مکنون

او غزلیات ہم دارد مثلاً ملی نامہ ای در جواب نامہ غلام محی الدین قندھاری نوشتہ است:

دوش بزمم از ضیای نامہات خوشرنگ بود      پیچش و نقش حروفش خانہ ارژنگ بود  
خانہ ویران ما معمور شد از دیدنش      گرچہ دل در سینہ از اندوہ غمہا تنگ بود  
حرف عشق آموختم از دیدن خال لبش      مرغ جانرا راہ زد زانروکہ نیلی رنگ بود  
منگ دل شد منگ ناموس آن بت گل چہرہ ام      آہ چون سازم سروکارم ہمہ با سنگ بود  
ای غلام در گہ محی دعائی کن ز دل      کین معاً صعب تراز مشکل ہوشنگ بود  
در نہان بوبکر از لعلش تمنا می نمود      لب گزان آن شوخ با این خستہ اندر جنگ بود

- ۱ - «الحنیف» جیکب آباد مارس ۱۹۳۸ م، ص ۳۴ با تشکر از دوست بزرگوارم آقای حریم اوستوی.
- ۲ - «بولان نامہ» کوئتہ، ص ۴۷ «اولس بلوچی» کوئتہ سپتامبر ۱۹۶۵ م شاعر فارسی، از پیرل زیرانی.

در غزلی ، ابوبکر مانند شعرای دیگر گردش آسمان و ذکر تغییر عالم را بیان می کند :

جاهلان از خم عشرت دم بدم نوشند جام جرعه دردی غم دلہای مردان سرد کرد  
از جفای نا کسان خون دلم مطبوخ شد آری آری بولہب قلب نبی پر درد کرد  
او علمبردار آزادی بود. در یک غزل غلامی فرنگیان را مورد نکوہش قرار داده  
و آرزوی فتح مسلمانان را می کند و تمنای ظہور امام مہدی را کرده از خدا فتح اسلام  
را خواستار میشود :

گردان و مردان جهان با شیر می کردند جنگ  
اکنون همه عاجز شده از دست کفار فرنگ  
از ہیبت اعدای دین سر را فرو برده بغار  
هر کس که اول می نمود در روز ہیجا چون پلنگ  
سردقتر مردان کہ او می تاخت تا ایران زمین  
اکنون شده اندر کمین از خوف جان و بیم ننگ  
یا رب تو شاهی آخرین مہدی دور واپسین  
بر تخت کن مسند نشین تا دشمنان آیند بتنگ  
با تیغ بران غازیان در لشکر نصرانیان  
تا زند چون شیر ژریان برند سرها بیدرنگ

### ملا مزار بدوزئی

ملا مزار بدوزئی در اسپنجی پای در این خاکدان نہادہ و سن ولادتش بر ما مجهول مانده است. در ۱۹۳۹ م زندگی را بدرود گفت و در چتن ناحیہ شاهی واہ دہستان جت پت مدفون شد .

حضرت سلطان باہو ( ۱۰۳۸ ھ ق - ۱۱۰۱ ھ ق ) یکی از معروف ترین صوفیان پاکستان بودہ . ملا مزار از بلوچستان مسافرت کردہ چندین بار بدربار حضرت سلطان باہو در جہنگ ( پنجاب ) حاضر شد و بسلسلہ قادریہ منسلک شدہ از فیض باطنی بہرہ یاب گشت و چنان تحت تأثیر قرار گرفت کہ خود درویش صاحب حال و مشہور شد. در عالم کیف

۱ - رجوع شود بہ «حضرت سلطان باہو کے عقیدت مند» از سلطان الطاف علی چاپ «بلوچی

دنیا» مولتان فورہ ۱۹۷۱ م .

و مستی اندیشه‌های خودش را بفارسی و براهوئی می سرود. ارادت خود را نسبت به حضرت سلطان باهو چنین بیان می کند :

سلطان باهو پادشاه ایزد بداده سلطنت  
حق را ز خود بشناختی هر دو جهان انداختی  
وان شاه میران غوث<sup>۱</sup> حق امداد کرده منزلت  
باهو محبت ساختی در شور<sup>۲</sup> گشته مسکنت  
نور است احمد مصطفی بر نفس خود کردی عطا  
در سینه اش هر دم صفا آن بلبلی آن گلشن  
درگاه اعظم دستگیر سلطان<sup>۳</sup> باهو شد وزیر  
بر عارفان سرتاج میر گریان هر یک بر درت  
درگاه تو سایل هزار گویند هر یک زار زار  
زیشان یکی عاصی مزار دستم بود بر دامن

### عبدالعلی آخوند زاده

عبدالعلی در ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) در خانوزی (پشین-کوئته) تولد یافت<sup>۴</sup> پدرش ملا عبدالخالق آخوند زاده و جدش ملا عبدالرحمن آخوند زاده بود. او از قبیله کا کر بوده و تحصیلات ابتدائی را پیش پدر خود گذراند چنانکه خودش می گوید.

«در کودکی پدرم فوت کرد من پیش عمویم ملا عبدالقادر آخوند زاده به تحصیل علم پرداختم ولی بعد از مدتی عبدالقادر به ترکستان رفت و من توصیه کردم که به قندهار رفته آنجا تحصیلات خود را به تکمیل برسانم».

در هر حال برای ادامه تحصیلات عازم قندهار شد و تا مدتی آن جا به تحصیل علم پرداخت ولی قبل از تکمیل تحصیلات خود به وطن مراجعت کرد. در همین اثنا دو عالم بزرگی که اصلاً اهل بوستان بودند یعنی مولوی محمد صدیق و مولوی دوست محمد از هندوستان به وطن مراجعت کردند و عده زیادی از شاگردان در حلقه تلمذ ایشان در آمدند. آخوند زاده عبدالعلی هم در زمره شاگردانش در آمد و بزودی فارغ التحصیل شد. استادان او استعداد و ذهانت او را ستایش می کردند. حافظ خان محمد نوشته است که باری درباره حافظه او سوال کردم - جواب دادند که «در ایام شباب چون امام سوره های طولانی قرآن را می خواند من آنها را فوری از بر می کردم» و بدین ترتیب قرآن مجید را کاملاً حفظ کرد.

۱ - میدنا عبدالقادر جیلانی.

۲ - شور کوت محل تولد سلطان باهو.

۳ - غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی.

۴ - علامه عبدالعلی از (حافظ خان محمد) مقاله چاپی در گلستان کوئته، زانویه ۱۹۵۷ م، ص ۱۲.

او بزبان های عربی و فارسی تسلط کاملی و پشتو زبان مادری او بود. دیوان او یادگار ایام شبابش است. بعد از چهل سالگی او بندرت شعری می گفت. علا به دیدن او از دور و نزدیک (قندهار و کابل و سند و هندوستان) می آمدند. و بدین ترتیب گفتگوی علمی همیشه ادامه داشت و نوایان و سرداران بلوچستان برای معالجه و برای حل مسائل پیچیده نزد او می آمدند.

در حدود ۱۳۴۹ هـ / ۱۹۳۰ م خان قلات وی را به منصب وزارت آموزش قاضی القضاة منصوب کرده. دو تا سه سال این وظایف را با حسن طریق انجام داد و سپس به علت احوال شخصی مستعفی گشته به کار طب و نگهداری اسلاک خود متوجه شد. بعد از ناخوشی یک سال در ۱۶ شوال ۱۳۶۴ هـ / ۱۹۴۴ م به عالم جاودانی شتافت.

کار عظیم علامه عبدالعلی اصلاح اجتهاد بود او رسوم بدو عادات قبیعه را طی سخنرانیها و مباحث مورد نکوهش قرار می داد و تا حدی در این منظور کامیاب شد.

ملا عبدالسلام مؤلف 'سوسن چمن' در دیوان خود نویسد:

خوشحال خان په تول تر توله ختک درونددی هم عبدالعلی په واره کاکری بس

یعنی خوشحال خان ختک (بلحاظ لیاقت و شجاعت و تدبر) از همه قوم ختک زیاد است و عبدالعلی برای همه کاکران کافی است. یعنی تا او زنده است برای کاکران هیچ جای نگرانی نیست.

ملا صالح محمد که ترجمه فارسی سوره یسین را بنظم آورده است. درباره عبدالعلی میگوید:

آخره زمانه سوه هر سوئے کری شاعری کامل یونه و ینم مکرینو عبدالعلی (پشتو)

۱ - عبدالسلام هم بفارسی میگوید:

شکایتها بر گستاخ از خادم نیازی نیست! چو همرازم فرا رفت ماجرا گویم همه با دل

خداوند از خود آگاهیم ده	فروغ عقل اکبر شاهیم ده
جهان تاریک و من سرگشته در خود	چراغ دل در این گمراهیم ده
فسون اهل عالم بس درازست	از این دستان زبان کوتاهیم ده

۱ - سوسن چمن (ملا عبدالسلام عشیزائی اچکزئی شالا باغ بلوچستان) چاپ دوم ۱۳۸۴ هـ ق ،

ص ۱۱۶ ، ۳۲۷ .



یعنی این قرب قیامت است که هر کس را نگاه کنید شاعری می کنند ولی کسی درین (صنف سخن) کامل نیست. بجز عبدالعلی).

مولوی قلندر مرحوم اچکزی می فرماید :

عبدالعلی مخلص عبدالسلام و عبدالله دانورے خوشه چین دی قلندریم و ایمرا (پشتو)

یعنی عبدالعلی عبدالسلام و عبدالله مردان کامل هستند و دیگران همه خوشه چین اند و این گفتم باند از قلندرانہ. حاجی مولوی عبدالقدوس در مثنوی زیر میگوید :

شیخ : ما عبدالعلی از خانزائی وصیتش این بود قرآن خوان زائی  
آنکه گریان از غم ایام بود آنکه نور دیده اش اسلام بود  
آنکه می دانست نورا از کهن آنکه می دانست انداز سخن

ادیب و فاضل معروف عصر حاضر آقای عبدالحی حبیبی می نویسد. «عبدالعلی بالیتین امتاد ادب پشتو بود. در اشعار او معانی لطیف و مضامین پخته هم می یابیم که نتیجه کاوش های یک فلسفی بلند پایه است». کتاب خانه مرحوم اخوند بزرگ و گران بها بود و در آن نوادر خطی هم بود. از این نوادر یک کتاب (پته خزانه) «خزانه پوشیده». هم بود که آنرا آقای عبدالحی حبیبی در کابل طبع کرد. او در ۱۳۳۰/۵/۱۹۱۱ م نوشتن یک لغت بزبان پشتورا آغاز کرد و ده عالم معاون و مددگار او بودند ولی این کار به پایه تکمیل نرسید!

در «بلوچستان» آمده است که عبدالعلی در شاعری شیرین بیانی کرد و جدت هم نمود او بر گردن ادبیات فارسی و پشتو حق دارد و شعرش باب نوین معرفت و عرفان الهی را باز میکند.

در پند و نصایح از حافظ و سعدی پیروی می کند. بدین سبب بر شعر او گمان شعر هر دو شاعران بزرگ مزبور می رود. چند بیت شعر فارسی او در زیر آورده میشود :

- ۱- علامه عبدالعلی تألیف حافظ خان محمد چاپ درگستان «کوئته ژانویه ۱۹۵۷ م ص ۱۳ تا ۱۶ متأسفانه باید گفت که ذخیره علمی اش را فروخته اند شماره مخصوص «اولس، پشتو» کوئته سال ۱۹۶۳ م ص ۳۵۹ تا ۳۶۷.
- ۲- «بلوچستان» ص ۵۵.

سیه زلفان برخسارت که چون شام است چون شام است  
می لعل لب ما را که بر کام است در کام است  
نگار و مطرب و ساقیست در بستان پرستان  
بهار و باد نو روزیست ایام است ایام است  
قرارم نیست آن ساعت نه آمیزد که برخیزد  
مرا از دست بی آرام آرام است آرام است  
اگر در دست تو دادست ما را دردی درد است  
ز سویت یک نظر ما را که انعام است انعام است  
که اشک عبدالعلی از دیده می ریزد چو می ریزد  
که از هجر پری پیکرنه اوهام است اسلام است

وای حریفان پس خدا را همدم جانی کجا است  
ای دلا با صبر خوکن شش جهت را درنگر  
غرق شد در بحر عصیان کشتی عبدالعلی  
شاه سلک زیب حسن نوع انسانی کجا است  
کام بخشا عادتی در عالم فانی کجا است  
تا ببینی باز ساحل لطف رحانی کجاست

ز وصال تو بشارت چو بشب شنیده باشم  
ز نظر گهت که آید سوی سینه راست تیرم  
دل عاشقان که دزد به نگاه چشم شوخش  
چو شکست رنگ شبنم که به پر تو جسالت  
بهوای رویت تو چو سحر دمیده باشم  
ز خیال ابروی تو چو کمان خمیده باشم  
به فراق اوست سینه چو کفن دریده باشم  
چو نظر کنی لگا را ز گلت پریده باشم

ایا دلبرا از جفا در گذر  
ندانی که سنگ اجل هر دمی  
ندانی که هر روز صد کاروان  
بیا شیوه جور و ظلم و ستم  
بده بسته لب و سبب ذفن  
بکن سوی ما از وفا یک نظر  
بریزند از چرخ بریک دگر  
بکوی اجل می نماید سفر  
مکن هیچ گه تانه بینی خطر  
ز عشق تو داریم ضعف جگر

۱- «شاخ گل» ص ۱۵.

۲- بلوچستان ص ۵۵.

مکن تا چوشیرین به وقت وفات ز فرهاد مانا که مای بی خبر  
بس ایام شد تا که عبدالعلی ز هجر تو نالد بشام و سحر

### عابد شاه

در غرب شهر کوئته است دهی بنام کرانی مرکز سادات چشتی مودودی است. ایشان بالعموم بنام سادات کرانی معروف اند. خانواده سادات مزبور از قرب میصد سال در این ناحیه زندگی می کنند. سید عابد شاه (متخلص به عابد) همچنین در ۱۸۸۸ م متولد شد.

نام پدرش کریم بخش بود که طبق تعلیم متداول آن زمان تحصیل علم و فضل کرده بود. او می خواست عابد شاه علم دین فرا گیرد ولی سن عابد شاه هنوز چهار سال بیشتر نبود که پدرش فوت کرد. سپس آقا سید عمر شاه که سردار سادات کرانی بود سرپرستی عابد شاه را بعهده گرفت. سردار عمر شاه هم علوم دین را تحصیل کرده بود. بدین علت تمام اعضای خانواده او بطریق مذهبی زندگی میکردند و به مطالعه کتب درسی و فارسی و تاریخ اسلامی علاقه خاصی داشتند و در این محیط عابد شاه زندگی را آغاز کرد و این نقوش بر دل و دماغ او تا آخر باقی ماند.

در اواخر سده نوزدهم میلادی در مدارس مذهبی برنامه ای رایج بود که عابد شاه آن را بطریق احسن پایان رسانید و تا مدتی در دبیرستانی نیز تحصیل کرد ولی طبعاً او به مشاغل آموزشی مایل بود مطالعه اردو کرد و در اثنای اردو هم تسلط خاصی پیدا کرد. در آن ایام انگلیسیان برای امور انتظامی از میان اهالی محل اشخاص با نفوذی را می خواستند و عابد شاه را در اداره شهرداری بسمت سردان استخدام کردند. یک سال بعد از آغاز جنگ عظیم اول جنید خان بلوچ در مقابل انگلیسها در نواحی مرز ایران در شهر خورش اعلام جهاد کرد و آن جنگ به جنگ خورش معروف است. رئیس لشکر انگلیسیان ژانرال دائر بود که به یک نفر معاون احتجاج داشت که به احوال اهالی محل وقوف کاملی داشته باشد و به

۱- شاخ گل «دیوان عبدالعلی» چاپ کوئته صفحات ۷۱-۸۰ یک پسر اخوند عبدالعلی بنام به عبدالحق زبور (۱۹۰۳ تا ۱۹۳۲ م) هم شاعر بود اینک یک بیت شعر او :  
ز فروغ روی خوبت چه رسد نگه ما را که هنوز چشم بسته به جهان جلوه زاریم  
۲- اینجانب از سید ظهور شاه (فرزند ارجمند عابد شاه) برای تهیه این اطلاعات اظهار سپاسگزاری می کنم.

زبانهای فارسی و بلوچی هم آشنا باشد. در موقع انتخاب چنین شخصی نظر او به سید عابد شاه افتاد و وی را از اداره شهربانی به اداره مالیات بعنوان نائب بخشدار منتقل کردند و بدین ترتیب تا پایان جنگ با سردار جنید خان ، عابد شاه با ژنرال دائر ماند. ولی بعد از آن بعنوان نائب بخشدار شروع بکار کرد. بعد از مدتی بخشدار شد و تا مقام «ای اے سی» هم ترقی کرد در ۱۹۳۸ م از خدمت باز نشسته شد. او تا مدتی هم قائم مقام پی-اے بود.

او برای کارهای دولتی به اردو مکاتبه می کرد ولی همیشه بمطالعه شعر قدیم فارسی می پرداخت. مولانا رومی را خیلی دوست داشت و مطالب مثنوی را هم خوب می دانست. در اوقات فرصت برای افراد خانواده خود تفسیر اشعار فارسی می کرد و در اثر مطالعه ادبیات فارسی بسرودن شعر تحریک شد و در نهاد او جذبه شاعری مانند آتش زیر خاکستر پنهان بود. او فارسی و اردو را وسیله اظهار اندیشه خود.

او برای آدمی احترام بسیار قائل بود گویند روزی یک مرد مفلس در شهر جت پت بریک مرغ سنگی پرتاب کرد ازان سنگ لامپ چراغ سبزی بشکست او را دستگیر کرده پیش عابد شاه بردند. عابد شاه از حیث قاضی شخص را پنجاه روپیه جریمه کرد آن شخص شروع کرد بگریه کردن ، معلوم شد او نمی تواند جریمه را پرداخت کند. عابد شاه این قدر متأثر گشت که پنجاه روپیه از خانه خود خواست و بجای او پرداخت کرد و رسید بدست او داد:

همچنین گویند رئیس خاکروبان گاهی در پشین برای دیدن او می رفت عابد شاه بار وی خندان با او ملاقات می کرد و با چای وغیره پذیرائی می کرد و یک پیاله رنگی قشنگ برای آن شخص مخصوص کرده بود .

دیگر اینک چون اغلب در محافل فقرا و مساکین دیده میشد روزی یکی از خویشاوندان او به او گفت که نشست و برخاست او با چنان اشخاص از خوب نیست. او جواب داد که اینها کسانی هستند که بعد از فوت من جنازه مرا بگورستان خواهند برد ، پس چرا از آنها بگریزم ؟ :

داستان دیگر اینکه روزی یک «نواب» ثروتمندی آمد و گفت یک از خویشاوندان من در دادگاه تو محاکمه می شود ، نظر لطف بفرمائید. گفت اگر واقعاً ارتکاب جنایتی کرده است آزاد کردن او مشکل است والا حاجت سفارش نیست. بعد از باز نشستگی او از دولت والی قلات که نسبت باو لطف خاصی داشت به او پیشنهاد خدمتی کرد ، فرمود شاعری قصیده ای سروده و نزد پادشاهی برد پادشاه امر فرمود بطور جایزه بیست اشرفی باو بدهند . شاعر

رنجیدہ شد پادشاہ خیال کرد کہ شاید جایزہ کم است و فرمود تا پنجاہ اشرفی باو بدهند ولی شاعر بیشتر آزرده رنجیدہ خاطر شد۔ پادشاہ امر فرمود تا یکصد اشرفی باو بدهند شاعر آزرده تر گشت۔ پادشاہ برہم گشت کہ چطور برای یک قصیدہ عادی صد اشرفی را ہم قبول نمی کند، شاعر جواب داد شاہ درست خیال کردہ اید۔ این قصیدہ واقعا از حیث شعر یک قصیدہ معمولی است و برای این پنج اشرفی می خواہم و آن ہم برای این می خواہم تا بہ پیر زنی بدهم۔ پادشاہ گفت ولی چرا بہ او یکصد اشرفی نمی دہی۔ شاعر گفت باید بہ آدم آن قدر بدهند کہ بہ آن احتیاج دارد۔ اگر بیشتر از احتیاج دادہ شود انسان بد عادت میشود۔ بعد از بیان این واقعہ عابد شاہ گفت کہ ہر چہ می یابم برآن قانع ہستم و نمی خواہم با مقام وزارت یا با مقام دیگر عادت خود را خراب کنم۔ و این مصرعہا را خواند۔

من نمی دانم کہ رزقم از کجا پر می زند۔

او اکثر با یکی از دوستان خود بنام چودری برکت علی قلیان می کشید و دربارہ قلیان گفتہ است!

رونق بزم عیش قلیان است لذت نقل و شرب قلیان ست  
در ہمہ ہند، سند تا شملہ بہر مہمان تمام قلیان ست  
نام قلیان ززن و بچہ پیرس نزد شاہان تمام قلیان ست  
در تماکو الانجی انداز عابدا خوش بنوش قلیان ست

باری چودری موصوف گفت «کاش کہ الماسی گیر بیاورم و آن را بفروشم و یک نی قلیان قشنگ بسازم، عابد گفت نمرودہم چنین کردہ بود ولی انجامش چہ شد پس دوست عزیزم چنین چیزها را با عمل خود بساز و این شعر رازمزمہ کرد :

دنیا طلبیدیم و بہ مقصد نرسیدیم آیا چہ بود عاقبت این طلب ما ؟

طاس حمام این دنیای دون ہر زمان در دست ناپاکی دگر

گفتہ است :

جمشید کو سکندر گیتی ستان کجاست ؟ وان حشمت و جلال ملوک کیان کجاست ؟  
تاج و قبا و تخت فریدون و جام جم طبل سکندر و علم کاویان کجاست ؟

۱- گلزار عابد، ص ۱۱۱۔

۲- ایضاً، ص ۱۱۱۔

عابد شاه علاوه بر زبان فارسی و اردو در زبانهای پشتو و براهوی و سندی و سرائیکی و جتکی هم با کمال روانی سخن می گفت. در ایام جوانی یک مجموعه اشعار مختصر خود را بنام «گلزار عابد» طبع کرد که بر ۴۸ صفحه (۹ × ۱/۲ ۵ متن ۸ × ۱/۲ ۳) مشتمل است و به اهتمام مولانا حبیب الرحمن عثمانی در چاپ خانه قاسمی دیوبند طبع شد و روی صفحه اول این عبارت نوشته شده است. «سید عابد شاه عابد تحصیلدار کچاؤ ضلع (بخش) چاغی ملک بلوچستان ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۵ مطابق ۶ ذی قعد ۱۳۳۱.»

نوشم بهر این در یک زمانی که ماند بعد من از من نشانی»

تعداد اشعار در حدود هفت صد است که تقریباً سیصد بزبان اردو و پنج بیت در براهوی و بقیه فارسی است. آغاز گلزار عابد با حمد باری تعالی میشود :

ترا ذات پاک است ای کبریا ترا هست زبینه حمد و ثنا  
مباک بود نام تو است ای خدا که شانت بلند است ای کبریا

اینک چند بیت غزل که در صنعت سؤال و جواب است<sup>۲</sup> :

گفتم ای نازک بدن دیدم یکی گل از گلاب  
گفت جانی نیست گل این غنچه دهان منست  
گفتم ای نازک بدن در شب چه روشن همچو ماه  
گفت جانی راست گفتمی هر دو چشمان منست  
گفتم ای نازک بدن دیدم دو غنچه عنبری  
گفت جانی نیست عنبر هر دو زلفان منست  
گفتم ای نازک بدن در بوستان یک غلغل است  
گفت شیدا عابد است یا مرغ نالان منست

قصیده معروف رودکی را استقبال کرده میگوید :

دیده گریان روز و شب باید همی یاد یار دلستان آید همی  
عابد اخوش باش و از هجرش منال مرهمی زخم دلت مساید همی

۱- بشکریه عزیز محترم آقای طاهر خان.

۲- گلزار عابد ص ۲۰.

۳- ایضاً ص ۹.

۴- جانم.

۵- گلزار عابد ص ۳۴.

و استقبال شعری و فکری او از غزل معروف حافظ :

دختراند همه دور ز حکم مادر  
نیست الفت ز برادر به برادر هرگز  
دوستانرا چه کنی بین به تمام عالم  
پند حافظ تو شنیدی که برو نیکی کن

اندیشهٔ سعدی را در بیت زیر :

دانی که چون همی گذرانیم روزگار  
و فغانی را در این بیت :

که فتاد در فراق که نسوختی تماشش ؟  
چنین میآورد :

در فراق میمتن ، مجنون و حیران گشته ام  
خورده ام خنجر بدل اندر فراق ای صنم ؟  
من گلی بودم ، ولی از حسرت آن دلنواز  
طائر ام اندر قفس نالید و گفت ای عابد  
در استقبال از این غزل حافظ :

ای هدهد صبا بسبامی فرستمت  
میگوید :

ای بلبل از قضا به قضا می فرستمت  
عابد خموش باش و منال از بلای هجر  
دل سوخته ای دارد و میگوید :

طپش درون عابد اثرت بدل گذارد  
در شعر عابد شاه در سراپای محبوب ، واقعیت و «معامله بندی» می بینم و بدین

۱- گلزار عابد ۲۲-۲۳.

۲- ایضاً.

۳- ایضاً ص ۱۰.

۴- ایضاً ص ۳۳.

ترتیب میشود گفت که او به سبک سوم شعر فارسی یعنی به سبک با بافغانی «هندی» تعلق دارد. چند بیت از شعر او چنین است :

یک شب بیا محبوب من ای نازنین ای گلبدن  
 باران به بین از چشم من ای نازنین ای گلبدن'  
 گشتی چرا از من جدا دیدی کجا از من خطا  
 عفو بکن بهر خدا ای نازنین ای گلبدن  
 یکشب ترا مهان کنم تا جان و دل قربان کنم  
 جای تو در چشمانم ای نازنین ای گلبدن  
 من عابد دیوانه ام بر بوی تو مستانه ام  
 نی عاقل و فرزانه ام ای نازنین ای گلبدن

جنونم پخته تر گردد ز خام آهسته آهسته  
 معنبر گیسوان خود پریشان کرده ای گویا  
 هزاران مست و مجنونند، بدرگاهت همی رقصند  
 به گلگشت آن صنوبر را به اندازی عجب دیدم  
 بزاری اشکباری بین یکی عرضم شنو جانان  
 به خونبای و غمخواری از گلزارش گلی چیدی  
 ز دریا می کشد صیاد دام آهسته آهسته  
 بگشن می نهد صیاد دام آهسته آهسته  
 برای دیده گشن خرام آهسته آهسته  
 به گشن چیدنش شد مثل لام آهسته آهسته  
 مرا گردان یکی از خود غلام آهسته آهسته  
 رسیدی آخرش عابد بکام آهسته آهسته'

در بیابان فراق افتاده بود سالها  
 گفت عابد وصل خواهی صبر کن یک لحظه باش'

عابد شاه یک شعر بعنوان «تلاش شباب» هم سروده است که در ۱۹۳۳ م. در شهر سکهر به مناسبت افتتاح سد سکهر در یک محفل مشاعره آنرا خواند و مورد پسند و ستایش حضار قرار گرفت. در این شعر پیرزنی خمیده پشت را آورده است که چشمش ضعیف شده و با کمک عصا راه می رود. بر توده خاک چیزی می جوید و در جواب سؤال می گوید که عهد طفلی و جوانی خود را روی این توده های خاک گذرانیده ام و اکنون روزهای

- ۱- گلزار عابد ، ص ۲۲ .
- ۲- ایضاً ، ص ۳۱ .
- ۳- ایضاً ، ص ۱۹ .



شباب خود را تلاش می‌کنم. که شاید آن را پیدا کنم و بار دیگر بتوانم دنیا را جوان ببینم.

همچنین یک شعر طولانی او بعد از ۱۹۳۵ م در بیشتر روزنامه‌های اردو و یک بار در روزنامه انگلیسی سول ایند میلتری گزت با ترجمه انگلیسی چاپ شد. این شعر به مناسبت زلزله ای شدید میباشد و در آن شعر عابد شاه درباره دوری خلق از مذهب و فسق و فجور آنها سخن رانده است و اظهار افسوس می‌کند. تباهی زلزله و بیچارگی مردم را با پیرایه دردناکی بیان کرده است. او برای سرکشی از املاک خود در اوسته محمد رفته بود که دچار حمله قلبی شد. . . می‌خواست برای معالجه به کوئته برود و در ایستگاه اوسته محمد نشسته بود که باز دچار سکته قلبی شد و فوت کرد. جنازه او را از اوسته محمد به کوئته بردند و در قبرستان کانسی دفن کردند.

تاریخ وفاتش ۲۱ آوریل ۱۹۴۹ م است. او هم مانند غالب فکر می‌کرد که شعر او بعد از مرگ او شهرت خواهد یافت :

فرد است بلبلان همه با صد فغان و شور پرسند اینکه عابد شیرین زبان کجا است؟<sup>۱</sup>

اثر دیگر از سید عابد شاه «نماز به ترجمه منظوم فارسی»<sup>۲</sup> است که در سال ۱۹۱۴ م مطابق ۱۳۳۳ ق بچاپ رسیده است. این ترجمه به اهتمام چودری کرم داد در مطبع اسلام خیابان بروس (که اکنون آن را خیابان جناح می‌گویند) در کوئته چاپ شده است. مؤلف آن تحت عنوان «التاس» می‌نویسد : این نماز مترجم فارسی متبرک نافع عام است و اهل اسلام را به غیر او چاره نیست بعه دیگر چند وظائف و مباحث نعت و غیره بقلم نا بلد قلمبند کرده شد تا که هر مسلمان خوانده به مطلب رسند ، چرا که بر هر فرد از اهل اسلام لازم است که تمام ترجمه نماز بر او هویدا باشد. آنانکه خوانده به دعای نیک بنده را یاد کند :

نوشتم نسخه ای در زندگانی که ماند بعد از من یک نشانی

عده اشعار فارسی این ترجمه ۵۰۱ و اشعار اردو ۲۶ است و تعداد کل صفحات ۱۲ است. این ترجمه چنین آغاز می‌شود :

۱- گزار عابد ص ۱۱۰.

۲- با تشکر از دوست عزیز آقای سید ضیا الدین کلی لاجور گلستان.

انی و جهت و جهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین.

کنم نیت ای رب من ذوالجلال ز بهر عبادت توئی با کمال  
کنم رخ بدرگاه آن ذوالمنان که کرده است پیدا زمین آسمان  
نیم مشرک و کافر بی یقین منم مومن و مسلم پاک دین

الله اکبر

ز جمله بزرگ است ما را خدا به اوصاف خود هست کامل خدا

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام جهاندار مرسل رسل که در بخشش و رحم برتر ز کل

و پایان این کتابچه چنین است :

بگویم خدا حق ، محمد به حق نکیرین آیند اگر بر سرم

بدل جان غلام محمد شوم به هر دو جهان من اگر عابدم

برخی از ترجمه منظوم فارسی را در اینجا ثبت میشود تا خوانندگان محترم بتوانند به

پایه آن پی ببرند :

سوره فاتحه :

خدا راست زبنده حمد و ثنا که واحد بود لا شریک است بجا  
که رحمان بود هم نهایت رحیم بود رحمتش در دو عالم عظیم  
بود مالک روز حشر و جزا به عصیان دهد روز محشر سزا  
پرستش ترا میکنم ای خدا نگهدار ما را ز مکر و دغا  
مرا کن بلد بر رهی مستقیم ره راستم کن عطا ای کریم  
ره پاکبازان ایزد شناس که فضلت بر ایشان رسد بیقیاس  
نه ز آنها که کردی بر ایشان غضب و ز آن گمراهانم نگه دار رب  
دعای مرا کن قبول ای خدا جزت کیست او بشنود این دعا

درود شریف :

خدایا به احمد بود رحمت به آل محمد بود رحمت  
بزرگی و خوبی تر است ای خدا ترا هست زبند حمد و ثناء  
به محمد و آل اش خدایا تمام فرستاده بودی چه برکت مدام  
خلیل الله و آل او را تمام فرستاد بودی چه برکت مدام

این ترجمه منظوم بزبانی روان و سلیس است. سید عابد شاه سعی نموده ترجمه نماز چنین باشد که خواننده آشنائی عمیق با روح عبارات عربی پیدا بکند و قلب تیره را از انوار باری تعالی و نور محمدی منور و تابان بسازد.

## صالح

نامش محمد صالح الشاکر تخلصش «صالح» و گاهی شاکر یا «صالح شاکر» هم تخلص میکرد خود می گوید:

با رب از تعظیم یسین صالح مسکین به بخش در طریق معرفت چشم حقیقت بین به بخش  
شاکر که این دعا طلبد از خدای خویش آمین برآن بود ز گروه صبوحيان  
صالح شاکر به تقلیل بضاعت بین که باز می نماید از دل فرقان به خلق عام راز

صالح به زبانهای فارسی و عربی مهارت تمام داشت و در شعر و ادب مقام برجسته ای را دارا و مورد تکریم اهل ذوق و علم بوده است. از حالات زندگی او وقوف کامل نداریم، تنها یک اثر قابل ذکر بدست ما رسیده است بعنوان «النور المبین والدر الثمین» این تفسیر منظوم سوره یسین است که صالح حسب الایماء جناب عالیجاه سردار بهادر نواب صاحب امیر حبیب الله خان<sup>۲</sup> والی ریاست خاران بلوچستان بحیطة تحریر در آورده است و در مطبع اسلامیہ ستم پریس لاهور چاپ گردیده است.

این تفسیر منظوم سوره یسین بروز هفدهم شهر رجب المرجب از شهرور سنه یکهزار و سیصد و چهل و چهار هجری اختتام پذیرفت. صالح میگوید:

گر ز سال نظم این درها همی خواهی تعین هجده افزوده کن بر شاکر و در ثمین  
صوم تاسع روز جمعه در گذشته ربع روز بود کامددر کمال این نظمهای دلفروز

محتوی بر ۲۴ صفحه است. عده شعر تفسیر منظوم ۲۳۱ و ۷۱ شعر مخمس در نعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و ۴۲ شعر قصیده درباره امیر حبیب الله

۱- با تشکر از دوست گرامی آقای سید ضیاء الدین کلی لا جور گلستان.  
۲- سخنی مزاج بهادر نواب ذوالاقبال امیر والی خاران امیر حبیب الله  
(النور المبین والدر الثمین ص ۱۹).

خان میباشد. اینک منتخباتی از تفسیر منظوم صالح آورده میشود :

یعنی ای خیر البشر ای سید انسان و جان ای درون سینه ات اسرار ربانی نهان  
بر دلت می آورد انوار وحی من ظهور برفشان بر جمله عالم از همان انوار نور  
خواستم کاین منزل خاکی بتو گلشن کنم ظلمت آباد زمین از شمع تو روشن کنم  
و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین

بر کتاب پر ز حکمت ها مرا سوگند باد آنکه رمزی زان بود در کهیص  
اینکه هستی ای محمد از گروه مرسلین لیک ممتازی بوصف رحمة للعالمین  
پس مکن درکار تبلیغ و رسالت شک و ریب خوان همه عالم بسوی گلشن ایمان غیب  
علی صراط مستقیم

اینکه دادم مر شما را وان طریق اصطفاست سوی جنت سوی رحمت مسلک اهل صفاست  
هر که او زاین راه روی خود سوی دیگر نمود گشت سرگردان و حیوان ، در جهنم اوفتاد

قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون و ما علینا الا البلاغ المبین .

آن رسولان گفت رب ما علیم است و بصیر اینکه ما مرسلو بهرتان بشیر و هم نذیر  
ما ادا پیغام کردم نیست بر قاصد جزاین باز داند با شما الله رب العالمین

سبحان الذی خلق الأزواج کلها مما تنبت الأرض و من انفهم و مما یعلمون

پاکی است از شرکت و عیب آن خدای پاک را  
آنکه داده مختلف السوان نبات خاک را  
نوع انسان نیز از یک مادر و از یک پدر  
گاه انشی در شکم می پروراند گاه نر  
نیز دیگر عالمی کز چشم انسان غایب است  
قدرت ما بهر ایشان همچو نوعی کاتب است

سلام قولاً من رب رحیم

زان همه شیرین و خوشتر آن سلام خوش بیان کاید ایشان راز نزد کردگار مهربان  
این سلام جنت و حوران ز دل پیرون کند جمله را از جام عشق کبریا مجنون کند

فسبحان الذی بیده ملکوت کل شی و الیه ترجعون

پاکی است ان بر کمالی راز هر نقصان و عیب  
آنکه تحت الحکم و مقدورش همه مشهود و غیب  
باز سویش باز گشت ما همه یوم الحساب  
اولیای خویش را روزی کند حسن الحساب  
تا به اینجا ختم شد تفسیر یسین و السلام  
صالح بیچاره را ده بر سعادت اختتام

ارزش و اهمیت این تفسیر منظوم خیلی زیاد است. صالح تنها کسی است در میان شعرای فارسی گوی بلوچستان که این کار نیک را بنیان رسانیده است. اشعارش روان و توانا و خوبست و لطف بیانش را همه اهل ادب می پسندند و می ستایند. ربط معنی و لفظش کاملاً مشهود است. صالح سعی نموده است که از تفسیر منظوم خودش توشه آخرت بدست خود بیاورد چنانکه خودش می نگارد :

چشم را بر پشت پا میدارم از شرم گناه در قیامت کن تو یسین را برایم عذر خواه

### ملا ولی محمد پنجگوری

ملا ولی محمد پسر ملا غلام محمد ملازئی در قریه تسپ (مکران) یکی از ثروتمندان آن اهالی بود خودش میگوید :

مصنف شد بلادش ملک پنجگور به نسب ملازئی گردیده مشهور

در عالم شباب در یکی از شهرهای مکران ایران که دزک باشد مغازه ای باز کرد و به تجارت و بازرگانی پرداخت و بیشتر اوقات عمر خود را آنجا به سر برد. این زمانی بود که امیر دوست محمد خان بازار جنگ و زبرد را گرم کرده بود و هدفش این بود که از یک طرف از انگلیسها و از طرف دیگر از مکران ایران خلاصی یابد. بالآخره در همین کوشش و سعی جان را بجان آفرین سپرد. ملا ولی محمد از این جنگهای آزادی او خیلی تحت تأثیر قرار گرفت و بسرودن مثنوی درباره رزمهای او آغاز کرد. میگوید :

دلیم بر داستانی میل کرده خیالم هر طرف را سیر کرده  
به هند و سند و سیوا ملک خاران شده فکرم ز مکران تا خراسان

در این اطراف من هر چند دیدم      نه اوصافی کسی از کس شنیدم  
 همه ملک بلوچستان تمامی      نشد پیدا نشان مرد نامی  
 نگفتم داستانس از شنیدن      مگر در عهد چشم خویش دیدن  
 به بهرام خان چو فرزندی ندیدم      بنامش داستانی نو کشیدم  
 در جای دیگر سبب تألیف مثنوی و محبت و اخلاص خود را نسبت به بهرام خان  
 ثانی اینطور ابراز میدارد :

چو با بهرام بودم دوست باری      ادا کردم حق خدمت گذاری  
 حکایات دگر در نظم جویم      بچشم خویش دیدم آنچه گویم  
 در ایام پیری به تسپ بر گشت و بروایت میر صادق ملازئی (بردار کوچک میر  
 عبد الرحمن خان ملازئی) که ملا ولی محمد را در ایام کودکی دیده بود ، ملا ولی محمد از  
 چشم محروم بود ولی مزاجش شگفته و تازه بود و عشق به شعر و سخن داشت .  
 یک نسخه خطی مثنوی بهرام خان ثانی بتوسط میر صادق ملازئی بدست آمده که مشتمل بر  
 ۱۲۳ صفحه می باشد و تعداد ابیاتش ۱۵۸۰ بیت است از آغاز مثنوی تقریباً ۸ صفحه  
 پاره و گم شده و گوشه ای از بالای صفحه ۹ هم پاره و گم شده است و همچنین مصراع  
 دوم دو شعر در صفحه ۹ و مصراع اول شعر صفحه ۱۰ نیز پاره شده است . در این نسخه  
 غیر از اصلاح عبارات گاهی اضافه اشعار هم دیده میشود . خود شاعر درباره تعداد اشعار  
 مثنوی می گوید :

چو این نامه به آخر ختم کردم      تمام ابیات یک یک بر شمردم  
 هزار و شش صد و پنجاه و ده بند      صفات و داستانی جنگ یا بسند  
 بنا بر این تعداد کل اشعار این مثنوی ۱۶۶۰ بوده است! نیز کلمه «ده» را خط زده  
 و دو شده است یعنی تعداد اشعار این مثنوی ۱۶۵۲ بیت می باشد ولی از روی نسخه ای  
 که پیش ما است تعداد کل اشعار ۱۵۸۰ بیت است . شاعر به تاریخ اختتام این مثنوی چنین  
 اشاره کرده است :

بوقت ختم نامه هجرت آمد      هزار و سه صد و چهل و شش آمد  
 در پایان نسخه این عبارت آمده است : تمت شد کتاب . . . . . بهرام ثانی و میر  
 دوست محمد خان . . . . . در ۱۳۴۶ ه مطابق سنه عیسوی ۱۹۴۸ « و زین آن این  
 عبارت آمده است :

تاریخ تألیفش مورخه ۱۰ محرم ۱۳۴۶ ه است .

ملا ولی محمد در ۱۹۴۹ میلادی زندگی را بدرود گفت. مثنوی غیر از عنوان ابتدائیه شائزده عنوان ضمنی نیز دارد. از اینقرار :

۱- آغاز داستان در صفت جوانمردی میر علی محمد و میر بهرام خان و گرفتن شهر نائور از میر عبدالله خان و پناه بردن میر عبدالله به سر سرو از نوروز خان حاکم خاران و لشکر کشیدن او بچنگ میر بهرام خان.

۲- لشکر کشیدن میر بهرام خان از شستون (شش ستون) و آگاهی یافتن میر شیردل خان و لشکر کشیدن او و جنگ ایشان در میان سر جود دزک.

۳- داستان جنگ سردار میر بهرام خان و نوروز خان.

۴- امداد طلبیدن میر عبدالله خان از شهزاده مکران و آمدن شهزاده هاشم خان برای کمک عبدالله جان و جنگ او همراه میر بهرام خان در شش ستون. آغاز این داستان چنین است.

سخن آرای بلاد ملک پنجگور درباره داستانی کن تو مشهور  
مصنف نظم آرائی نمودی بگفتی آنچه بچشم خویش دیدی

۵- داستان لشکر کشیدن میر بهرام خان و فتح کردن قلعه بهمپور از غجر.

۶- داستان روانه کردن میر امین خان برای تاراج کردن کیچ و شهادت میر امین خان در جنگ.

۷- داستان لشکر کشیدن میر بهرام خان برای گرفتن انتقام خون میر امین خان و جنگ کردن در کیچ و تاراج نمودن فتح یافتن در آن جنگ.

۸- در حمد تبارک و تعالی و نعت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم مثلاً :

ستایش می سزد بر ایزد پاک که برتر باشد او از وهم و ادراک

چو پیوسته فلک اندر فلک گشت بدگرش در فلک فزاز ملک گشت

کواکب ماه با خورشید انور به سقف آسمانی گشت زیور

به نقش نقش بندان گشته حیران خرد مندان ز صنعش دل پریشان

میرا ذات یزدان از چه و چون صفاتش لایزال وحی بی چون

ابد شاهیش بر شاهان شهنشاه نبی را داده او این تاج و دستگاہ

ز اکرامش دو عالم گشت پیدا که وصفش گشته در قرآن هویدا

ز یزدان وصف او مشهور گشته جهان از برکتش معمور گشته  
 دعای عرض حاجاتی بگویم شود گر مستجاب این آرزویم  
 چو وقت تنگی مکررات آید مدد کن جان به آسانی بر آید  
 به محشر گرمی بازار آید ز رحمت سایه ای بر سرفزاید

۹- داستان جنگ کردن امیر دوست محمد خان همراه میر مدد خان و گرفتن جالک  
 را از میر مدد خان. اشعار ابتدائی آن بقرار زیر است :

ثنا بر ذات پاک کردگار است که او را پادشاهی برقرار است  
 به مخلوق جهان روزی دهنده رونده هم خزنده هم چرنده  
 گدا را پادشاهی بخش دارد به شاهان که گدائی را شارد

۱۰- در نصیحت و دعا گوئی و شرح حالات (احوال).

۱۱- جنگ کردن میر چراغ خان و گرفتن قلعه سرکوه را از کولوا . . . . . میر  
 دوست محمد خان آمدن از بهمپور و صلح نمودن همراه میر چراغ خان.

۱۲- لشکر کشیدن میر دوست محمد خان برای جنگ میر غلام محمد و کشته شدن  
 میر غلام محمد ، و گرفتن شهر شهک و کاهن . . . . .

۱۳- اندر نصیحت و یاد حاکمان گذشته و غیره .

۱۴- داستان گرفتن و کشتن امیر دوست محمد خان و برادرش.

۱۵- در نصیحت فرزند.

۱۶- در وصف میر دوست محمد خان.

پس از این شانزده عنوان ضمنی است که بموضوع مثنوی پی میبریم. و چون شاعر  
 بروایت میر صادق ملازئی در اثر ضعف پیری نابینا شده بود حدس می زنیم که کتابت این  
 نسخه بدست خود مصنف نیست و گمان می رود که شاعر اشعار خود را باز گو کرده و کسی  
 دیگر آنرا نوشته است. چون در بعضی موارد غلطیهای بچشم میخورد که اصلاح نشده است  
 و بعضی مصراع ها خارج از بحر و وزن گشته است. دلیل دیگر هم اینکه در بیشتر اشعار  
 بجای پ ، ف ، بجای س ، ص ، و بجای ه ، ح نوشته شده است. ولی این گونه اشتباهات از  
 شخصی مانند ملا ولی محمد بعید است.

نمونه ای از قدرت شعر او :



چو شب تاریک گشته روز انور      به شب طیران چراغ جلوہ آور  
شب ثالث شد از بہرام سہمیز      چو شیری در شکار آور بر انگیز  
ہجوم آور شدہ ایرانیان را      شکستہ دل شد آن مکرانیان را  
نہ من از بہر دنیا نامہ گفتم      کہ بہر حب مردان دژ بہ سہتم  
بگردد دژ نادر گرد بازار      کجا مردی بود او را خریدار  
چو با بہرام بودم دوست داری      ادا کردم حق خدمت گذاری

گذشتہ از ارزش و اہمیت تاریخی و لسانی این مثنوی این ہم کافیت بگویم کہ آن را شاعری چون ملا ولی محمد کہ نسبت خاصی بہ پنجگور دارد سرودہ است. سبک ملا ولی محمد روان و سادہ است. چنین نسبت بہ پنجگور سر آمد مثنوی گویان، نظامی گنجری اظہار عقیدت می کند.

ولی از برکت صاحب نظامی      بود در نظم گوئی شاد کامی

### حنفی

سید غلام حیدر شاہ متخلص بہ حنفی پسر سید زمان شاہ بود. و در تیری (مستونگ قلات) سکونت داشت. پدرش عارفی بزرگ و مشہور از سادات طریقت چشتیہ بود و جدش سید محمد شریف در دربار قلات نفوذ بسیار داشت و در بین مردم ہم محبوبیت خاص.

سید غلام حیدر در ۱۸۶۹ م در تیری متولد شد و والدین او شادمانی بسیار کردند زیرا کہ اولین فرزند ذکور آنها بود. در آن زمان در آن ناحیہ ہیچ دبیرستان یا دانشکدہ انگلیسی نبود و بنا بر این غلام حیدر علوم مذہبی را تحصیل کرد. در عربی و فارسی استعداد وافر داشت. پس از وفات پدرش (در ۲۰ ژانویہ ۱۹۱۷ م) رئیس خانوادہ سادات شد و عضو «جرگہ» ہم منصوب گشت. او برای ایفای حقوق فقرا خیلی تلاش می کرد. عوام و خواص و امرا و سرداران در خدمتش بودند. در صحبت حاضر گو و در جواب ہشیار بود. از شیرین بیانی خود دیگران را برخوردار می کرد. او زبانہای اردو و انگلیسی را در مدرسہ تحصیل نکرده بود ولی بہ ہر دو زبان سخن می کرد و نوشتن و خواندن اردو را ہم بلد بود و غیر از این پشتو و بلوچی و سنندی و براهوی و پنجابی را ہم تا اندازہ ای میدانست - در سن بیست و دو سالگی شعر گفتن را آغاز کرد و بہ موسیقی ہم علاقہ داشت و آواز او بقدری سوز و اثر داشت کہ سامعین تحت تأثیر قرار می گرفتند. اکثر روز ہای جمعہ در مسجد حضور رسالت مآب صلعم نعت بہ آواز بلند می خواند کہ

روی حضار اثر بسیار می گذاشت. غیر از فارسی در پشتو هم افکار خود را بیان می نمود. او ندیم میر محمد اعظم خان بود و اکثر مورد انعام و اکرام او قرار می گرفت. اشعار حنفی را می شنید و آنها را می پسندید حنفی در یک تالار موزه ای درست کرده بود که در زلزله ۱۹۳۵ م خراب شد.

در ۱۹۳۸ م پسرش سید غلام مصطفی شاه در عنفوان شباب درگذشت، از این حادثه بی اندازه افسرده شد و اکثر در یاد الهی مشغول بود. مانند اجداد خود زمستان را در سبی و دادر و تابستان را در تیری بسر می برد و بالآخری در سبی روز جمعه ۲۰ آوریل ۱۹۵۱ میلادی مطابق ۱۳ رجب المرجب ۱۳۷۰ هجری در ساعت سه عصر داعی اجل را لبیک گفت و در همان شهر مدفون شد. همسرش و یک پسر (سید غلام علی شاه مسافر) و یک دختر او هنوز هستند. نام دیوانش «گلدسته حنفی» است که در صفحه اول آن این عبارت آمده است: «تصنیف غلام حیدر خلف الرشید سید محمد زمان شاه مکنه تیری علاقه (ناصیه) مستونگ ضلع (بخش) قلات بتاریخ هفتم شهر ذوالحجه ۱۳۳۴ هـ (۱۹۱۵ م) مجموع گردیده زیب تحریر یافت».

در صفحه دوم مسبب جمع آوری این دیوان را چنین بیان کرده است: «عمر عزیز بکمی صرف لهو و لعب گردیده و هیچ کاری از دست این عاجز بوقوع نیانجامید که باعث نجات ابدی باشد. پس بخاطر رسید که بطور نظم در مناجات و نعت سیدالسادات و دیگر صاحب کلمات چیزی گفته شود تا راه نجاتی حاصل آید. چونکه در زمانه نیز شغل داشتم و نیز از امورات ضروری بود، از من باعث چیزی دیگر تصنیف هم کرده شد. تا بعد ازین حقیر یادگاری ماند».

«گلدسته حنفی» خطی - قطع ۱۳ × ۱/۲ ۸ متن ۱۱ × ۱/۲ ۶) که در آغاز نه صفحه قبل از اصل نسخه آن و ۵۷ صفحه در آن با خط درشت و جوهر آبی چند شعر حنفی نوشته شده است.

و همچنین بعضی یاد داشتهای ربیع و شریف و باغ انگور تیری را شامل است و در آخر امضاء حنفی دارد دیوان حنفی با این اشعار آغاز می شود:

نالم ز غم بدرگهت ای کرد گار پاک آب نداتم بدو چشم و دلست چاک  
عمر عزیز صرف شد اندر هوای نفس از فعل زشت باد بکف بر سر است خاک

۱- نگارنده از آقای سید غلام علی شاه مسافر اظهار تشکر می کند .

۲- گلدسته حنفی خطی ، ص ۲ .

هم چون رباب دست بسر چشم شرمناک  
نی دسترس بدین و نه درد است فهم ناک  
هم در زمانه گشته ام از بدسگان هلاک  
آه و فغان و ناله گذشته است ز افلاک  
از لطف کن نگاہ و شنو آه سوز ناک  
آئیم در حضور بمیدان سہمناک  
یاور شود چو لطف تو او را بود چہ باک

شد تیرہ روی نامہ ام و مانده شد ملک  
نی صبر در دلست و فی طاقت بدل  
دیورجم تیغ بدست است در پیہم  
ہر لحظہ جور میرسد از کجروی دہر  
چون مرغ بند ، در قفسم می تپد دلم  
با حالتی تباہ و چون موی روسیہ  
سائل بدرگہ تو برہنہ سر حنفی  
چند بیت شعر در نعت رسول .

پرتو خوبی رخسار تو سبحان اللہ  
ہمہ گویند بیدار تو سبحان اللہ  
وای بر دیدہ بیدار تو سبحان اللہ  
کردن معجزہ اظہار تو سبحان اللہ  
گفت زاین دیدہ خونبار تو سبحان اللہ  
خواند از شوق بدربار تو سبحان اللہ

سید الامع انوار تو سبحان اللہ  
تاج لولاک بسر کردہ ای ختم رسل !  
از غم غفات امت نبدم خواب شبی  
زیر انگشت ابو جہل حجر گشت گواہ  
چون شب ہجرت تو در گریہ مرادید فلک  
حنفی چون بوصال تو مشرف گردد

این بیت از یک نعت بی نقطہ است :

محو کردم سردہم در راہ اسم احمد

آہ سردم کار گر گردد رسد ما را صدا

نعت سرور عالم در جواب صد سلام سعدی :

السلام ای منزلت بام فلک  
السلام دربان تو روح الامین  
السلام از نور تو کشف الدجی  
السلام ای فخر جمہ امتان  
ہر زمان در سینہ دارد درد نو

السلام ای محرم اسرار حق  
السلام ای کوی تو خلد برین  
السلام از ہمتت بلغ العلی  
السلام پیغمبر آخر زمان  
سیدا فریاد حنفی را شنو

ذکر چار یار نبی را چنین آورده است :

سرنگون گشتم و از لطف ز خاکم بردار

یک شفیع باشد و من پیش تو آوردم چہار

۱- گلستانہ حنفی خطی ، ص ۲۰

۲- ایضاً ، ص ۲۰۰

۳- ایضاً ، ص ۴۵

بیت معروف نظامی گنجوی است :

هست کلید در گنج حکیم بسم الله الرحمن الرحيم

و حنفی می گوید :

به بسم الله هم تعریف خوانم ز بسم الله همه تصنیف دانم<sup>۱</sup>

این ابیات از قطعه تاریخ وفات جنت مکان خلد آشیان مرحوم شیخ الاسلام نور الله مرقدہ است. در این قطعه جالب این است که حتی ابلیس را هم غمگین بیان کرده است چون او در گمراه کردن شیخ الاسلام کامران و موفق نشد. اضطراب و افسردگی ابلیس علیه اللعنه باین سبب است که شیخ الاسلام با دولت ایمان از این جهان رفت :

فغان ز چرخ کهن حیلہ ساز و مکر فروش  
سحر ز بستر آرامگہ شدم بیدار  
چنان بلند نمود است ناله ماتم  
بگفتمش کہ چه فریاد و شور و واویلاست  
کہ ناگهان ز کنارم دگر فغان برخاست  
در این میانه تحیر بہرہ از حالم  
بہ رمزگفتمش ای دیو این چه بیتابی است  
امید بود کہ کامی کشم ز شیخ اسلام  
بیک زمان ز امیدش شدم بنومیدی  
چو این نوید شنیدم شدم بسی مسرور  
شہار سال وفات از معلمش جستم  
کہ ہر زمان زی کین بود علم پرورش<sup>۲</sup>  
چہ دیدمش کہ بافسوس و نالہ هست و خروش  
کہ از شنیدن فریاد او جہان در جوش  
کہ من ز ہیبت غوغای تو شدم مدهوش  
چہ بنگرم کہ از ابلیس نالہ است خروش  
کہ ابن خبیث چرا با غمست ہم آغوش  
بگفت حالت ناکامی ام شنو در گوش  
بیباغ خلد ز من ناگهان بشد روپوش  
ازان ز نالہ زیانم نمی شود خاموش  
ولی ز حسرت کم عمریش دلم در جوش  
دلش غمین شد و گفتا کہ حنفیا خاموش  
(۱۳۳۴)

در استقبال حافظ یک غزل سروده است کہ در آن احوال و اوضاع زمان خود را بیان کرده است :

ای فلک شور جہان را چہ قدر می بینم  
کہ شہی راز سر تخت بتا بوت آری  
گلشن باغ حیا باد خزان کردہ تباہ  
روز و شب دور زمان زیر و زبر می بینم<sup>۳</sup>  
کہ گدارا بہ بسی حشمت و فرمی بینم  
در جہان نخل خصومت بہ ثمر می بینم

۱ - گلاستہ حنفی (خطی) ، ص ۴۹ .

۲ - ایضاً

۳ - ایضاً

خاندانان و عزیزان ز عداوت با ہم  
 نازنینان که در این دهر به زینت بودند  
 اهل کفار در آفاق ترقی کردند  
 قوم اسلام ز کم طاقتی خود نالان  
 هر که میلی بجهان کرد ز حسرت آخر  
 حنفیا حافظ شیراز به مولا خوش گفت  
 خوار و بد حال هم از الفت ز می بینم  
 نوحه گو بهر کوچه و در می بینم  
 همه را صاحب اقبال و هنر می بینم  
 این فلک بسته به هر ظلم کمر می بینم  
 دیده، خون بجزگر خاک به سر می بینم  
 این چه شوریست که در دور قمر می بینم

حنفی در استقبال یک شاعر معروف کوئته قلات مرزا احمد علی گفته است:

ترک من تاج افسری دارد	فخر بر ماه و مشتری دارد
در جهان هر چه خوب رویانند	بر سر جمله مهتری دارد
همه چون هاله گرد ماه رخس	مسطر از خط عنبری دارد
حور و غلمان بوصف خال و خط	کی بجالی به همسری دارد؟
صفا این دو چشم خونخوارت	سوی جلاد رهبری دارد
کن حذر از رقیب بد کردار	رسم و عادات آذری دارد
حنفیا گفت در فشان احمد	بت من عزم دلبری دارد

حنفی مخمسات متعددی در جواب غزلهای شعرای دیگر گفته است یک مخمس او درباره این آیه قرآن است که پنج بار این را تکرار کرده است که لا تقنطو من رحمة الله انه هو الغفور.

همچنین از بعضی غزلهای حافظ استقبال کرده است. یک بند مخمس او بقرار زیر است:

بسته میان بکینه این چرخ پی مدار  
 فریاد و ناله من بشنو دمی نگارا  
 هر لحظه می فزاید اندوه و درد ما را  
 «دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را  
 در دا که راز پنهان خواهد شد آشکارا»

پندی بیک دوست درباره حقائق عشق:

گر بزدلی به منزل مقصود کی رسی  
 ناز و ادا و غمزه بود رسم مهوشان  
 چون شیر شرزه باش نباید گریستن  
 هر لحظه بر کرشمه نباید گریستن

۱ - گلدسته حنفی (خطی) ، ص ۱۶۰

۲ تا ۳ - ایضاً ، ص ۱۹ - ۲۸ - ۳۶

بیمار عشق را بود از خون دل غذا  
حنفیا به یار وفادار شو بدان !  
بردوش بار درد نباید گریستن  
بر نان هر گدائی نباید گریستن  
در فراق می گوید :

در این شک نیست فرقت هست ناری  
همی خون گریه دلها خشک گردد  
تحمل را بسوزد همچو خاری  
چو ناف آهوان هم مشک گردد  
در باره قائد اعظم محمد جناح مؤسس پاکستان گفته است :

قائد اعظم سلامت با کرامت با ظفر  
بار الهی تا که دور این زمان دارد بقا  
سرفرازی باشدش با ابا ابصد ناز و نعم  
دوستانش شادمان و چشم اعداء پر زخم  
خواهمش از لطف حق اندر ترقی دم بدم  
رکن اعظم خوانمش شمس منوریا که لیگ  
در وفات قائد اعظم گفته است :

در جهان بود قائد اعظم  
تا جهان است اسم وی زنده  
در بقا گشت مرحبا اندوز  
گر نهان شد ز چشم ما امروز

و اینکه در رباعی دیگر از او :

دلم از هجر آن مه پاره گشته  
ز خوتریزی هر ساعت دو چشم  
ز جمله چاره ها بی چاره گشته  
دو صد سوراخ چون فواره گشته

دی به بستان جهان دیدم عجب هندوئی  
گفتمش من صنایع نقد نثارت چه بود  
رخ چو خورشید جهانتاب و سنبل بوئی  
چین بر ابروزده او گفت که در در موئی  
در غزلی ردیف یک دو سه چار و پنج و شش را با کمال مهارت آورده است :

قتل شده ز غمزه ات یک دو سه چار و پنج و شش  
زنده شده ز خنده ات یک دو سه چار و پنج و شش  
بسته دلم به سوی تو نعره زخم بکوی تو  
من به فدای روی تو یک دو سه چهار و پنج و شش

۱ - گلدسته حنفی (خطی) ، ص ۴۹ .

۲ تا ۳ - ایضاً ، ص ۵۶ - ۶۳ .

۴ تا ۵ - ایضاً ، ص ۱۳ ، ۶۳ .

۶ - این رباعی را در تقلید از قطعه معروف اسیر خسرو دهلوی سروده است .

ای حنفی مکن خروش بارالم بپر بدوش  
ساغر صبر را بنوش یک دوسه چهار و پنج و شش

و چند بیت غزل دیگری از او:

مصرع اول از حنفی و مصرع ثانی از شاهد است:

آنچنانم سوخت کز سوز درون دود آه من ثریا را گرفت  
بار الهی تابکی کارم چنین شش جهت از ناله ام غوغا گرفت

نیم بسمل شده از غمزه نازش خلقی گوهر گنج تمنا ، در یک دانه کیست؟  
گاه در صومعه منزل کند و گه در دیر از چه مذهب و چه ملت و ز بتخانه کیست؟  
آه سرد از دل پر درد کشیدم پیشش تا بداند به دل غمزده افسانه کیست؟  
گفت حنفی گذر از کثرت و وحدت بنگر بدانی که بود این چه و از خانه کیست؟

حنفی ، جان بده و ناله مکن از ستمش چند گوئی که فلک خوار و خرابم سازی؟  
شعر حنفی خیلی سلیس و روان و شیرین است و بعضی از افکار جدید را هم در بردارد.  
مثل سایر شعرای بلوچستان او هم به حمد و نعت علاقه بسیار داشت. او بجای ابهام ، افکار  
را با کمال صراحت و بدون تذبذب و تامل بیان می کرد.

### محمد یعقوب

محمد یعقوب بروز دوشنبه ۲۷ ذی الحجّه ۱۲۹۴ هـ / ۱۸۷۷ م در ده عبدالرحمن زی  
متولد شد<sup>۱</sup> از خانواده سید هاشمی حسینی شادیزی و پدرش قمرالدین عالم یک جید و عارف  
بزرگ صاحب حال بود. او هنوز چهار ساله بود که پدرش فوت کرد و چون به هفت  
سالگی رسید مادرش او را به مدرسه اسلامی فرستاد که در آن تا دوازده سالگی به تحصیل  
علم مشغول بود که بعد از ورود در آن مدرسه مادرش نیز فوت کرد ولی او کاملاً به تحصیل  
علم مشغول ماند و برای این مقصود وطن عزیز خود را هم ترک گفت. در یک غزل  
خود می گوید:

۱ تا ۲ - گلدسته حنفی (خطی) ، ص ۱۴ .

۳ - رجوع شود به مقاله اینجانب بعنوان مولانا محمد یعقوب بزبان پشتو که در مجله اولس ،  
کوئته شماره ژوئیه ۱۹۶۶ م چاپ شده است .

داغ بر دل بردم و چون از پشین بیرون شدم  
قندهار و کابل پیشاورم غم یار کرد

و چند بیت دیگر این غزل چنین است :

خسرو خوبان که آمد این دلم فریاد کرد  
مال و ملک و خان و مانش جمله را برباد کرد  
در حریم عارضش بنشسته اند خورد و کلان  
کعبه و بتخانه را هر دو بهم آباد کرد  
دلبرم از دست رفت و چونکه رفتم از وطن  
در سفر نفع خلائق نقص من بنیاد کرد

در جای دیگر نیز «بار غم» را ذکر کرده است :

بار غم را بر دل غمگین من پر تافته است کی خلاصی را بیام از گریزان در طلب؟

تا مدتی در محبت بزرگان دین و علمای کرام بود و از صحبت آنان در علوم باطنی و علوم ظاهری مستفیض گشت. در مدرسه نعلانیه دهلی پیش مولانا هر دل قندهاری کتب منتهی را دوباره خواند و از صحبت شیخ الہند حضرت مولانا محمود الحسن هم مستفید گشت. شیخ الاسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی همعصر و هم مکتب او بود و هر دو دستار فضیلت (فارغ التحصیلی) را باهم در یک زمان دریافت کردند. سپس سر زمین کوئٹہ قلات را با پرتو علم خود منور کرد و در ده جدی خود نزد لاجور (گلستان) رئیس مدرسه و ناظم اعلیٰ مدرسه ضیاء العلوم شد و در حدود پنجاه سال به مدرسه و تدریس مشغول بود و صد ها نفر پیش او تحصیل علوم کرده دستار فضیلت گرفتند. تعداد تالیفاتش بسیار است و بر کتب مستند درس نظامی نیز حواشی نوشته است. نام چند کتاب او بقرار زیر است :

۱- مرآة المفاتیح علی مشکوٰۃ المصابیح

۲- سعادت الدارین علی تفسیر جلالین

۳- فتح الغنی علی تفسیر الحسینی

۴- وافیه علی الکافیہ

۵- علم علی السلم - ۶- انبیاہ علی حمد الله - ۷- منادی علی زرادی

۸- ترکیب مائہ عامل - ۹- مخزن النجاح - ۱۰- مجموعہ شروح



۱۱- رسالهٔ عروض - ۱۲- رسالهٔ میراث - ۱۳- رسالهٔ قواعد فارسی

۱۴- مرغوب القلوب ، دیوان محمد یعقوب - ۱۵- مجموعه بی نظیر وغیره .

در زمان تحصیل هم بر بسیاری از کتب انتقاد نمود که بر نسخه های خطی آنها وجود دارد. دیوان فارسی او هم بآن زمان تعلق دارد. او به عربی و فارسی و پشتو شعر می سرود. در علوم باطنی و روحانی از چهار طریقه صوفیای کرام خرقة خلافت و اجازه تحصیل کرده بود.

در سن ۷۶ سالگی در ده منزکی در بخش پشین (کوئته) رئیس یک مدرسه شد. و تقریباً دو سال در درس و تدریس مشغول بود و باوجود ضعف بنیه و وظایف مذهبی خود را بطریق احسن اجرا میکرد و بالاخره بروز دو شنبه ۱۲ ذی الحجہ ۱۳۷۲/۵۱۹۵۲ م به سرای جاودانی رحلت نمود و در همان ده در مقبرهٔ حضرت خواجه مودود چشتی مدفون گردید. اللهم نور قبرهم<sup>۲</sup>.

ضیق و تاریکش مگردان قبر یعقوب ای کریم چونکه در دنیا ندیده عاشق مسکین غرض نتیجهٔ عشق کامل در شعر او :

عشق کامل کی کند از مدعای خود ظهور  
روح فدا کاری شمع را چنین ستوده :

ظل بر پروانه سازد شعله خونکار شمع  
چون فروزد در شب هجران فلک یک بار شمع  
عقل و صبر و خواب چون از عاشق صادق بود

مولانا یعقوب پنج پسر داشت. (محمد علی نقیب ، ضیاء الدین لاجوری- ثناء الدین پردیسی علاء الدین مجروح- جلال الدین سوزانی). و آنان از فیض او بهره ور شدند.

دیوان فارسی او بر ۲۶۰ شعر مشتمل است که بامر ملا صاحب الدین قلاتی حافظ خان محمد (مرحوم) کتاب فروش در کوئته طبع نمود. ذکر اصحاب اربعه آنحضرت صلعم را بدین طریق آورد :

ایکه اسم پاک تو شد مبدئهٔ مکتوب را  
تاج لولاکی نمی بر تارک محبوب را  
اصدق صدق ابوبکر عفاف و یار غار  
صادق پیمان و عهد و عافی مغضوب را

۱۲۱ ۱۲۱

۱- برای این اطلاعات از جناب ضیاء الدین فرزند ارجمند مولانا یعقوب اظهار سپاسگزاری میکنم.

۲- دیوان محمد یعقوب ص ۸ ، ۹-۲ ، ۳۰.

ثمر شیرین صبر :

صابری تلخ است لیکن میوه شیرین گرفت چون خلاصی میدهد از چاه بی پایان حرص  
درس شکر در عشق :

شکر حق یعقوب می خواند سبق در درس عشق  
چون بجز وصف نگارش نیست در بتخانه پیش

عراقی میگوید :

گربوسه ای از ان لب شیرین طلب کنم طیره مشو که چشمه حیوانم آرزوست

و یعقوب میگوید :

صابرم ما را نباشد عزت و تمکین غرض جز لب لعل نگارم در مه و پروین غرض  
فکر بکر او :

شاه خوبان نیم شب بر کلبه احزان رسید از بهار مقدمش گلزار شد ویرانه پیش

تجنیس مکرر :

غیبت یعقوب گر گوید سیه روئی چه باک او بعاجل داغ داغ و این باجل داغ داغ  
صلح جوئی :

وصل دلب را اگر خواهی بصلح عام خواه با مسلمانان سلام و با برهمن رام خواه  
غم :

حرف گیر نظم یعقوب کس نخواهد یافت شد چون گم اندر بحر غم کرده ضمیر این قدح  
تأثیر محبوب :

ضعف دل حاصل شد: بر ناظر رویش بسی دیدن چشم سیاه از نرگس و نسرين غرض

تازگی دل بدانی دیدن روی نگار داخل ظلمات گردد چونکه آن گلفام رفت  
تاب رویش کس ندارد زیر چرخ نیلگون غرق شد کشتی فهمش چون بی او هام رفت  
تیره خون در دل یعقوب گشته موجزن چون ز پیش روی او این خوانچه انعام رفت؟

۱- دیوان محمد یعقوب ص ۱۱-۱۱-۵-۸-۳-۱۶-۵-۷-۳.

۲- خوانچه مصغر خوان-دستر خوان.

بمناسبت در گذشت قائد اعظم میگوید :

بدر آفاق فلک علی العلی شمش الفلاح شاه پاکستان محمد علی فتح الفتاح  
سال ترحیل وصالش جست یعقوب از سروش ارتجالاً گفت قطعی قائد اعظم جناح  
در تأثیر کلام خود میگوید :

پاک چون در بزم خواند نظم یعقوب مطربی  
قیس و محمود می شود با خسرو و فرهاد چپ

### زیب مگسی

مگسی نام یک قبیله بزرگ از بلوچیان است. سردار قیصر خان مگسی سه پسر داشت. که از آن سردار گل خان زیب و یوسف علی خان عزیز شهرت زیاد دارند که عزیز در زلزله کوئته (۱۹۳۵م) از این جهان رحلت کرد. او اولین علمبردار بیداری سیاسی در این ناحیه بود. سردار گل محمد خان زیب تقریباً در ۱۸۸۳م در جل مگسی به این خاکدان ناپایدار قدم گذاشت و در ۱۹۵۳م فوت شد. خود می گوید :

زیب گردی نهان بجاک آخر گریز همسر کیان باشی

زیب از سرداران ثروت مند بود ولی خوی درویشانه و طبع قلندرانه داشت. او بجای جاه و جلال دنیوی با بی نیازی و سادگی زندگی میکرد ، خودش میگوید :

مراد سلطنت را ترک کردم بهر درویشی چو ابراهیم ادیم ملک و سامان دادم و رقم

میل عروس دنیا از سینه ات برون کن کاین بی وفا پذیرد هر روزه تازه شوئی  
کل محمد اکثر اوقات زندگی خود را به تحصیل علم و دانش و در مطالعه می گذرانید  
او از مراکز علمی دور بود ولی شمع علم و ادب را چنان روشن کرد که هنوز هم نام او از آن نور زنده و پاینده است. اگر کسی با این دنیا بی اعتنا باشد تاج و تخت را نمی  
خواهد. یک شاهکار زیب «پنج گلدسته زیب» (پنج دیوان فارسی) او است که در چاپ  
خانه منشی نولکشور لکهنؤ در ۱۳۵۰ هـ (۱۹۳۱م) طبع شد و دارای ۲۶۲ صفحه است و  
قطع آن (۸×۱۳ متن ۱/۲ × ۱۰×۶) می باشد. این دیوان در ۱۳۳۶ هـ مطابق ۱۹۱۸م  
تکمیل یافته است بقول زیب :

یکهزار و سه صد و شش سال «برسی» کن رقم  
در مه شوال شد این نسخه نامی ختم  
نوزده صد هژده بالا روز اول از اگست  
این کتاب دلربا از خانه من نقش بست

این مجموعه اشعار زیبای انواع و اصناف سخن را دارد. زیبای چند قصیده هم سروده است که سهل الممتنع می باشد. او را در ترتیب دادن پاره های غیر مرتب مهارت کامل بوده و در تاریخ شعر فارسی دیوان او یک پارچه شستگی و لطافت بوده و حسن بیان را هم در بردارد و خواننده را به یاد قآنی شیرازی می اندازد.

شرح پنج گلدسته بدین ترتیب است

دیوان اول بنام زیب نامه مشتمل بر سی و دو غزل است که هر کدام از حروف الفبا را بطور ردیف آورده است. مبناب مثال بی بی از غزلی تحت ردیف میم (ص ۱۵) آمده است :

مقاله را چه طاقت کو زند آواز منصور  
بدین منبر اذان عشق و عرفان دادم و رقم  
همچنین در ردیف «یا» (ص ۱۷) غزلی که با این بیت شروع میشود :

یارانه زود و زیبا بنویس بادم خود  
تعریف دست و پایش بر کاغذ حنائی  
در یک غزل اظهار کرد که ما رهروان راه قدیم نیستیم بلکه براه تازه ای گام بر می  
داریم ، اگرچه در این راه اشکال بسیار باشد :

مقید کی شوم بر ساحل تقاید چون عامان  
چو کشتی شکسته تن بطوفان دادم و رقم  
دیوان دوم موسوم به «دیوان عجیب» است و پنجاه و هشت غزل دارد. و در این دیوان  
زیب از حروف تهجی یک حرف را در هر غزل ترک کرده است ، مثلاً در غزلی که در صفت  
ترک الحاء سروده است و مقطع آن بتکرار زیر است :

بسوی عالم باقی رجوع کن ای زیب  
جهان خوش است ولی جاودان نخواهد ماند  
و مقطع غزلی در صنعت ترک الدال :

بیفشان جان شیرین بهر ناموس  
تو زیبا کوهکن را جانشینی

دیوان سوم. یعنی «دیوان بحور» دارای ۱۵۳ غزل است که در بحور متعارفه و غیر  
متعارفه سروده شده است ، یعنی مصرعهای غزل بحر رجز مشمن مطوی مخبون را در متقابل  
شعرای ایران بجای رکن مطوی مفتعلن در رکن مقطوع مفعولن آورده است. و این سبک

مخصوص شعرای هند و پاکستان می باشد :

کام من است تلخ تر در پی کام کیستی؟  
 بهر تو دلفروز من چون شمع است سوز من  
 در چمننت چو پا زدم مرغ اسیر آدم  
 سرو صفت شدم بگل مه است چاک دل  
 چون مه نو ز مهر تو لاغرم ای تو مهر نو  
 بسته شدم بموی تو خسته شدم ز خوی تو  
 جامه شد است ز اشک تر دست بجام کیستی؟  
 شام شد دست روز من ماه تمام کیستی؟  
 بسته دام تو شدم عیش مدام کیستی؟  
 سرو ز قامتت خجل بدر مقام کیستی؟  
 بهر لقای ماه نو بر لب بام کیستی؟  
 زیب غلام روی تو گو تو غلام کیستی؟

دیوان چهارم (دیوان صنایع است که این دیوان دارای ترکیب بند (ترجیع بند مستزاد و مثلث و مربع و سدس، صنایع و مختلف مانند صنعت تفریق و تقسیم و تلمیح و مراعات النظیر و لف و نشر، مرتب و تنسیق الصفات و توریه و مبالغه و سؤال و جواب می باشد. چند بیت از این دیوان چنین است :

قاصد آمد گفتمش آن شاهد شیدا چه گفت ؟  
 گفت «اصبر» گفتمش دیگر برای ما چه گفت ؟  
 گفت عشق آسان نباشد هست تن را سوختن  
 گفتمش تن سوختم لیک از دل رسوا چه گفت ؟  
 گفت دل را زیور صدق و وفا باید مدام  
 گفتمش این هر دو دارم وز تپ اعضا چه گفت ؟  
 گفت درمان تپ غم چیست بی لبهای دوست  
 گفتمش دارم تپ غم لیک زان لبها چه گفت ؟  
 گفت زیب استاد انشاهست و هم علام نظم  
 گفتمش گو ! گفت کم گوکان بت رعنا چه گفت ؟

چند بیت شعر از یک غزل مصنوع و عجیب :

ای رخت گنجی چه گنجی ؟ گنج حسنی دلبرا  
 ای لب لعلی چه لعلی ؟ لعلی از کان ادا  
 ای قدت نخلی چه نخلی ؟ نخل باغ دلبری  
 حسن تو باغی چه باغی ؟ باغ احسان خدا

زلف تو ماری چه ماری؟ مار گنج حسن تو  
 سایه اش ظلی چه ظلی؟ ظلے از بال ہا  
 ناز تو تیغی چه تیغی؟ تیغ میدان جبال  
 غمزه ات تیری چه تیری؟ تیری از قوس قضا  
 ہجر تو دردی چه دردی؟ درد سختی لا دوا  
 وصل تو دولت چه دولت؟ دولت ہر دو سرا  
 زیب شد عاجز چه عاجز؟ عاجز قید فراق  
 ناله اش شوری چه شوری؟ شور میدان غزا

زیب بہ معا و چیستان ہم علاقہ وافر داشت کہ در قرن نہم ہجری قمری در میان  
 شعرای فارسی معمول بود. مثلاً در شعر اہلی شیرازی زیاد آمدہ است. اینک یک معا و  
 چیستان زیب نقل میشود معا بر اسم کمال :

دل بدنیا نسپارم نگذارم در دوست مال من ہر چہ بود زیر سر کوچہ اوست  
 (چون مال را زیر سر کوچہ کہ کاف است در آرند کمال میشود) چیستان بر  
 اسم حباب :

چیست آن گنبد سپید تمام کہ نماید بروی آب خرام  
 هست کم عمر کم وزن از ماش ہم نباید بدست بشنو فاش

این بخش ہشت رباعی ہم دارد :

دیوان پنجم (دیوان مفردات) مشتمل بر تقریباً ہفت صد و چہارده بیت شعر با حروف  
 مختلف است. در تغزل فلسفہ و اخلاق و تصوف از بابہای اول بخصوص از قسمت دوم و  
 سوم معلوم میشود کہ زیب تسلط کامل بر صنایع و بدایع و بجز مختلف داشتہ است و با زیر  
 و ہم الفاظ آشنا بود ولی دلہستگی بآنها و استعمال مکرر آنها مضامین را از جدت و تازگی عاری  
 ساختہ چنانکہ خود گوید :

نیست ممکن کز سخنور ہر سخن خیزد بلیغ کی شود ہر قطرہ مروارید از ابر بہار ؟  
 ولی دیوان مفردات او بکمال است و اگر آن را «روح زیب» بنامیم بیجا نخواہد بود و  
 در آن مضمون ہای عالی و نکتہ ہای لطیف و تشبیہ ہای نادر و تمثیل ہای بدیع و حسن  
 استدلال را با کمال آرایش کلام می بینیم. شاید بہین دلیل گفتہ است :  
 جاسی و طوسی و سعدی و نظامی و غنی زیب خوانند بجان شعر دل افزای ترا

بعنوان نمونه چند بیت از اشعار زیبای نقل میگردد. تازگی تشبیه:

بکوی یار می دارم مقام خویش چون سایه گهی نزدیک در هستم گهی نزدیک دیوارم  
قدرت تشبیه:

خضر بر چشم تو ابرو دیده میگوید چنین ظالمی بنگر که بر بیمار خنجر می کشد  
سر بلندی در تواضع است:

از عجز سرنگون شدن است اوج یافتن برپا فتاده گیسو و بر سر سوار شد  
آه برای کامرانی لازم است:

گردد دعای خلق نه بی گریه مستجاب حق را نماز نیست بغیر از وضو پسند  
نتیجه شکستن دل:

از دل بشکسته ام کی شعر تر پیدا شود؟ شاخ چون گردد شکسته کی ثمر پیدا شود؟  
سخن تلخ محبوب:

حرف سخت آمد بگوشم از لب رنگین او  
زیب سنگ از لعل پیدا گشت جای عبرت است

در این زمانه یکی در آسایش و یکی در سختی است:

چون دو سنگ آسیا هستند ابنای زمان این یکی آرام دارد دیگری در گردش است  
شوخی:

هرگز نه کسی جانب بسمل نگران است همه خلق سوی چهره قاتل نگران است  
حسن تعلیل:

چو گل بعارض او خواست همسری کردن صبا طپانچه زد و سرخ کرد رویش را  
بلندی تخیل:

دمی از ناله اش خاموش گردان که یارب این دلست آخر جرس نیست  
غیرت عشق:

بر گور من میار رقیب فسرده را کاتش نمیزنند مسلمان مرده را  
خوگر الم:

از عهد طفلی او به الم خو گرفته زیب سبقم بدرس نیز الی لام میم بود  
صاف گوئی:

مثل آئینه آب در دیده زیب از صاف طینتی خودم

نزاکت فکر :

باشد گران بدوش عزیزان جنازه ام  
خود مقرر برگناه خود چه می پرسی گواه

از بسکه بار حسرت با خویش می برم  
بوسه از رویت گرفتم دره گیسوبزن

خمریات :

نرفت بوی شراب از لباس کهنه ما  
واعظا بر میکده جاری مکن حکم فرات

سپیدی آمد در مو دل آرزو نگذاشت  
ظالمان کردند از وی سیر ما را لب نه تر

خوبی تمثیل :

از تن تصویر پیراهن نمیگردد جدا  
میرسد آخر تباهی خانه زنبور را

پرخودان عشق را کو حاجت ترک لباس  
موزیان را خانمان برباد میسازد فلک

ندرت تشبیه :

شعله طور گشت رنگ حنا

خالق آمد بغش که بر دستش

جدت رشک :

زیب از رشک دلی میگفت دشمن زیر پا

بوسه چون پاپوش زان پای نگارین میگرفت

حسن تعلیل :

تیزگامی زیب از من وام میگیرد صبا

تیز تر وقتیکه می آید بکوی دلربا

حسن خال رخ محبوب :

میکند فلفل حفاظت هستی کافور را  
بغیر مهر خطش اعتبار میدارد

پاسبان حسن باشد خال بر روی صبیح  
بخال سرمه خطش را چه احتیاج بود

شوخی :

من از آن روزیکه دیدم بارقیبش باده نوش  
نیست مشفق، نیست مخلص، نیست یار مهربان  
روا نباشد در خانه خدا کشتن

دمبدم خوانم به پیشش آیت تحریم می  
گو کدام القاب بنویسم دلا در نامه اش  
مرا بکشت بمسجد نگاه او هر چند

مکافات :

که من بر دیگران خندیده بودم

از آن بسیار می خندند بر من

آه :

گنج قارون میرود همراه قارون در زمین

عشق کامل می برد مطلوب را با خویشتن



حسن دلیل :

از درختی دید موسی ذات حق را جلوه گر  
نه تر دامن شود شخصی که پاس آبرو دارد  
پرده را محتاج نبود حسن پاک  
توصیف مزگان :

نور حق را ما نه بینیم از رخ خوبان چرا؟  
دلا برهان این قولم گهر باشد گهر باشد  
بیغم از فانوس باشد شمع طور  
ندارد احتیاج سرمه مزگان سیه رنگش  
حسن بیان :

شد بکوش هر که باز آمد بچشم پر سرشک  
بی نیازی محبوب :

خسود کشت زیب را و مگر مکر او بین  
پرسان است کو بکو که فلان را که کشته است ؟

تازگی تشبیه :

بگو نظاره کند این دو دیده ما را  
صفحه رخسار را بر چشم نماکم بنه  
اگر ندیده کسی در حباب دریا را  
کاغذ جذاب را بر رقعہ ترمی نهند  
رخ محبوب :

برفت خواب من اندر تصور رخ تو  
بلی چو شمس مقابل بود نیاید خواب  
اثر نظر عاشق :

از نظر ها ماند بر رخ خط سبزش پایمال  
سبزه را در رهگذر نشو و نما مشکل تر است  
متاع عزیز نقاب چهره خود پیش هر کسی مگشا  
متاع می شود ارزان چو رفت دست بدست

تلاش زندگی :

زندگی خواهی بعرفان زنده باش  
در حرکت برکت است :

زیب بی عرفان چه سود از عمر نوح  
بود اراده ممکن اراده واجب  
بغیر حرکت ید نیست حرکت مفتاح  
فقر عالی :

زایل ز فقر رتبه عالی نمی شود  
عزت خزانہ ایست که خالی نمی شود

درس اخلاق :

یک ذره بغض در دل سبب خجالت است موی در آ بگینه کلان عیب گفته اند

همت عالی :

با همه بیطاقی بر حل مشکل قادرم می‌کنم عقده‌گشائی گر چو ناخن بی حسام

عشق زلف :

عشق زلف او کجا پوشیده ماند در دلم موی در آئینه چون افتد کجا ماند نهان!

قدر ناشناسی :

دریغ چرخ که بد خصلتان دهد رفعت بلند می نگرم شاخ آشیان زغن

شوق حضور :

این است آرزوی دل من که روز و شب خاموش گشته دارم بر روی تو نگاه

معجزه عشق :

اشک از اعجاز عشق امتاده شد در دیده ام ورنه دریا از کجا گنجد درون زورقی

مقایسه بعض از اشعار زیب با اشعار شعرای دیگر :

سعدی :

ای تماشا گاه عالم روی تو تو کجا بهر تماشا می روی

زیب :

ما بغم تو مبتلا تو به هوای کیستی؟ بهر لقات می طیم محو لقای کیستی؟

فغانی :

خوبی همه کرشمه و ناز و خرام نیست بسیار شیوه هامت بتان را که نام نیست

زیب :

نازیکه از تو دیدم دردیکه زو کشیدم آید نه در تکلم گنجد نه در عبارت

امیر خسرو :

آفاقها گردیده ام مهر بتان ورزیده ام بسیار خوبان دیده ام اما تو چیزی دیگری

زیب :

خوبان بسی دیده ایم در شهرها پر از ناز چون تو کسی کم دیدیم افسون دمی با گفتار

عرفی :

سی روی با غیر و می گوئی که عرفی هم بیا لطف فرمودی برو این پای را رفتار نیست  
زیب :

بتم با دیگران شاد است سوی من نمی آید ز غیرت سوختم چندان که در گفتن نمی آید  
جاسی :

پیش ارباب خرد شرح مکن مشکل عشق نکته خاص مگو مجلس عام است اینجا

زیب :

فاش اسرارش مکن الا بمحرم راز جانی قصه حسنش مگو الا به بزم حسن دانان  
زیب از میرزا غالب هم متأثر بود. میر متا خان مری در مقاله خود «میرزا غالب و  
زیب مگسی» اشعار آنان را مقایسه کرده است و چند بیت اردو از غالب با ابیات فارسی زیب  
نقل کرده است. و همچنین چند بیت شعر فارسی غالب را هم با اشعار زیب مقایسه کرده است.  
غالب با آمیختن گلاب تلخی شراب را کم میکند و برای این تلخی زیب اشکهای خود  
را بکار می آورد مانند :

غالب :

آسوده باد خاطر غالب که خوی است آمیختن به باده صافی گلاب را

زیب :

آب دیده نذر چشم خشمگینش میکم در شراب تلخ باید آب هم انداختن

«خزینة الاشعار» یعنی مخمسات زیب یکی دیگر از مجموعه های یادگاری زیب است.  
این هم از مطبع منشی نول کشور لکهنؤ در ۱۹۳۶ م چاپ شد و بر ۳۵۲ صفحه مشتمل  
است و تعداد مخمسات آن ۳۰۱ می باشد. این مجموعه در ۱۹۳۲ م اختتام پذیرفته است ،  
چنانکه خود زیب میگوید :

چون شد این گلزار جان پرور تمام آنکه بر تکمیل آن بود است عزم  
بهر سالش فکر کردم ناگهان بلبل دل گفت ، باغ فخر بزم (۱۹۳۲)

زیب از اهل فن و اهل ذوق و اهل زبان استدعا کرده است که :

گر خطا رفته باشد از قلمم عفو باشد ز خوی اهل کرم

نیست از انتظام این درها مدعائی دگر توقع ما  
ما نمائیم و لیک در دنیا ماند این یادگاری ما پس ما

از اشعار شعرای قدیم و غزلیات شعرای متاخر استقبال کرده است که از آنجمله عنصری و سعدی و ظہیر و حافظ و نظامی و جامی و ہلالی و قدسی و عرفی و غنی و بیدل و صائب و فیضی و ناطق مکرانی و میرزا احمد علی مستونگی و شیخ عبدالقادر و داتا گنج بخش علی ہجویری و حضرت بہاء الدین زکریا ملتانی و امیر خسرو میباشند.

در موقع ترتیب این مجموعہ شعرای معروف ایران و عرفای شبہ قارہ ہند و پاک را در نظر داشتہ است. انتخاب خوب مخمسات و غزلہای صوفیانہ او نشان می دہد کہ زیب نہ تنها بہ این بزرگان ارادت می ورزید بلکہ ذوق عارفانہ ہم داشت. چند بند از این مخمسات را اینجا نقل می کنیم : از گل محمد ناطق مکرانی (ص ۱۶۸) :

درون میکده چون داشتی علم ناطق    چو زیب بود دلت خالی از الم ناطق  
کنون کہ گشتہ ای از بار فکر خم ناطق    سزای تست کہ گشتی اسیر غم ناطق  
کہ گفتم بود ترا کز در مغان بر خیز

از میرزا احمد علی (ص ۲۹۲) :

ای دیدہ بر رخ تو دل را فراز کردن    سیر حقیقت آمد ظن مجاز کردن  
با خال سرمہ زبید برخت طراز کردن    چہ خوش است عاشقان را ز طرز ناز کردن  
بجبین گرہ فگندن رہ    عشوہ ساز کردن

از میر جان محمد سندی اللو ہروی (ص ۲) :

خدایا بوی الفت بخش باغ روزگرم را    بداغ عشق خود کن نقش پیدا لالہ زارم را  
عطا کن راستی صدق سرو جویبارم را    الہی جوش طوفان بخش چشم اشکبارم را  
سحاب دجلہ افشان کن رگ ابر بہارم را

از صائب تبریزی (ص ۳۳) :

بکن بالنسمیہ رغبت کہ خواہی یافت فیضانہا    دہد ورد ہمین آیت ترا از فیض سامانہا  
بغیر از شبہ بسم اللہ باشد فرحت جانہا    اگر نہ مد بسم اللہ بودی تاج عنوانہا  
نگشتی تا قیامت نو خط شیرازہ دیوانہا

۱ - نو خط بمعنی معشوق یعنی دیوانہا کہ مطلوب و مقصود شیرازہ میباشند و مابین شیرازہ و دیوانہا تعلق و رابطہ می باشد این تعلق و رابطہ را از برکت بسم اللہ قائم است. خزینہ اشعار-پاورقی، ص ۳۳.

از طالب آملی (ص ۲۱۴) :

چو گلرخم نبود برگ یاسمن نازک دهانش نازک و خد نازک و ذقن نازک  
دماغ نازک و دل نازک و بدن نازک کرشمه نازک و لب نازک و سخن نازک  
ز پای تا سر مانند طبع من نازک

از قدسی مشهدی (ص ۳۴۵) :

خسرو کون و مکان مالک شرق و غربی حامی امت و کشف ظلام کربی  
ظلم دهرست به زبیت چو جنود حربی سیدی انت حبیبی و طبیب قلبی  
آمده سوی تو قدسی پی درمان طلبی

غیر از این دو دیوان چاپ شده ذکر شد یکی دیوان خطی بنام «ارمغان عاشقان»  
که هنوز بزیور طبع آراسته نشده است. این دیوان دارای ۳۴۶ صفحه است و هر صفحه  
۱۶ × ۱۲ ۳/۴ و متن ۱۴ × ۷ میباشند. این نسخه ضخیم است و در دو طرف حاشیه فراخ  
دارد. جلد این نسخه را «پلاچرا چانگومل» صحاف مشهور چیکب آباد درست کرده است.  
عده اشعار آن تقریباً یازده هزار است که از انجمه ۱۰۷۴ غزل و هم چنین چند مخمس و  
مخزن الصنائع و واسوخت و ترجیع بند و مستزاد و مثلث و مسدس و رباعی و فرد (بترتیب  
الفبا) را هم شامل است. این دیوان در ۱۳۵۷ هـ / ۱۹۳۸ م تکمیل یافت. درباره تاریخ  
تکمیل این دیوان آورده :

هزار و سه صد و هم هزده بالا	که شد آغاز این کاخ معانی (۵۱۳۱۸)
هزار و سه صد و پنجاه هم هفت	که شد کامل بعون آسمانی (۵۱۳۵۷)
به شوال در روز دهم گشت	دلم خورسند و شاد از خامه رانی
نهادم «ارمغان عاشقان» نام	مر این مجموعه را کس نیست ثانی
دعای زبیب یارب نزدت این است	که باقی باد در این دارفانی
مصنف را طفیل او در آفاق	میسر باد عمر جاودانی

درباره سال میلادی تکمیل دیوان مؤلف مینویسد :

غین و ظا و لام و ها این وقت سال عیسوی است ۱۹۳۸  
ختم شد در ماه آخر ارمغان عاشقان (دسمبر)

پس ازان این ابیات آمده است :

۱ - «ارمغان عاشقان» را زیارت کردم و از لطف آقای میر عطا الله خان مگسی (شهاداد کوت)  
فرزند آقای زبیب مگسی متشکرم.

بار الہی التجا دارم کہ در ہر جا مرا راحت دل باد این دیوان جان عاشقان  
بر زبان عاشقان ماناد از بر از عطیات ایکہ تأثیر از تو میدارد زبان عاشقان  
کار زیب آسان بکن یا رب طفیل یا علی آنکہ دارد زیب عقبش کاروان عاشقان

پس از این اشعار دعائیہ جملہ ہائی کہ بہ نثر آمدہ است میرساند کہ استنساخ این کتاب را منشی محمد ہاشم در ۹ شعبان المعظم ۱۳۵۹ ۵ مطابق ۱۲ ماہ سہ ماہی ۱۹۴۰ م بہ پایہ تکمیل رسانیدہ و این ہم توضیح دادہ شدہ است کہ در این دیوان مؤلف بہ طریق و تتبع شعرای متقدم و متوسط پرداختہ و اشعار ہر غزل را بہ عدد طاق آوردہ است.

آغاز ارمغان عاشقان این شعر است :

الہی رنگ و بوی آشنائی دہ بہارم را بداغ عشق خود کن نقش پیدا لالہ زارم را  
شکستی خار غم در سینہ من از کف خوبان ہم آغوش گل امید راحت ساز خارم را  
بسر کردم بسی در ظلمت شبہای نومیدی بکن روز مراد آشنایان روز گارم را  
بخواب عشرت و راحت مبدل بلا فرصت تب بیخوابی اندیشہا و انتظارم را  
نشاط روز عید از لطف روزی ساز روزم را فروغ صبح صادق دہ شب تاریک و تارم را  
علاج از سرمہ دیدار کن چشم پر آہم را برات کام دہ در کف دل امید وارم را  
گشادہ سبزہ زار آسان دہ تنگنایم را مراد مرحمت دہ طالع نا ساز گارم را  
طراوت دہ بعطر معرفت مغز دماغم را بآب زندگی خندان دلم بغشان غبارم را  
فدای چشمہ چشم پر آب خویشتن ہستم کہ زیب این آب خوش سیراب میسازد دیارم را  
خطاب بہ معشوق :

از چہ رو ظالم شدی بر من بہ گفتار رقیب؟ یاد کن الظلمۃ و اعوانہا فی النار را  
در جای دیگر حدیث رسول ص را چنین می آورد:

سرمہ وقت خواب باید کرد در چشم ای عزیز  
کامدہ بالکجیل عند النوم قول مصطفیٰ

ثمرۃ ایمان محکم بر اللہ جل شانہ :

قل هو الرحمن چون منقوش گردد بر ضمیر کفر ما باشد اگر یاد خطا داریم ما

۱- الظلمہ و اعوانہا فی النار حدیث رسول ص است.

۲- علیکم بالکجیل عند النوم حدیث رسول ص است کہ آن را از ترمذی روایت کردہ است.

لزوم سعی و کوشش :

گر چه از کوشش بدل گردد نه تقدیری دگر

جهد میکن لیس للانسان الا ما سعی

نزد شطرنج :

دل از فرزانی با شاه آسوخت فرزین بند

چرا دیوانه کرده سپهری فرزانه ما را

درباره بیخودی میگوید :

خرم آن روز مبارک زیب زیر آسمان

کز شراب بیخودی مطلق ندانم راست چپ

درباره مقام درویشان :

فقر فخری کاه عزت درویشان است

رنج در راه خدا راحت درویشان است

نوبت سنجر یا بابر و نادر بگذشت

این زمان بارد گر نوبت درویشان است

عمر طبعی که مراد دل شاهان باشد

باعشش نزد خدا خدمت درویشان است

هر که گردید دایره کان برکات

سببش زیب همین صحبت درویشان است

گلستان عشق همیشه بهار است :

در باغ عشق زیب سکونت پذیرباش

چون آمد خزان بگلستان عشق نیست

محبوبت در ذات خدا (غزل ۲۷۰) :

در این زمانه زیب که عنقا است بی غمی

آن شخص خوشدل است که مشغول با خداست

درباره فراق (غزل ۳۱۳) :

دل پاره پاره شد دم هجرانش گوئیا

نا گه رسید از طرفی سنگ بر زجاج

قطره اشکم فتاده بر رخس وقت وداع

آری آب ابر نیسان زیب سامان گل است

هر چیز جائی دارد (غزل ۲۴۲) :

صهبا خوش است لیک به احباب خوشتر است

عریانی ار خوش است بمهتاب خوشتر است

دشنام ابلهان به از آشوب دشمنان

تکلیف گرد باد ز گرداب خوشتر است

مردم پی کباب نمک می برند لیک

مارا نمک بدیده بیخواب خوشتر است

۱- ارمغان عاشقان (خطی) غزل شماره ۱۶۳ در جای دیگر می سراید :

گر فقیران را بود از فاقه دقت تو نمخند صد گل فردوس میروید بخارستان فقر

(غزل ۵۲۱)

۲- ارمغان عاشقان (خطی) غزل ۲۴۹.

آب از لب ت نخورده چه حلوا خورم که چون از شهد تشنه را قدح آب خوشتر است  
در زمان توانائی (غزل ۳۳۲) :

خواهی ار باشی نه از دست زمانه تنگدست  
خوان خود را زیب کن در حالت منصب فراخ

تأثر زلف و حنا چیست ؟ (غزل ۳۳۰-۳۳۱) :

روسیاهی را قبول از دیدن زلفت کند  
حنا بگویمش الزام بر کفش نه نه

از حنا گر ریش دارد زاهد و دیندار سرخ  
کند بخونم اگر پنجه را چو شیران سرخ

ضرورت مرشد (غزل ۳۷۷) :

جز از توجه کامل دلت صفا نشود  
بغیر نسخه از استاد مس طلا نشود

تأثیر پند تلخ :

نصیحتی که بود تلخ با تو نفع دهد  
که باده تا نشود تلخ تر دوا نشود

نتیجه نرمی :

تو زیب نرم بشو همچو میرزا بیدل  
که سنگ تا نشود نرم سویا نشود

و اینک نمونه هائی دیگر :

چون بکوی او شدم گریان بمن خندید و گفت  
بود دزدیده نگاه او نوید انبساط  
نمی کز سوز دل در دیده آید یاد می ماند  
بر آ از تنگی دل زیب همچون حافظ شیراز  
دلت ز گرد حوادث پر از غبار مباد

زیب آهنگ سفر هنگام باران زود بود  
خنده لبهاش زیب از عمر تو پبغام بود  
صد آهو چشم میگویم بچشم تر نمی ارزد  
که یکدم تنگدل بودن به بحر و بر نمی ارزد  
گل حیات تو یارب رفیق خار مباد  
(غزل ۴۱۴)

آیت الکرسی خط تو چو بر کرسی دل  
از دل من دفع کن این خار خار  
چون نباشم زار از آزار عشق  
چونکه دیدم روی او حیران شدم

جلوه گر گشت شدم مست بآیت سوگند  
تابکی این عرض گویم بار بار  
آدمی را می کند آزار زار  
ایستادم پیش او دیوار وار

۱- عسل.

۲- تهمت.



گر خرامد در گلستان آن صبح افگند در سینه گلنار نار  
زیب زلفش را دعا گویم کزو بهتر ست از عنبر تاتار تار  
(غزل ۵۱۸)

ابر گریان است و چشم ما علی هد القیاس  
هان مکن غفلت اگر خواهی بقای زندگی  
چون صنعان ماند سائل گفت آه از دست عشق  
سیل دارد دامن صحرا علی هد القیاس  
کشته بهمن گشت و هم دارا علی هد القیاس  
دین بشد از دست من ، دنیا علی هد القیاس  
(غزل ۵۵۹)

از نیاز ما دل خوبان نمیدارد لحاظ  
کز شکست شیشه کم باشد بکوهستان لحاظ  
(غزل ۹۲۷)

نهان کنند عداوت عیان کنند ثنا  
برای صدق اگر در حرم کنی دعوی  
گفتم برای جاه زمانه در این زمان  
ناگاه جنبش چو زمین کرد گفتمش  
تلخ گفتن رونق شیرین لبان افزون کند  
بانگ نی چون بشنوی شور عاشقانه کن  
ز زخم آه من مشکل توان جان در امان بردن  
چون سبل تاکی سر زنی برسنگ از تشویش دل  
تا صبیحی نیم شب بنمود رخسارم چو شمع  
از خجالت بسکه نتوانم که سر بالا کنم  
دود از سر میرود هر چند در فکر توام  
نور باطن را دهد تاریکی غمها فروغ  
چه غم این زبب را یا مصطفی کانجا توئی یاور  
تاج ایران که خراج از همه شاهان گیرد  
صفای سینه اهل ریا دروغ دروغ  
بر آید از دل و جانم صدا دروغ دروغ  
باید فراخ حوصله گفتا در این چه شک  
از آه ماست زلزله گفتا در این چه شک  
دوست چون دشنام گوید خندم و وه وه کنم  
تا کنم نظاره ات وجد را بهانه کن  
که آهم زیب باشمشیر و خنجر می زند پهلو  
چون قطره باصبر و سکون در دانه شود در دانه شو  
تا سحر بیدارم و در صبح بیمارم چو شمع  
زیر پای خویش هر شب اشک میبارم چو شمع  
ضبط بنگر خامش از فریاد و گفتارم چو شمع  
جلوه‌ها بینی دو چندان در شب تارم چو شمع  
در آنجا هم چه غم داریم چون تودرمیان باشی  
میکند سجده بدستار رسول عربی

۱- ارمغان عاشقان (خطی) غزل ۶۲۲.

۲ تا ۵- ارمغان عاشقان (خطی) غزل های ۶۷۱ ، ۷۶۶ ، ۸۶۰ ، ۹۱۵.

۶ تا ۷- ارمغان عاشقان (خطی) غزل های ۹۱۷ ، ۶۲۳.

۸ تا ۹- ارمغان عاشقان (خطی) غزل های ۱۰۳۷ ، ۱۰۷۴.

چند بیت از فردیات او :

مرگذشت ما چه مپرسی که ای گل مثل خار  
شیوه کن تسلیم کزوی مرگ میگردد معاف  
بمردگان نه به دشنام لب گشای ای زیب  
چواستعینوا بالصبر و الصلوة شنید  
برای جلوۀ معشوق عاشقی باید  
خشم خوردن طریق ابرار است  
بر خاک شهیدان وفا تخم حنا کشت  
بکن بواسطۀ اهل حسن زیب سوال  
نکنی اگر مسم نکند بر تو کس ستم  
بهعجز باش که شیطان چو غره گشت این گفت  
خلق نیکو دار با خلق خدا گر عاقلی  
گر ایمنی طلبی باش شاغل تهلیل  
و بعضی اشعار در جواب اشعار شعرای دیگر :

دیوان ترا است گنجی گر زیب پنج گنج است آن میر دهلوی را ، آن شاه « گنجوی » را  
(امیر خسرو دهلوی)

(مولانا نظامی گنجوی)

تنها نه زیبا حظ دهد این قند بر «طوطی هند» (امیر خسرو)

کارد برقص این نغمه ات خود «بلبل شیراز» را (سعدی شیرازی)

دل من زیب چون قلب ظهوری پی تخم محبت خوش زمین است<sup>۱</sup>

زیب بجاظ بود ززمه محفلم بزم عبث گرد را باده شیر از نیست<sup>۲</sup>

ارمغان عاشقان شاهکار زیب مگسی میباشد. در این کتاب سرپای محبوب را چندین جا آورده و وقایع و معاملات عشق را با کمال مهارت بیان کرده است :

فعل قلم اراده کاتب کند عیان از دل حدیث دلبر ما موج میزند<sup>۳</sup>

۱ تا ۳- ارمغان عاشقان (خطی) غزلهای ، ۸۴ ، ۱۰۰ ، ۲۱۹ ، ۲۵۷ .

۴- ارمغان عاشقان خطی غزل ۳۳۵ .

طرز کلام تازه شود از نگاه تو نو میکنند سکه چو شد شهریار نو<sup>۱</sup>

همچنین میگوید :

می نویسم داستان عشق تو با خون خویش خامه ام هست مثل طوطیان منقار سرخ<sup>۲</sup>

زیب در اشعار خود نام و کتابهای مختلفی را آورده است و چندین حدیث نبوی را نیز شرح داده این امر نشان می دهد که زیب اطلاعات عمیق در این باره داشته. او درباره بعضی مسائل زندگی هم اظهار نظر می کند و بیدار ساختن قوت عمل و اراده را طالب است. درباره خود میگوید<sup>۳</sup> :

بیابد زیب شهرت همچو بیدل چو بیدل هر که یار بیدلان است

### اسمعیل پهل بادی

در یک ده بنام پهل آباد (مکران) در سنه ۱۳۰۳ هـ/۱۸۸۵ م متولد شده. این ده بفاصله دو فرسنگ در شمال تمپ واقع است. از میان آن رود نهنگ می گذرد پهل آباد دهی است با رونق و زیبا در بخش تمپ. پدرش ملا الله بخش بود که خود نیز شاعر بوده است. او از قبیله رند بلوچ بود. شجره نسب او چنین است. ملا اسمعیل بن ملا الله بخش بن غلام محمد بن سعدین بن ملا اسمعیل بن سینف الدین. او کتب متداول درس نظامی را پیش قاضی داد محمد نظر آبادی خواند و بیشتر زندگی خود را در وطن خود بسر برد. وسیله معاش او کشاورزی بود و در آخرین روزهای عمر یک دکان هم باز کرده بود که هنوز پسر بزرگش آقای حمزه آنرا اداره میکنند.

علاقه او به شاعری طبیعی بود محیط خانواده اش به شعر و سخن سازگار بود. او به فارسی و بلوچی شعر می گفت. نمونه شعر فارسی او چنین است<sup>۴</sup> :

الهی رحم کن بر من که بس در بند و حیرانم  
هوای نفس شیطانی رسانده تا بلب جانم  
گناهانم به بخشا من امید از فضل تو دارم  
بجز از توبه و زاری نباشد هیچ سامانم

۱ تا ۳ - ارمغان عاشقان (خطی) غزلهای ۹۱۱ ، ۳۳۰ ، ۲۸۶ .

۴ - دیوانش نزد آقای بشیر احمد معاون رئیس رادیو پاکستان کویته محفوظ است.

۵ - بلوچی دنیا - ملتان مارس ۱۹۶۶ .

نه ترسا نه يهوديم نه من از روس و جافانم'  
بمثل بلبل شيدا ترا هر لحظه ميخوانم  
شفيعم مصطفی باشد چه باک از شر شيطانم  
بوقت كندن جانم به بخشا نور ايمانم

مسلمانم خداوندا بجان و دل بحمد الله  
بوقت هر سحر خيزم بمزگان اشك ميريزم  
دگر چون من گنهگارم اميد از تو همی دارم  
چو اسمعيل گنهگار است خدا را نام ستار است  
حافظ ميگويد :

همه آفاق پر از فتنه و شر مي بينم  
قوت دانا همه از خون جگر مي بينم  
همچنين ناطق مكراني (متوفى ۱۲۶۴ھ/۱۸۴۷م) هم بر احوال زمان خود انتقاد كرده

این چه شوریست که در دور قمر می بینم  
ابلهانرا همه شربت ز گلاب و قند است

است و ميگويد :

در بغل هيضم و در دست تبر مي بينم  
مكریان را همه از خون جگر مي بينم

نه كتای به بغل شان نه قلم در كف شان  
همه آفاق بنوشند گلاب و قنداب است

ملا اسمعيل هم در این غزل خود به احوال زمان خود اشاره نموده است :

بی بیان به لولیان هموزن و همسر میکنند  
در و خرمهره برابر هر دو بر در میکنند  
لیک در باطن خراب چون وعظه به منبر میکنند  
زر خریدار و تقیبان ملک و افسر میکنند  
مردمان از بهر تعلیم سوی «ماستر» میکنند  
کار خود به دادن رشوت برابر میکنند  
بر سر قوم غریبان ظلم نادر میکنند  
سهدی آخر زمان را زود ظاهر میکنند  
پشت بر کعبه توجه سوی مندر<sup>۲</sup> میکنند

این چه ایامیکه اسب و خر برابر میکنند  
آه از اهل زمان هستند گوهر ناشناس  
ظاهر از تقوی امامان ریش ها کرده دراز  
چون شهان از حال دنیا جمله باشند بی خبر  
علم دین احمدی شد پائمال جاهلان  
جمله بنهاده شریعت را چنین در زیر پا  
ظالمان از مرگ خود باشند هر جایی خبر  
این چنین گردد زمانه میشود عالم خراب  
اسمعیل بگذار حال مردمان این زمان

در این تصویر احوال آن زمان از یکطرف خلوص و صمیمیت دیده میشود و از طرف دیگر نشان میدهد که بی علاقی مردم آن زمان به بزرگان شاعر را آزار می دهد و بنا بر این او به طنز میپردازد و می خواهد که کار اصلاح شود. اسمعیل در هشتم صفر ۱۳۷۸ھ/۱۹۵۸م فوت کرد. او نعت هم سروده است.

۱ - جافان = ژاپن .

۲ - معبد هندوان .

چند بیت شعر او در نعت:

یا محمد مصطفی گردم فدای روی شا  
بر گزیدت حق تعالی از همه پیغمبران  
نام تو حضرت محمد مصطفی سلطان دین  
حکم تو از شرق تا غرب جمله بر عالم رسید  
هر دو عالم را قبائی ساختند از بهر تو  
اسمعیل امیدوار هست از شفاعت روز حشر  
کی شود آندم بیایم من بجان سوی شا  
هم به قرآن صفت «والشمس» از روی شا  
کفر از عالم برون از زور بازوی شا  
گردن شاهان عالم زیر زانوی شا  
گشت کوتاه از برای قد دلجوی شا  
تو شفیع المذنبین من سگ کوی شا

### شیدا

اسم او منشی در محمد و تخلص او شیدا بود. اسم پدرش شیر محمد بود او در پرنک آباد نزد مستونگ (قلات) زندگی میکرد. درباره پرنک آباد میگوید:

پرنک آباد ما خرم دیاریست  
در او فصل خزان اردی بهشت است  
شب و روز و مه و سالش تمامی  
بتابستان ز خیل نارپستان  
سیه کرده دو چشم از کحل عشوه  
همه دیبا لباس و نازک اندام  
گل روی سبد از جمله دیوان  
فرح بخش و فرح افزا بهاریست  
خزان از وی همیشه بر کناریست  
زهی جشن و طرب را گپرو داریست  
بهر باغی نشسته خوش نگاریست  
بنغمزه هر یکی خنجر گذاریست  
چنان چون کبک کاندر مرغزاریست  
ز شیدا این غزل خوش یادگاریست

بتاریخ یکم ماه شوال ۱۲۹۴ هـ (۱۸۷۷ م) متولد شد و به چهارده شعبان ۱۳۸۴ هـ (۱۹۶۴ م) زندگی را بدرود گفت.

افراد خانواده اش هنوز هم در مستونگ زندگی می کنند. چند جنگ ازو بدست آمده است<sup>۱</sup> که در آن ها غیر از اشعار شیدا اشعار شعرائی مانند سعدی و حافظ و بیدل و غنی و شمس تبریزی و شعرای این نواحی چون ملا محمد حسن و میرزا احمد علی و علیم الله و مولا داد هم آمده است. در این جنگ ها در بعضی موارد تاریخ سرودن اشعار هم ذکر

۱ - چند اشعار فارسی او را آقای کامل القادری گرد آورده است و بعضی دیگر را آقای بشیر احمد بیدار.

۲ - در محمد شیدا - دکتر انعام الحق کوثر - اولس بلوچی کوئته ، اکتبر ۱۹۶۸ م.

۳ - بشکریه عزیزم محمد نور.

شده است اما بعد از ۹ نوامبر ۱۹۲۱ م دیگر روز و تاریخ نوشته نشده است. اینک چند نمونه از اشعار او را تقدیم خوانندگان گرامی می کنیم :

نخستین دلربائی از که آموخت ؟      بآخر بیوفائی از که آموخت ؟  
 کدامین ظالم این تعلیم دادش      چنین نازک ادائی از که آموخت ؟  
 برید از دوستان دیر ساله      باغیاری آشنائی از که آموخت ؟  
 بغیر از راستی کاری نبودش      کنون مکرو دغارا از که آموخت ؟  
 باغیاری ست دائم بر سر مهر      به شیدا کین فزائی از که آموخت ؟

امیدواری در شعر او با استقبال از حافظ :

ایدل از اندوه تشویش فراوان غم مخور      صبح وصلت میدمد زین شام هجران غم مخور  
 خاطر آزرده مباش از قیل و قال سگ رقیب      باش با تمکین ، ز آشوب رقیبان غم مخور

در فراق یکی از دوستانی که عازم شهر ناری شد سروده است :

من چه دائم این زمان کارام جان من کجاست ؟  
 آن مه منگین دل و نا مهربان من کجاست ؟  
 آنکه سینای دلم را از جفا بر سنگ زد  
 ظالم غارتگر هوش و توان من کجاست ؟  
 آنکه پیش قامت او سرو خجلت یافته  
 یا رب آن نازک میان ، سرو روان من کجاست ؟  
 آنکه بی رویش بچشمم روز روشن تیره شد  
 سرمه روشن گر این دیده گان من کجاست ؟  
 آنکه شیدا در فراقش خون دل گرید ز چشم  
 دوستان آن مه رخ شیرین زبان من کجاست ؟

چند بیت دیگر از غزلهای او :

کن نظر بر حال شیدا بنگرش از روی لطف      که بگرداب غمش همچون حباب انداختی  
 رخس بهتر ز صد گلزار باشد      گل خوبی برویش خار باشد  
 گر یک قدم رنجه کنی بر کلبه ویرانه ام      تاجای در دیده دهم ، سر نذر چشانت کم  
 گفت ای شیدا برو دیوانگی کمتر پذیر      بهر جام وصل من بس ناتوانی تابکی ؟

۱ - مطلع مشهور غزل سعدی چنین است :

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت      جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

مرا عشقت پری رخ در بدر کرد  
 لاشه بلبل چرا افگندی ای صیاد دور ؟  
 شیدا بدعا خواسته دشنام لب تو  
 دست بردم سوی جعدش خلق گفتند آه آه  
 گفتم تو گل و یاسمنی گفت که هر دو  
 گفتم به لطافت که تو با این قد نازک  
 گفتم چو دهانت نبود گل نه شگوفه  
 گفتم که بدنمانی چون جوهر زیبا  
 گفتم که چرا رحم نداری تو به شیدا  
 عجب سر گشته چون باد سحر کرد  
 خاک میگردی به گلشن همزه بال و پرش  
 او را چو عسل آمده دشنام تو زیبا  
 بنگرید این بی خرد با مار بازی می کند  
 یا شمعی و یا انجمنی گفت که هر دو  
 یا یوسف و یا پیرهنی گفت که هر دو  
 نسرین گل و یا نسترنی گفت که هر دو  
 یاقوتی و در صدفی گفت که هر دو  
 سنگین دل و یا دل شکنی گفت که هر دو

شیدا در جواب برخی از شعرا هم غزل سروده است. دو مقطع او برای نمونه ذکر میشود :

شیدا جواب آن غزل صائب است این  
 عمر دوباره سایه آن سرو قامت است  
 این جواب آن غزل شیدا که وحشی گفته بود  
 تکیه کردم بروفای او غلط کردم غلط

در بعضی غزلها تتبع از سبک شعرای دیگر کرده است در تتبع صائب میگوید.

ماه گردون نیستم تا هاله تسخیر کند  
 آهوی دشت جنونم عشق فنجیرم کند

غیر از غزلیات مخمسات و رباعیات هم دارد می توانیم باین نتیجه برسیم که او در این  
 سر زمین برای ترویج شعر فارسی خیلی زحمت کشیده است.

## مآخذ و منابع

### خطی :

- اخوند محمد صدیق—تاریخ بلوچستان ، ۱۲۷۶ھ ق .  
اسمعیل پہلا بادی—بیاض .  
انعام الحق کوثر ، دکتر ، فہرست نسخہ های خطی فارسی در ایالت بلوچستان پاکستان -  
مستونگ ، ۱۹۷۲م .  
در محمد شیدا—بیاض ، ۱۹۲۱م .  
سید عظمت شاہ شاہد—مصنوعات بدیعہ شاہد  
سید غلام حیدر شاہ حنفی—گلدستہ حنفی ، ۱۳۳۴ھ ق .  
شیر گل محمد—بیاض ، ۱۳۴۳ھ ق .  
عبدالقیوم دادی زئی—سوانح حیات حضرت محمد صدیق مستونگی—شمس آباد مستونگ ، ۱۳۹۱ھ ق .  
علیم اللہ علیم—تحفہ شیرین ، ۱۲۹۴ھ ق .  
غوث بخش خاکی—بیاض  
گل محمد زیب—ارمغان عاشقان ، ۱۳۵۹ھ ق .  
محمد یعقوب—مرغوب القلوب ، کلی لاجور گلستان .  
ملا شیخ فاضل—جنگ نامہ منظوم باروزئی .  
ملا محمد حسن—دیوان اول ، بستی سید کاظم شاہ ، ۱۲۶۳ھ ق .  
» دوم ، ۱۲۷۰ھ ق .  
» سوم ، —  
» چہارم ، —  
مسدسات ، بلدہ طیبہ ، ۱۲۶۷ھ ق .

مولا داد—دیوان

نور محمد گنج آبی—تحفہ النصیر بلوچ

ولی محمد پنجگوری—مثنوی بہرام خان ثانی ، ۱۳۴۶ھ ق .

### فارسی :

- ابن ہوقل—صورت الارض ، جلد دوم ، لیدن ۱۹۳۲م .  
ابن خرد ادبہ—المسالک و الممالک » ۱۳۰۶ھ .



ابوالفضل-اکبر نامہ جلد اول مرتبہ مولوی احمد علی کلکتہ ، ۱۸۷۷ م .  
مولوی عبدالرحیم

اصطخری-المسالک و الممالک ، قاہرہ ، ۱۹۶۱ م .

انعام الحق کوثر ، دکتر-منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان ، لاہور ، ۱۹۷۱ م .  
ارمغان کوثر ، لاہور ، ۱۹۷۳ م .

بلاذری-فتوح البلدان مرتبہ رضوان محمد رضوان ، قاہرہ ، ۱۳۵۰/۱۹۳۲ م .  
جامی-نفحات الانس ، چاپ مطبع حیدری ہند ، ۱۲۸۹ ھ ق .

ذبیح اللہ صفا ، دکتر-گنج سخن ، تہران ، ۱۳۳۹ ش .  
تاریخ ادبیات ایران حصہ اول ، تہران .

سمعی-کتاب الانساب بہ تصحیح دی-ایس مارگولیت لیدن ، لندن ۱۹۱۲ م .  
سید جلال الدین تہرانی-حدود العالم ، تہران ، ۱۳۵۲ ھ .

شمس قیس رازی-المعجم فی معانی اشعار العجم ، لندن ، ۱۹۰۹ م .  
(تصحیح کردہ مرزا محمد بن عبدالوہاب قزوینی)

شیخ فرید الدین عطار-الہی نامہ (بتصحیح فواد روحانی) ، تہران ، ۱۳۲۹ ش .  
صالح شاکر-بالنور المبین والدر الثمین ، لاہور -

عابد شاہ عابد-نماز مترجم منظوم ، لاہور ، ۱۳۳۳ ھ ق .  
گلزار عابد ، دیوبند ، ۱۳۳۳ ھ ق .

عبد اللہ خان حکیم دکتور-مناجات حکیم مع نعت رسول کریم ، لاہور -  
گلدستہ حکیم ، لاہور ، ۱۳۲۲ ھ ق .  
مخمس محمود نامہ ، لاہور ، ۱۳۰۲ ھ ق .  
گلشن حکیم ، لاہور ، ۱۳۲۳ ھ ق .  
تحفہ حکیم ، لاہور ، ۱۳۲۵ ھ ق .

عبدالرؤف بینوا-دیوان پیر محمد کاکر ، کابل ، ۱۳۲۵

عبدالسلام-سوسن چمن چاپ دوم ، کوئٹہ ، ۱۳۸۴ ھ ق .

عبدالرحمان شاکر-گلستان مسرت ، لاہور ، ۱۳۳۱ ھ ق .

عبدالعلی-شاخ گل ، کوئٹہ .

عبدالمجید چوتوٹی-گلشن راغبین و غزلیات ، لاہور ، ۱۳۶۱ ھ ق .

علی اکبر مشیر سلیمی-زنان سخنور جلد اول ، تہران ، ۱۳۳۵ ش .

علی قلی خان ہدایت-مجمع الفصحا جلد اول ، تہران .

علیم اللہ علیم ، دیوان علیم ، کوئٹہ .

- غالب۔ کلیات غالب ، لکھنؤ ، ۱۹۲۵ م۔  
 کلیات نثر غالب طبع سوم ، لکھنؤ ، ۱۸۸۴ م۔  
 فارسی در پاکستان (مقالات سمینار فارسی) ، لاہور ، ۱۹۷۱ م۔  
 فخری بن امید ہروی۔ جواهر العجائب ، لکھنؤ ، ۱۸۷۳ م۔  
 گل محمد زیب۔ پنج گلدستہ زیب ، لکھنؤ ، ۱۳۵۰ م۔  
 خزینہ اشعار ، لکھنؤ ، ۱۹۳۶ م۔  
 محمد ابراہیم مخدوم خلیل۔ تکملہ مقالات الشعرا  
 بتصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی کراچی ، ۱۹۵۸ م۔  
 محمد تقی شاہ تائب۔ گلستان شہادت  
 محمد صدیق۔ ذخیرہ سلیمانی ، لاہور۔  
 محمد صدیق حسن خان۔ شمع انجمن ، بہوپال ، ۱۲۹۳ ھ ق۔  
 محمد عوفی۔ لباب الالباب جلد دوم ، مرتبہ ای جی براون ، لندن/لیدن ، ۱۹۰۳ م۔  
 مقدسی۔ احسن التقاسیم ، بیروت ، ۱۹۰۶ م۔  
 سہاج السراج۔ طبقات ناصر جلد اول مرتبہ عبدالجی حبیبی کابل ، ۱۳۴۲ ش۔  
 مولا داد۔ دیوان ، لاہور۔  
 محمد یعقوب۔ دیوان مرغوب القلوب ، کوئٹہ۔  
 مسعود سعد سلمان ، دیوان بہ تصحیح رشید یاسمی تہران ، ۱۳۱۸ ش۔  
 ناطق مکرانی۔ جوہر معظم ، لکھنؤ ، ۱۲۷۷ ھ ق۔  
 چاپ دوم بمعہ مقدمہ داکتر انعام الحق کوثر ، کوئٹہ ، ۱۹۶۹ م۔  
 ہوشنگ مستوفی۔ شعرای بزرگ ایران ، تہران ، ۱۳۳۴ ش۔  
 یاقوت حموی۔ معجم البلدان جلد چہارم ، قاہرہ ، ۱۳۲۴ ھ۔

## اردو :

- ابوالکلام آزاد۔ تذکرہ ، لاہور ۔  
 ابو النصر محمد خالدی۔ تقویم ہجری و عیسوی ، کراچی ، ۱۹۵۲ م۔  
 احمد الدین مارہروی۔ جغرافیہ مکران ، ۱۹۵۱ م۔  
 انعام الحق کوثر ، داکتر۔ بولان نامہ (ایک باب بلوچ فارسی شعرا) ، کوئٹہ ، ۱۹۶۶ م۔  
 ثقافت اور ادب وادی بولان میں (ایک باب) ، کوئٹہ ، ۱۹۶۶ م۔  
 ترجمہ دی براہویز آف کوئٹہ قلات ریجن ، لاہور ، ثقافت جنوری تا مئی ، ۱۹۶۴ م۔  
 بلوچستان میں فارسی شاعری ، کوئٹہ ، ۱۹۶۸ م۔  
 بلوچستان میں اردو ، لاہور ، ۱۹۶۸ م۔

- بشیر احمد وارثی—تذکرہ مگسی ، سکھر ، ۱۹۵۸ م۔  
 شبلی نعمانی—شعر العجم حصہ پنجم ، لاہور ، ۱۹۳۴ م۔  
 صالح محمد خان لہری—بلوچستان ، کوئٹہ ، ۱۹۵۵ م۔  
 عابد علی عابد—تلمیحات اقبال ، لاہور ، ۱۹۵۹ م۔  
 محمد اکرام—غالب نامہ ، چاپ چہارم بمبئی۔  
 محمد باقر ، پروفیسر داکٹر — پنجابی قصہ فارسی زبان میں ، لاہور ، ۱۹۵۷ م۔  
 مرید حسین خان مگسی—جغرافیہ علاقہ مگسی ، لاہور ، ۱۹۳۹ م۔  
 ہیتورام—تاریخ بلوچستان ، لاہور ، ۱۹۰۷ م۔

### مجلد ہا :

- اتحاد بلوچان ، کراچی ، ۲۱ اکتوبر ، ۱۹۳۴ م۔  
 الحنیف ، جیکب آباد ، مارچ ، ۱۹۳۸ م۔  
 انعام الحق کوثر ، داکٹر—ترجمہ غلام حسین مسوری بگتی امروز لاہور ، ۲۸ فروری ۱۹۵۵ م۔  
 ترجمہ یوسف عزیز ، امروز لاہور ، ۲ ، ۹ فروری ۱۹۵۸ م۔  
 رابعہ خضداری ، امروز لاہور یکم مارچ ۱۹۵۹ م۔  
 مکران کی ایک اہم ادبی شخصیت ، امروز لاہور ۲۳ مارچ ۱۹۵۹ م۔  
 کوئٹہ قلات کی ایک ادبی شخصیت ، امروز لاہور ۱۰ دسمبر ۱۹۶۰ م۔  
 فغانی کی مقبولیت پاک و ہند میں ، اقبال لاہور اپریل ۱۹۶۱ م۔  
 خضدار کی شہزادی ، لیل و نہار لاہور ۲ جولائی ۱۹۶۱ م۔  
 مرزا احمد علی ، اولس کوئٹہ ، اکتوبر ۱۹۶۳ م۔  
 شعر گوئی در قلات و کوئٹہ ، ہلال کراچی ، مارچ و جون ۱۹۶۴ م۔  
 علیم اللہ علیم ، امروز لاہور ، ۹ مئی ۱۹۶۵ م۔  
 ملا حسن ، امروز لاہور ، ۱۵ مئی ۱۹۶۶ م۔  
 تائب ، اولس کوئٹہ ، جون ۱۹۶۶ م۔  
 مولانا محمد یعقوب ، اولس پشتو کوئٹہ ، جولائی ۱۹۶۶ م۔  
 حنفی » » » اکتوبر ۱۹۶۶ م۔  
 ناطق مکرانی ، نوکین دور مکران کوئٹہ ۱۶ مارچ ۱۹۶۷ م۔  
 شے محمد درفشان ، آہنگ کراچی ۷ جنوری ۱۹۶۷ م۔  
 بلوچستان کے فارسی شعرا کے قصائد، صریر خامہ میگزین دانشگاہ سندھ ۶۹-۱۹۶۸ م۔  
 مولا داد ، اولس بلوچی کوئٹہ ، جون ۱۹۶۸ م۔  
 غالب و ناطق ، افکار کراچی ، مارچ ۱۹۶۹ م۔  
 مثنوی گلشن حکیم ، اولس بلوچی کوئٹہ سالنامہ ، ۱۹۶۹ م۔

- انور رومان ، پروفیسور—مکران ما قبل تاریخ—نوکین دور (مکران نمبر) کوئٹہ ۱۶ مارچ ۱۹۶۷ م۔  
 اولس بلوچی ، کوئٹہ اگست ۱۹۶۳ م—سالنامہ ۱۹۶۳ م ،  
 اگست ۱۹۶۴ م۔  
 جون ۱۹۶۴ م سپتامبر ۱۹۶۴ م ، دسامبر ۱۹۶۴ م۔  
 جنوری ، اپریل ، جون ، سپتامبر ۱۹۶۵ م۔  
 مارچ ، اگست ، نومبر ۱۹۶۶ م۔  
 جنوری ۱۹۶۷ م فروری ۱۹۶۸ م۔  
 اولس پشتو کوئٹہ—خصوصی نمبر ، ۱۹۶۴ م۔  
 اپریل ، ۱۹۷۰ م۔  
 بلوچستان کراچی ، ۲۹ جون ۱۹۳۶ م۔  
 سالنامہ جنوری ، ۱۹۳۹ م۔  
 بلوچستان جدید کراچی ، ۱۶ مئی ۱۹۳۴ م۔  
 بلوچی دنیا مولتان ، اپریل ۱۹۶۵ م ، اگست ۱۹۶۵ م۔  
 مارچ ، اپریل ، ۱۹۶۶ م۔  
 مایو ، ۱۹۶۹ م ، دسامبر ۱۹۷۰ م۔  
 حافظ خان محمد—علامہ عبدالعلی—گلستان کوئٹہ جنوری ، ۱۹۵۷ م۔  
 سروش کراچی یکم اگست ، ۱۹۵۷ م۔  
 ” ۱۵ اگست ، ۱۹۵۹ م۔  
 ” یکم مارچ ، ۱۹۶۰ م۔  
 شرق ، تہران ، شہارہ ہشتم مرداد ماہ ۱۳۱۰ خورشیدی۔  
 قندیل خیال ، دہلی ، ۱۹۱۶ م۔  
 کوهسار ، کوئٹہ ، یکم مارچ ، ۱۰ اکتوبر ۱۹۵۷ م۔  
 معلم ، کوئٹہ ، سالنامہ ، ۱۹۵۲ م۔  
 مفرح القلوب ، کراچی ، ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۷ م۔  
 میزان ، کوئٹہ ۲۷ اکتوبر ۱۹۶۶ م۔  
 نوای افغان ، کراچی ، ۱۵ اکتوبر ۱۹۵۶ م۔  
 نوکین دور ، کوئٹہ ، یوسف عزیز نمبر ، ۱۹۶۵ م۔  
 ہلال ، کراچی ، ژوئن ، ۱۹۶۴ م۔

Abdul Ghani, Muhammad :

Pre-Mughal Persian in Hindustan, Allahabad, 1941.

Ahsan, A. Shakoor Dr :

The Home Town of Rabiah Bint-i-kab, Iqbal, Lahore January, March. 1971.

Baluchistan District Gazetteer series Vol : VI, VII, Bombay, 1907.

Barthold, W.

Jughrafiya-yi-Tarkh-i-Iran, Translated by Hanza Sardadvar, Tehran 1908.

Encyclopaedia Britannica, Vol: IV, London/Leiden, 1913.

Freeman-Grenville, G.S.P:

The Muslims and Christian Calendars, London 1963

Hugues, A.W:

The Country of Baluchistan 1877.

Imperial Gazetteer of India, Oxford 1908.

Ishaq, Muhammad Dr:

Four Eminent Poetesses of Iran, Calcutta, 1950.

Kausar, Inamul Haq Dr:

(i) Fughani's Life and Works, Karachi, 1963.

(ii) «Rabia Khuzdari» Journal of the Pakistan Historical Society, Karachi, January, 1961

West Pakistan, Lahore, July, 1961.

Bolan, Quetta. 1964.

(iii) «Natiq Makrani» Journal of the Pakistan Historical Society, Karachi. October, 1961.

West Pakistan, Lahore, October, 1961

Bolan, Quetta, 1963.

(iv) «Zeb Magsi» West Pakistan, Lahore, November, 1961.

Bolan, Quetta, 1962.

(v) Glimpses of Persian Poetry (Under Print).

Khan, M.S. Baloch :

History of Baloch Race and Baluchistan, Karachi, 1958.

Lane - Poole, Stanley:

The Mohammadan Dynasties, Paris, 1925.

Levy Reuben, Persian Literature, London, 1923.

Masson, Charles :

Narrative of Various journeys in Baluchistan, Afghanistan, Panjab and Qalat During a Residence in these countries.

Vol: II, London, 1844.

Rooman, M. Anwar Prof:

(i) «The Brahuis of Quetta Qalat Region» Karachi, 1960.

(ii) «The importance of Baluchistan in our History», Journal Punjab University Historical Society, Lahore, July, 1960.

(iii) «Ghulam Hussain Masoori Bughti»

A Baluch Hero—Proceedings of the First All Pakistan History Conference, Karachi, 1951.

(iv) «Yusuf Aziz Magsi» Bolan Quetta, 1955.

Sadarangani, H.I. Dr:

Persian Poets of Sind, Karachi, 1956.

## (الف) فہرست نامہای اشخاص و قبیلہ ہا و فرقہ ہا و سلسلہ ہا و اصطلاحات

(اسم ہای کہ با حروف درشت چاپ شدہ ، شاعرانی ہستند کہ شرح احوال آنہا در این مجلد آمدہ است)

- |   |     |  |
|---|-----|--|
| ابو طلحہ - ۶۴                               | (آ) | آب بقا - ۸۵                            |
| ابو سعید ابوالخیر - ۴۴                      |     | آب حیات - ۱۲                           |
| ابو مسلم - ۲                                |     | آب حیوان - ۷۹ ، ۹۵ ، ۱۱۰ ، ۱۵۹         |
| احمد (آنحضرت صلعم) ۳۹ ، ۶۸ ، ۸۴ ، ۱۲۹ ،     |     | آب زمزم - ۱۶۶                          |
| ۱۳۱ ، ۱۴۲ ، ۱۵۱                             |     | آب زندگی - ۸۵                          |
| (رک : آنحضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم) |     | آدین - ۸۹                              |
| احمد خان - ۴۰                               |     | آذری - ۸۵ ، ۱۵۳                        |
| احمد زئی - ۴۰                               |     | آقا علی - ۸۰                           |
| احمد شاہ ابدالی - ۱ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۴۰          |     | آل سامان - ۶                           |
| احمد شاہ بابا - ۱۲ ، ۱۳                     |     | آنحضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم - |
| احمد مختار صلعم - ۸۲                        |     | ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۷ ،     |
| اخوند محمد صدیق - ۳۲ ، ۴۰                   |     | ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،          |
| اخوند ملا احمد - ۵۵ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱          |     | ۱۱۹ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۴۳ ،          |
| اردو - ۳۲ ، ۹۸ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ،          |     | ۱۵۷ ، ۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸                  |
| ۱۲۶ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۴۱ ،               |     | آیت الکرسی - ۱۷۳                       |
| ۱۶۸ ، ۱۴۹                                   |     | (الف)                                  |
| ارژنگ - ۱۲۹                                 |     | ابراہیم ادہم - ۱۶۰                     |
| اسد اللہ - ۲۶                               |     | ابراہیم خان کاکر - ۱۳                  |
| اسد اللہ خان غالب - ۲۲ ، ۲۸                 |     | ابو الکلام آزاد - ۸                    |
| اسلام ، (رک : دین اسلام) - ۱۹ ، ۱۲۶ ، ۱۳۰ ، |     | ابوبکر صدیق رض ، حضرت - ۵۳ ، ۱۲۸ ، ۱۵۷ |
| ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۴۱ ، ۱۵۳                       |     | ابوبکر مستونگی - ۱۲۹ ، ۱۳۰             |
| اسمعیل ۴ (حضرت) - ۱۷۵                       |     | ابوجہل - ۱۵۱                           |
| اسمعیل پہلا بادی - ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸          |     |  |
| اسمعیل خان - ۵۵ ، ۵۶                        |     |  |

اشکبای خراسان (تصیّد) - ۱۹

افغان - ۱۹

التمش ، شمس الدین - ۱

المنصور - ۱

الله بخش - ۱۷۶

الله داد - ۵۷

الله داد خان - ۸۰ ، ۸۱

امام بخش - ۵۷

امام مهدی - ۱۳۰

امامین - ۵۴

امجد علی شاه - ۲۲

امیدی هروی - ۲

امیر حبیب الله خان - ۱۴۳

امیر خسرو دهلوی - ۱۲ ، ۲۷ ، ۳۸ ، ۱۵۸

۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۵

امیر دوست محمد خان - ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸

امیر سبکتگین - ۱

امیر عبدالرحمن - ۱۳

امین الدولہ - ۲۶

انگلیس ، انگلیسیہا ، انگلیسیان - ۱ ، ۲ ، ۴۰

۴۵ ، ۴۶ ، ۷۴ ، ۹۳ ، ۹۷ ، ۱۰۲

۱۲۶ ، ۱۳۵ ، ۱۴۵

انگلیسی - ۱۲۵ ، ۱۴۱ ، ۱۴۹

انور رومان ، پرفسور - ۲۰ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶

انوری - ۱۹

اویس - ۱۱۵

اہلی شیرازی - ۱۶۳

ایاز - ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶

ایرانیان - ۱۴۹

ایم اے غنی - ۲۲

ایوب (حضرت) - ۳ ، ۱۰۱ ، ۱۲۴

(ب)

بابا فغانی شیرازی - ۳۱

باہر - ۱۷۲

بابو نظام الدین - ۸۱

بابی - ۴۳

بارو خان - ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۰

باروزئی - ۳۹ ، ۴۰

بایزید بسطامی - ۲۸

بتول - ۵۵

بخت خان - ۴۱

بختاور سینگ - ۲۴

بختیار خان (جنید خان معروف بہ بختیار خان امیر

باروزئی) - ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱

بدوڑئی - ۳۱ ، ۸۱

براہوئی (براہوئیان) - ۱ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۱۹

۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۲ ، ۸۱ ، ۸۹

۹۰ ، ۹۱ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۸

۱۴۹

بسطامی - ۲۸

بشیر احمد بلوچ - ۱۵ ، ۱۷۶

بشیر احمد بیدار - ۱۷۸

بکتاش - ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶

بلاذری - ۱

بلال - ۵۷

بلبل شیراز - ۸۶ ، ۱۷۵

بلوچ خان دومکی (تنگوانی) ، میر - ۱۲۶

بلوچ ، بلوچیان ، بلوچہا - ۸ ، ۱۵ ، ۱۶

۱۷ ، ۱۹ ، ۴۲ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸

۱۶۰

بلوچی - ۸ ، ۱۲ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۳۲ ، ۴۶

۵۷ ، ۶۵ ، ۷۳ ، ۸۹ ، ۱۲۹ ، ۱۳۶

۱۴۹ ، ۱۷۶

بنت کعب (رک : رابعہ خضداری) - ۲ ، ۷

بنگل زئی - ۳۱ ، ۸۱

بوتراب - ۲۵

(ج)

جام جم - ۱۳۷  
جامع اوراق - ۴۹  
جام لسبیلہ - ۴۵  
جامی - ۶ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۳۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ،  
۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹  
جان محمد - ۵۶  
جتکی - ۱۳۸  
جلال - ۱۱ ، ۱۲  
جلال الدین سوزانی - ۱۵۷  
جلیل - ۵۴  
جمشید - ۱۳۷  
جندی فقیر - ۱۲۲  
جنید - ۲۶  
جنید بغدادی - ۱۰۹  
جنید خان بلوچ - ۱۳۵ ، ۱۳۶  
جواہر سنگ جوہر - ۲۴  
جہانگیر (بادشاہ) - ۱۷ ، ۱۸  
جہود - ۱۰۱

(چ)

چراغ الدین چراغ - ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰  
چراغ خاں - ۱۴۸  
چشتی ، چشتیہ - ۱۰۲ ، ۱۴۹  
چشتی مودودی - ۱۳۵  
چشمہ حیوان - ۳۶ ، ۱۵۹  
چودری برکت علی - ۱۳۷  
چودری کرم داد - ۱۴۱

(ح)

حارث - ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵  
حافظ خان محمد - ۱۳۱ ، ۱۵۷  
حافظ شیرازی - ۱۳ ، ۲۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۸ ،  
۷۷ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۶ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ،  
۱۳۳ ، ۱۳۹ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ،  
۱۷۵ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹

بوجہل - ۵۷

بولہب - ۱۳۰

بہاؤ الدین زکریا - ۱۶۹

بہائی - ۸۷

بہرام خاں - ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹

بہمن - ۱۷۴

بیو - ۴۲

بیدل - ۲۹ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸

(پ)

پرفسور آقای صادق - ۱۱۲

پشتو - ۱۳ ، ۳۹ ، ۸۹ ، ۹۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳

۱۳۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷

پلاجرا چانگومل - ۱۷۰

پنجابی - ۱۴۹

پنی - ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۲

پیر بخش خاں - ۸۰

پیرل زبیرانی - ۱۲۹

پیر محمد کاکر - ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴

(ت)

تاج محمد - ۱۲۶

تاریخ اسلامی - ۱۳۵

تازی - ۳ ، ۶ ، ۲۰

تازیان - ۱

تائب ، سید محمد تقی شاہ - ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶

۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۱

تائبا - ۵۰

ترسا - ۷ ، ۱۰۱ ، ۱۷۷

تیمور شاہ - ۱۵

(ث)

ثنا الدین پردیسی - ۱۵۷



حلاج - ۳۴  
حمزه - ۱۷۶  
حنفی ، سید غلام حیدر شاه - ۱۴۹ ، ۱۵۰ ،  
۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵  
حیدر صفدر - ۳۵ ، ۸۴  
حیدر کرار - ۷ ، ۲۳

(خ)

خاکی ، غوث بخش - ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹  
خالد رض (بن ولید) - ۱۲۹  
ختم المرسلین<sup>۲</sup> - ۸۳ ، ۱۱۳  
خداداد خان - ۴۵  
خدو - ۱۲۲  
خسرو - ۷۸ ، ۸۹ ، ۱۶۰ ، (رک : امیر خسرو)  
خضر - ۷۹ ، ۱۰۵ ، ۱۲۳ ، ۱۶۴  
خلیل - ۴۹ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹  
خلیل الله - ۱۴۲  
خواجه ابراهیم - ۵۶  
خواجه علی - ۵۶  
خواجه کائنات (آنحضرت صلعم) - ۱۲۰  
خواجه مودود - ۱۵۷  
خواجه ولی - ۵۶  
خوشحال خان ختک - ۱۳۲  
خیر الانام - ۵۲  
خیر البشر<sup>۳</sup> - ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۱  
خیرات حسان - ۲  
خیر محمد عارف - ۹۸

(د)

داتا گنج بخش (حضرت علی هجویری) - ۱۲۱ ،  
۱۲۲ ، ۱۶۹  
داد محمد - ۵۵  
دارا - ۱۷۴  
داراب بیگ جويا - ۲۹

حافظ مظفرالدین - ۱۰۸  
حبشی - ۵۷  
حبیب ایزدی (آنحضرت صلعم) - ۱۱۶  
حبیب خدا (آنحضرت صلعم) - ۱۲۰  
حبیب الرحمن عثمانی - ۱۳۸  
حریم اوستوی - ۱۲۹  
حزب الله - ۱۲۶  
حسام الدین راشدی ، پیر - ۷۵  
حسن دهلوی - ۳۳ ، ۳۴  
حسنین - ۵۶  
حسین - ۳۹  
حضرت امام حسن رض - ۵۴  
حضرت امام حسین رض - ۳۶ ، ۵۴  
(عشق حسینی - ۱۲۸)  
حضرت جبرائیل - ۵۴  
حضرت حمزه رض - ۱۷  
حضرت سلطان باهو - ۱۳۰ ، ۱۳۱  
حضرت سلیمان - ۱۲۴  
حضرت صدیق رض - ۷۴ (رک : ابوبکر صدیق رض)  
حضرت عائشه صدیقہ رض - ۵۳  
حضرت عثمان رض - ۵۴ ، ۸۴ ، ۱۲۹ ، ۱۵۸  
حضرت علی رض - ۲۵ ، ۳۵ ، ۵۰ ، ۵۳ ، ۵۴  
۸۴ ، ۱۰۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۴ ، ۱۵۸ ، ۱۷۱  
حضرت عمر رض - ۲۰ ، ۸۴ ، ۱۵۸  
حضرت فاطمه الزهراء رض - ۵۳ ، ۵۴  
حضرت فقیر الله شکار پوری - ۹۶  
حضرت قیوم جهان شاه صفی الله - ۴۳  
حکیم - ۵۶  
حکیم دکتر عبدالله خان - ۱۱۱ ، ۱۱۲ ،  
۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،  
۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ،  
۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵

پاک صلعم ، رسول صلعم) - ۳۷ ، ۴۱ ، ۵۳ ،  
 ۵۸ ، ۶۴ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۷۲ ، ۱۰۸ ،  
 ۱۰۹ ، ۱۴۹ ، ۱۸۱  
 رستم شاه - ۱۰۲  
 رسول عربی (صلعم) - ۱۷۴  
 رسول کریم (صلعم) - ۱۱۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ،  
 ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵  
 رسول ہاشمی (صلعم) - ۸۳  
 رفعت علی رفعت - ۲۴  
 رند بلوچ - ۱۷۶  
 رودکی - ۲ ، ۴ ، ۶ ، ۱۳۸  
 رھی ، رسول بخش - ۷۷ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۹۲ ،  
 ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷  
 رئیسانی - ۷۰ ، ۸۱

(ز)

زلیخا - ۴۹ ، ۱۰۰  
 زسند - ۳۹  
 زندیق - ۱۰۲  
 زوجہ فرعون - ۱۰۱  
 زھرہ - ۵۶

زیب مگسی - ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ،  
 ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ،  
 ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ،  
 ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶  
 (رک : گل محمد زیب مگسی)  
 زیب النساء مخفی - ۸۸  
 زین العرب - ۲

(ژ)

ژنرال دائر - ۱۳۵ ، ۱۳۶

(س)

ساسانیان - ۹۷  
 سبک بابا افغانی ہندی - ۱۴۰

داریوش بزرگ - ۲۰

داراشکوہ - ۴۱

داعی - ۸

دختر کعب (رک : رابعہ خضداری) - ۲ ، ۸

درگاہ اعظم دستگیر ، (غوث الاعظم عبدالقادر

جیلانی) - ۱۳۱

درفشان - ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱

دکتر انعام الحق کوثر - ۱۳ ، ۲۴ ، ۳۲ ،

۹۷ ، ۱۰۳ ، ۱۷۸

دکتر ذبیح اللہ صفا - ۷

دکتر سدا رنگانی - ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۹۵

دکتر شکور احسن - ۲

دکتر علامہ محمد اقبال - ۴ ، ۱۲۶

دلخوش (دلوش) - ۲۱ ، ۲۲

دسر (کا کر) - ۴۰

دولت انگلیس - ۹۳

دین احمدی (دین اسلام) - ۱۷۷

دین اسلام - ۸۹

دین مبین اسلام - ۱۰۲

دین محمد - ۹۸

دین محمد وفائی - ۷۴

(ذ)

ذکری - ۸

ذوالفقار - ۲۳

(و)

رابرت سندین - ۲ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸

رابعہ خضداری - ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸

رحمتہ للعالمین - ۱۱۳ ، ۱۴۴

رحیم خاں - ۴۶

رسالت ماب صلعم (رسول پاک صلعم ، حضور

سید عبدالقادر جیلانی (رک : شاه میراں غوث ،  
 درگاہ اعظم دستگیر) - ۱۳۱  
 سید عمر شاه - ۱۳۵  
 سید غلام علی شاه مسافر - ۱۵۰  
 سید غلام حیدر شاه حنفی (رک : حنفی) - ۱۴۹  
 سید غلام مصطفی شاه - ۱۵۰  
 سید کرم شاه ہاشمی - ۱۰۲ ، ۱۰۳  
 سید محمد شاه بن شاه اسمعیل قندهاری - ۴۴  
 سید محمد شریف - ۱۴۹  
 سید المرسلین (صلعم) - ۸۴  
 سیف الدین - ۱۷۶

(ش)

شا کر - ۱۴۳  
 شاه اسمعیل - ۴۴  
 شاه حجاز (رک : آنحضرت صلعم) - ۱۱۶  
 شاه فضل اللہ - ۴۳  
 شاه مدنی (رک : آنحضرت صلعم) - ۷۲  
 شاه میراں غوث حق (سیدنا عبدالقادر جیلانی) -  
 ۱۳۱  
 شاه نجف - ۳۴  
 شاہجہان - ۴۰ ، ۴۱  
 شاہد - ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ،  
 ۱۰۷ ، ۱۰۸  
 شبیر - ۱۲۸ ، ۱۲۹  
 شرع محمدی - ۶۸  
 شرف الدولہ - ۲۷  
 شفیع المذنبین - ۸۳ ، ۱۷۸  
 شمر - ۱۵۸  
 شمس تبریزی - ۱۷۸  
 شمس قیس رازی - ۸  
 شہزادہ سلیمان - ۱۳  
 شہزادہ ہاشم خان - ۱۴۷  
 شیخ (مراد از سعدی) - ۶۶

مبک ہندی - ۳۹  
 سدوزنی - ۴۰  
 سرائیکی - ۱۳۸  
 سردار تاج محمد - ۴۸  
 سردار خان - ۲۰ ، ۷۴  
 سردار محمد - ۴۸  
 سردار محمد صدیق - ۶۴  
 سردار نورالدین مینگل - ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸  
 سردار ولی محمد - ۴۵ ، ۴۶  
 سرفراز - ۱۱۷  
 سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم - ۱۴۷  
 مسی و پنوں - ۲۰  
 سعدی - ۱۳ ، ۳۶ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۱۰۹ ،  
 ۱۳۳ ، ۱۳۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ،  
 ۱۷۵ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹  
 سعدین - ۱۷۶  
 سعید نفیسی - ۶  
 سک (سکان) - ۱۸ ، ۱۹  
 سکندر - ۱۳۷  
 سلسلہ قادریہ - ۱۳۰  
 سلطان الطاف علی - ۱۳۰  
 سلطان محمد پنی - ۳۹  
 سلطان محمود خان (حاکم بکر) - ۱۴  
 سمعانی - ۱  
 سنجر - ۱۷۲  
 سندھی - ۷۵ ، ۷۶ ، ۱۳۸ ، ۱۴۹  
 سورہ یسین - ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵  
 سہروردی - ۱۰۱  
 سید چشت - ۵۶  
 سید حاجی شاہ - ۱۰۳  
 سید زمان شاہ - ۱۴۹ ، ۱۵۰  
 سید ظہور شاہ - ۱۳۵  
 سید عابد شاہ (رک : عابد شاہ عابد) - ۱۳۵

طوطی ہند - ۱۷۵  
ط - ۱۱۳ ، ۹۱  
(ظ)  
ظہوری - ۱۷۵  
ظہیر - ۱۶۹  
(ع)  
عابد شاہ عابد - ۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ،  
۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ،  
۱۴۳  
عابد ، عابد علی مید - ۹۲  
عاجز ، اخوند محمد شریف قندھاری - ۵۱  
عبدالاحد خان - ۹۷  
عبدالله - ۱۳۳  
عبدالله قاضی - ۱۴ ، ۱۵  
عبدالباقی درخانی - ۹۱  
عبدالباقی قربانی - ۹۸  
عبدالحکیم معروف بہ نانا صاحب - ۹۸  
عبدالحق - ۶۱  
عبدالحق زبور - ۱۳۵  
عبدالحنان احقر - ۹۸  
عبدالحمی حبیبی - ۱۳۳  
عبدالخالق اخوندزادہ - ۱۳۱  
عبدالرحمن - ۹  
عبدالرحمن پسر آتا علی خان (رک : نائب  
عبدالرحمن) - ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵  
عبدالرحمن اخوندزادہ - ۱۳۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۵  
عبدالرحمن براہوئی - ۹۰ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲  
عبدالرحمن غور - ۱۵  
عبدالرحمن قاضی - ۶۲  
عبدالروف بینوا - ۱۳  
عبدالسلام عشیزائی اچکزئی - ۱۳۲ ، ۱۳۳  
عبدالصمد درانی - ۱۳

شیخ اکبر - ۵۷  
شیخ الہی بخش محمد جلال الدین (تاجران  
کتب) - ۱۰۸ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹  
شیخ الاسلام مولانا شبیر احمد عثمانی - ۱۵۶  
شیخ الاسلام نور اللہ - ۱۵۲  
شیخ الہند مولانا محمود الحسن - ۱۵۶  
شیخ سعدی (رک : سعدی) - ۸۸  
شیخ عبدالقادر - ۱۶۹  
شیدا، در محمد - ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰  
شیر خدا (رک : حضرت علی ع) - ۳۴ ، ۵۴ ، ۱۱۸  
شیر رب - ۱۱۸  
شیر محمد - ۱۷۸  
شیر محمد قریشی الفاروقی - ۱۰۸  
شے جلال - ۸  
شے گل محمد - ۹ ، ۱۰  
شے محمد درلشان - ۸ ، ۹ ، ۱۰  
(ص)

صاحب الدین - ۱۵۷  
صالح - ۱۳۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵  
صالح شاکر (رک : محمد صالح الشاکر) - ۱۴۲  
صائب تبریزی - ۲۹ ، ۳۸ ، ۹۶ ، ۹۷ ،  
۱۶۹ ، ۱۸۰  
صدیقا (رک : محمد صدیق) - ۹۱  
صلی اللہ (رسول پاک صلعم) - ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۷ ،  
۱۲۰  
(رک : آنحضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم)

(ض)  
ضیا الدین لاجوردی - ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۵۷  
(ط)

طالب آملی - ۱۷۰  
طاہر خان - ۱۳۸  
طوسی - ۱۶۳

علیا (رک : علیم الله علیم) - ۷۳  
 علیمی (رک : علیم الله علیم) - ۷۲ ، ۶۸  
 عنصری - ۱۶۹ ، ۸۶ ، ۶۶  
 عیسی (ع) - ۷  
 عیسی خان باروزئی - ۴۰

(غ)

غالب (رک : اسد الله خان غالب) - ۲۸ ، ۲۳  
 ۱۴۳  
 غرغشت - ۳۹  
 غلام جان - ۹۸  
 غلام حسین مسوری بگتی - ۱۲۶  
 غلام حیدر حسرت - ۵۱  
 غلام محمد - ۱۷۶  
 غلام محمد ترینی - ۶۵ ، ۶۱ ، ۵۱  
 غلام محی الدین قندهاری - ۱۲۹  
 غنی - ۱۷۸ ، ۱۶۹ ، ۱۶۳  
 غوث بخش (رک : کنید خاکی ، غوث بخش) -  
 ۷۶

(ف)

فارسی - ۲ ، ۳ ، ۶ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۲۰  
 ۲۱ ، ۲۵ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۹ ، ۷۳ ، ۷۴  
 ۸۶ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۷ ، ۹۸  
 ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲  
 ۱۱۶ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱  
 ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸  
 ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵  
 ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱  
 ۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۱۷۶  
 فاروق (حضرت عمررض) - ۱۲۸  
 فاروق - ۶۰  
 فاضل - ۴۲ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۳۹  
 فخری بن امید هروی - ۲

عبدالعزیز - ۴۵  
 عبدالعزیز - ۱۱۵  
 عبدالعلی اخوندزاده ، علامه - ۱۳۱ ، ۱۳۲ ،  
 ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵  
 عبدالغفار ندیم - ۱۲ ، ۹  
 عبدالقادر - ۱۳۱  
 عبدالقیوم - ۱۱۲  
 عبدالکریم - ۵۷  
 عبدالمجید چوتوئی - ۹۱  
 عبدالنبی - ۵۵  
 عبیدالله - ۵۵  
 عثمان قلندری - ۱۰۹  
 عراقی - ۱۵۹ ، ۸۶ ، ۷۷  
 عربی - ۷۳ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۲۱ ، ۱۳ ، ۹ ، ۸  
 ۹۸ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۲۶  
 ۱۳۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۷ ، ۱۷۴  
 عرفی شیرازی - ۱۶۹ ، ۱۶۸ ، ۲۶  
 عصمت الله بخاری - ۱۰۹  
 عطاء الله - ۵۵  
 عطا محمد - ۴۸ ، ۴۶  
 عطار ، فرید الدین - ۶ ، ۵  
 عظمت شاه شاهد (رک : شاهد) - ۹۸  
 علاء الدین مجروح - ۱۵۷  
 علی اکبر سلیمی - ۵  
 علی خان - ۳۱  
 علی قلی سلیم - ۲۲  
 علی محمد - ۷۰ ، ۵۶  
 علی محمد - ۱۴۷  
 علی نواز علوی - ۹۶ ، ۹۵  
 علیم الله علیم - ۵۷ ، ۵۵ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۵۱  
 ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴  
 ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱  
 ۷۲ ، ۷۳ ، ۱۲۹ ، ۱۷۸

قیس - ۱۲۸ ، ۱۶۰  
قیصر خان مگسی (رک : نواب قیصرخان مگسی) -  
۱۶۰

## (ک)

کاگر - ۱۲ ، ۴۰ ، ۱۲۳ ، ۱۳۱  
کاگران - ۱۳۲  
کامل القادری - ۱۷۸  
کاویان - ۱۳۷  
کرار - ۱۲۹  
کریم بخش - ۱۳۵  
کسری - ۷  
کعب - ۲ ، ۳ ، ۴  
کمال - ۳۸  
کمال - ۱۶۳  
کمال شموزه - ۵۶  
کنگرہ بلوچہای کل ہند - ۱۲۶  
کنہیا لال - ۱۲۶  
کوهکن (رک : فرہاد) - ۸۹ ، ۱۶۱  
کیان - ۱۳۷ ، ۱۶۰  
کیتران (کھیتران) - ۴۰

## (گ)

گبر - ۱۰۱ ، ۱۰۲  
گلر خان مکرانی - ۸۵  
گل خان نصیر - ۱۲۷  
گل محمد زیب مگسی (رک : زیب مگسی) - ۷۴  
گل محمد شیخ - ۳۳ ، ۳۸  
گل محمد ناطق مکرانی (رک : ناطق مکرانی) - ۱۶۹  
گہرام خان - ۱۸

## (ل)

لعل بدخشان - ۹۵  
لعل سقا (رک : حارث) - ۴ ، ۵  
لوط - ۱۰۱  
لیلی - ۷

فرنگ ، فرنگیان - ۴۶ ، ۴۷ ، ۱۳۰

فرہاد - ۷۲ ، ۱۳۵ ، ۱۶۰

فرہنگ عرب و براہویان - ۱

فریدون - ۱۳۷

فغانی (رک : بابا فغانی شیرازی) - ۱۳ ، ۷۳

۱۳۹ ، ۱۶۷

فقہ حنفی - ۹۰

فقیر محمد ترینی - ۵۱ ، ۵۲ ، ۶۵

فواد روحانی - ۵

فیض احمد - ۵۵

فیض محمد - ۶۱

فیض محمد - ۱۱۷

فیض محمد کلاتی - ۴۳ ، ۴۴

فیضی - ۳۳ ، ۱۶۹

## (ق)

قآنی شیرازی - ۱۶۱

قادری - ۱۰۱

قارون - ۱۶۵

قاضی داد محمد نظر آبادی - ۱۷۶

قاضی رسول بخش (استاد یوسف عزیز مگسی) -

۱۲۵

قاضی عبدالعزیز - ۱۱۲

قاضی محمد جلال الدین وجزی - ۱۱۲ ، ۱۱۴

قاضی محمد عثمان قریشی - ۳۵

قاضی محمد عیسی - ۱۱۴

قاضی نور محمد گنج آہوی - ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۷ ،

۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰

قائد اعظم محمد علی جناح - ۱۵۴ ، ۱۶۰

قدسی مشہدی - ۱۶۹ ، ۱۷۰

قریشی - ۵۷ ، ۱۲۰

قمبرانی (قمبراری) قبیلہ - ۸۹

قمر الدین - ۱۵۵

قند پاریسی - ۱۳

(م)

- محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم - ۳۳ ، ۴۱  
 محمد نور - ۱۷۸  
 محمد نوری - ۹  
 محمد یعقوب - ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ،  
 ۱۶۰  
 محمد یوسف خان پوپلزئی - ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۰۰  
 محمود غزنوی - ۱ ، ۹۹ ، ۱۱۵ ، ۱۶۰  
 محی - ۳۸ ، ۸۶ ، ۱۲۹  
 مخدوم عبدالکریم ثانی المعروف بہ دائم الصوم -  
 ۴۳ ، ۴۴  
 مخدوم محمد ابراہیم خلیل - ۲۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ،  
 ۷۵ ، ۸۷ ، ۹۳  
 مخدوم میان عبدالغفور - ۲۱  
 مریم - ۵۷  
 مزمل اخوند زادہ - ۹۸  
 مستونگیان - ۱۱۱  
 مسری خان - ۳۹  
 مسکان شاہ - ۱۲۲  
 مسکین - ۴۹  
 مشاعرہ کل ہند - ۹۷  
 مصطفی (صلی اللہ علیہ وسلم) - ۵۳ ، ۱۰۹  
 (رک : آنحضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ  
 وسلم)  
 معاویہ - ۱  
 معز الدین - ۴۰  
 مغول - ۹۷  
 مقصود - ۵۶ ، ۵۷  
 مکرانیان - ۱۴۹  
 مگسیان - ۱۸ ، ۱۲۵  
 ملا ابوبکر - ۵۹ ، ۶۰  
 ملا اسمعیل - ۱۷۶  
 ملا اللہ بخش - ۱۷۶  
 ملا تاج - ۶۳  
 مانی - ۷  
 متا خان مری - ۱۶۸  
 مجتبی - ۱۱۳  
 مجنون - ۷ ، ۸۹ ، ۱۲۹ ، ۱۳۹ ، ۱۴۴  
 محراب خان - ۳۲ ، ۴۵  
 محمد - ۴۱ ، ۸۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۹ ، ۱۱۵ ،  
 ۱۱۶ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۴۲ ، ۱۷۷  
 محمد اسلم - ۵۵  
 محمد بن قاسم - ۱۴  
 محمد جلال الدین (رک : شیخ الہمی بخش  
 محمد جلال الدین کتب فروش) - ۱۰۸  
 محمد حسن خان - ۲  
 محمد خان باروزئی - ۳۹  
 محمد داؤد قاضی - ۱۴  
 محمد ، درفشان (رک : شے محمد درفشان) - ۱۱  
 محمد رشید خان - ۴۰  
 محمد سعید خان - ۴۲  
 محمد شی - ۱۰۶ ، ۱۰۷  
 محمد صالح الشاکر صالح - ۱۴۳ ، ۱۴۴ ،  
 ۱۴۵  
 محمد صدیق - ۹۰  
 محمد صدیق پنجگوری - ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰  
 محمد صدیق حسن خان - ۲۲  
 محمد صدیق نقشبندی مستونگی - ۱۰۲ ، ۱۱۱ ،  
 ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰  
 محمد عثمان - ۶۱  
 محمد عظیم خان - ۸۰ ، ۸۱  
 محمد عبداللہ - ۱۲۵  
 محمد عبدالرشید ، عبدالعزیز - ۱۱۵  
 محمد علی شاہ - ۲۲ ، ۲۶  
 محمد علی نقیب - ۱۵۷  
 محمد عوفی - ۲ ، ۷

- ملا روشن پنجگوری - ۱۰۸  
 ملا عبدالرحمن - ۶۵  
 ملا عبدالغفور - ۶۱  
 ملا عیسیٰ - ۶۵  
 ملا غلام محمد ملازئی - ۱۴۵ ، ۱۴۸  
 ملا ملک داد - ۸۹  
 ملا محمد حسن - ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵  
 ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۸۱ ، ۸۶ ، ۱۷۸  
 ملا محمد حسین کلاتی - ۶۵ ، ۷۴ ، ۷۵  
 ملا محمد خان رئیسانی - ۸۱  
 ملا مزار بدوزئی - ۱۳۰ ، ۱۳۱  
 ملا ولی محمد پنجگوری - ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹  
 ملحد - ۱۰۱ ، ۱۰۲  
 ملک صالح محمد خان - ۱۲  
 مندرا خان معروف بہ بخت بلند خان - ۴۰  
 منشی محمد ہاشم - ۱۷۱  
 منصور - ۵۶  
 منصور حلاج - ۱۰۹ ، ۱۲۸  
 موسیٰ (ع) - ۲۵ ، ۲۷ ، ۸۴ ، ۱۲۳  
 مولا داد - ۳۲ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۱۵۳ ، ۱۷۸  
 مولانا جامی - ۸۲ ، ۸۴  
 مولانا رومی - ۱۳۶  
 مولانا ظفر علی خان - ۱۲۶  
 مولانا غلام قادر - ۱۲۶  
 مولانا محمد علی جوہر - ۱۲۶  
 مولانا محمد فاضل - ۸۹  
 مولانا نظامی گنجوی - ۱۴۹ ، ۱۶۳ ، ۱۷۵  
 مولانا ہردل قندھاری - ۱۵۶  
 مولوی دوست محمد - ۱۳۱  
 مولوی عبدالقدوس - ۱۳۳  
 مولوی قلندر اچکزئی - ۱۳۳  
 مولوی محمد صدیق - ۱۳۱  
 مہدوی - ۸  
 مہر اللہ - ۶۳  
 مہدی آخر زمان - ۱۷۷  
 میان عبدالکریم - ۲۱ ، ۴۳  
 میان محمد صفی اللہ سرہندی - ۳۸  
 میر ابراہیم خان - ۴۹  
 میر احمد اول - ۱ ، ۴۱  
 میر امین خان - ۱۴۷  
 میر بہار شاہ - ۱۰۶  
 میر بہرام خان - ۱۴۷  
 میر جان محمد سندی - ۱۶۹  
 میر چراغ خان - ۱۴۸  
 میر حسین علی - ۸۱  
 میر خان ثانی - ۴۴  
 میر خداداد خان - ۶۳ ، ۷۴ ، ۹۳ ، ۹۵  
 میر سید غلام مرتضیٰ - ۷۵  
 میر شیر دل خان - ۱۴۷  
 میر شیر علی خان - ۸۱  
 میر صادق ملازئی - ۱۴۶ ، ۱۴۸  
 میر صوبدار خان تالپور - ۲۱  
 میر عبداللہ خان - ۱۴۷  
 میر عبداللہ جنگی - ۸ ، ۹  
 میر عبدالرحمن خان ملازئی - ۱۴۶  
 میر عطا اللہ خان مگسی - ۱۷۰  
 میر علی مراد خان تالپور - ۴۴ ، ۷۴  
 میر علی محمد - ۱۴۷  
 میر مائل تنوی - ۴۳  
 میر محمد اعظم خان - ۱۵۰  
 میر محمد امین خان (رک : نائب محمد امین) - ۵۱  
 میر محمود خان - ۷۴ ، ۸۱  
 میر مدد خان - ۱۴۸  
 میر نصیر خان اول - ۱ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۳۱



نور محمد، قاضی (رک : قاضی نور محمد گنج آبوی)۔  
۱۴ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰

نوروز خان - ۱۴۷

نہنگی زئی - ۸۱

نیاز اللہ خان - ۱۱۷

(و)

واجد علی شاہ - ۲۲ ، ۲۷

والشمش (وصف آنحضرت صلعم) - ۱۱۳ ، ۱۷۸

واقف - ۳۸

وحشی - ۱۸۰

وزیر محمد - ۹۸

ولو - ۱۲۱

ویس (اویس ، رک : اویس) - ۲۶

(ه)

ہادی اسلام (رک : آنحضرت محمد مصطفی صلی اللہ

علیہ وسلم) - ۵۳

ہتو رام - ۱۵ ، ۳۲ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۸۰ ، ۸۱

ہدایت ، رضا قلی - ۶

ہرکرن داس ہرکرن - ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲

ہلالی - ۲۹ ، ۱۰۹ ، ۱۶۹

ہایون شاہ - ۱۰۹

ہوشنگ - ۱۲۹

ہوشنگ مستوفی - ۵ ، ۷

(ی)

یزید - ۱۲۸

یسین - ۸۳ ، ۹۱ ، ۱۱۳

یعقوب (ع) - ۱۰۱

یوسف (ع) - ۴۹ ، ۶۸ ، ۸۸ ، ۱۰۰

یوسف ، (ذومعنی) - ۱۲۹

یوسف (یوسف عزیز مگسی) - ۱۲۸

یوسف عزیز مگسی - ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸

۱۲۸

یوسف علی خان عزیز (رک : یوسف مگسی) - ۱۶۰

یونس (ع) - ۶۸

یہود - ۱۷۷

میر نصیر خان دوم - ۳۲ ، ۸۱

میر ہزار خان - ۱۰۶ ، ۱۰۷

میرزا احمد علی احمد - ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹

۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶

۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۹۵ ، ۱۵۳

۱۶۹ ، ۱۷۸

میرزا غالب - ۱۶۸

میرزا مخلص علی قزوینی - ۵۰ ، ۷۴

(ن)

نادر - ۱۷۲

ناصر الدین قباچہ - ۱

ناطق مکرانی ، گل محمد خان - ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳

۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰

۳۱ ، ۳۰ ، ۱۶۹

نائب خیل - ۸۰

نائب عبدالرحمن (رک : عبدالرحمن پسر آقا علی

خان) - ۳۸ ، ۶۳ ، ۸۰

نائب عبدالعزیز - ۶۳

نائب عبدالقادر - ۸۰

نائب محمد امین - ۸۰

نائب محمد حسن (رک : ملا محمد حسن) - ۸۰

نیو جان - ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲

نبی بخش اسد - ۹۸ ، ۹۹

نصرانیان - ۱۳۰

نظامی گنجوی - ۲۵ ، ۹۵ ، ۱۵۲ ، ۱۶۳ ، ۱۷۶

۱۷۶

نقشبندی - ۱۰۱

نقوی - ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۶

نواب اسد اللہ خان - ۸۱

نواب قیصر خان مگسی - ۷۴ ، ۱۲۵

نوح - ۱۱ ، ۱۶۶

نورجہان - ۱۷ ، ۱۸

نور الدین - ۵۷

نور محمد - ۵۶

## (ب) فہرست نام های جای ها

۱۵۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۵ ، ۱۴۳

بلوچستان ایران - ۸ ، ۹  
بلوچی اکادمی - ۲۴ ، ۷۳  
بمبئی - ۲  
بوری - ۹۸  
بوستان - ۱۳۱  
بولان - ۸۱ ، ۳۹  
بہاول پریس - ۱۱۵  
بہمپور - ۱۴۸  
بہوپال - ۲۲  
بیستون - ۸۹

(پ)

پارود - ۱۱  
پاکستان - ۸ ، ۱۳ ، ۲۰ ، ۱۱۴  
۱۳۰ ، ۱۵۴ ، ۱۶۰ ، ۱۷۶  
پانی پت - ۱۵  
پرنگ آباد (پرنگا باد) - ۵۱ ، ۵۲ ، ۶۳  
۶۵ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۱۷۸  
پشاور - ۹۹ ، ۱۵۶  
پشین - ۱۱۴ ، ۱۳۱ ، ۱۳۶ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷  
پنجاب - ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۳۰  
پنجگور - ۱۴ ، ۱۰۸ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۴۹  
پہل آباد (پہل آباد) - ۱۷۶  
پیننگہ - ۹۸

(ت)

تاتار - ۱۰۴ ، ۱۷۴  
تبت - ۷

(ا)

آب نیل - ۸۸  
آماج - ۱۲۲

(الف)

اسپلنڈجی - ۱۳۰  
اسلامیہ سٹیج پریس - ۱۰۸  
افغانستان - ۱۰۲  
الہ آباد - ۲۲  
اوریاگی - ۹۸  
اوستہ محمد - ۱۴۱  
ایبت آباد - ۱۱۱  
ایران - ۴۳ ، ۴۶ ، ۱۰۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۷۴ ، ۱۳۵

(ب)

بارا خان - ۴۰  
بازار کشمیری (کشمیری بازار) - ۱۰۸ ، ۱۱۶  
۱۱۷ ، ۱۱۹  
بخارا - ۴ ، ۷۷ ، ۸۶  
بدخشان - ۷۹ ، ۹۵  
بطحا - ۱۱۴  
بغداد - ۲۶  
بکر - ۱۴  
بلخ - ۲  
بلوچستان - ۱ ، ۲ ، ۸ ، ۱۵ ، ۷۴ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸

(ح)

حبش - ۱۱۱  
 حجاز - ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰  
 حرمین الشریفین - ۴۳  
 حسین آباد - ۲۶  
 حیدر آباد - ۲۱ ، ۲۸ ، ۱۰۲

(خ)

خادم التعلیم مستیم پریس - ۱۱۲  
 خاران - ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷  
 خانوزئی - ۱۳۱ ، ۱۳۳  
 ختن - ۸۴  
 خراسان - ۱۴۵  
 خضدار ، قزدار ، قضدار - ۱ ، ۲  
 خلخ - ۲۶  
 خورش - ۱۳۵  
 خوشاب - ۱۷  
 خیابان بروس ، خیابان جناح - ۱۴۱  
 خیبر - ۷ ، ۱۲۹  
 خیبرپور - ۴۴ ، ۷۵

(د)

دادر (ڈھاڈر) - ۶۱ ، ۱۵۰  
 دجلہ - ۵۰ ، ۱۶۹  
 درخان - ۸۹ ، ۹۱  
 درگئی - ۹۸  
 درہ بولان - ۱۴  
 دزک - ۱۴۵ ، ۱۴۷  
 دہلی - ۹۸ ، ۱۵۶  
 دیوبند - ۱۲۵ ، ۱۳۸

(ر)

را درا - ۴۰  
 رود لورہ لئی - ۹۸

تار - ۸۴

تتہ (ٹھٹہ) - ۷۵

تربت - ۸

ترکستان - ۱۳۱

تسب - ۱۴۵ ، ۱۴۶

تل - ۴۰

تمپ - ۱۷۶

توران - ۱ ، ۴۶

تہران - ۲

تیری - ۶۲ ، ۶۹ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰

(ج)

جافان - ۱۷۷  
 جامعہ یوسفیہ - ۱۲۷  
 جت پت - ۱۳۰ ، ۱۳۶  
 جوتیالی - ۴۰  
 جہلاوان ، جہلاوان - ۱ ، ۳۲  
 جہل مگسی - ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۶۰  
 جہنگ (جہنگ) - ۱۷ ، ۱۳۰  
 جیکب آباد - ۷۴ ، ۸۷ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۷۰

(چ)

چاپ خانہ عزیز - ۱۱۶  
 چاپ خانہ قاسمی - ۱۳۸  
 چاپ خانہ مرکنٹائل - ۸۱  
 چاپ خانہ منشی نولکشور - ۱۶۰ ، ۱۶۸  
 چاچران شریف - ۱۸۶  
 چاغی - ۱۳۸  
 چتن - ۱۳۰  
 چشت - ۵۶  
 چناب - ۱۷  
 چوتو - ۸۹ ، ۹۱  
 چہل تن (چلتن) - ۱۲۲  
 چین - ۳۵ ، ۷۵

شبه قاره ہند و پاکستان - ۱۶۹ ، ۹۷	رود نینگ - ۱۷۶
شستون (شش ستون) - ۱۴۷	روس - ۱۷۷
شکار پور - ۹۶ ، ۷۵ ، ۶۱ ، ۴۰	روم - ۷۶
شمس آباد - ۱۱۲	روہری - ۹۳
شور (شور کوٹ) - ۱۳۱	(ز)
شہداد کوت (شہداد کوٹ) - ۱۷۰	زنگیول - ۹۸
شہک - ۱۴۸	(ژ)
شیخ مجد - ۹	
شیراز - ۱۷۵ ، ۸۶ ، ۱۴	ژوب - ۱۳ ، ۱۲
(ط)	(س)
طور - ۱۶۶	ساراوان - ۴۲
طوس - ۴۶	سانگان - ۳۹
طیبہ (بلدہ) - ۳۸	سد سکھر - ۱۴۰
(ع)	سرحد - ۱۱۱
عبدالرحمن زئی - ۱۵۵	سرہند - ۱۷
عدن (عدنی) - ۸۴ ، ۷۲	سکھر - ۱۴۰
عراق - ۱۲۸	سمرقند - ۸۶ ، ۷۷
عرب ، عربستان - ۱۱۶ ، ۱۱۳ ، ۱۱۱ ، ۱	سند (سندھ) - ۹۶ ، ۹۵ ، ۹۳ ، ۸۹ ، ۸۸
۱۲۰	۱۴۵ ، ۱۳۲
(ف)	سودان - ۱۱۱
فرات - ۱۶۵	سید کاظم شاہ (بستی) - ۳۵
(ق)	سینا - ۲۵
قاره آسیا - ۱۴	سیوا - ۱۴۵
قبرستان کانسی - ۱۴۱	سیوی (سبی) - ۱۵۰ ، ۴۲ ، ۴۰ ، ۳۹ ، ۱۴
قرن - ۲۶	(ش)
قصر قند - ۹ ، ۸	شارک - ۹
قلات (کلات) - ۳۱ ، ۲۰ ، ۱۵ ، ۱۴ ، ۱	شال - ۶۰
۴۸ ، ۴۶ ، ۴۳ ، ۴۲ ، ۴۰ ، ۳۳ ، ۳۲	شام - ۷۶
۸۱ ، ۷۸ ، ۷۴ ، ۷۰ ، ۶۵ ، ۶۲ ، ۵۱	شالا باغ - ۱۳۲
۱۱۴ ، ۱۱۱ ، ۹۳ ، ۹۲ ، ۸۹ ، ۸۷	شاہی واہ - ۱۳۰
۱۵۰ ، ۱۴۹ ، ۱۳۲ ، ۱۲۸ ، ۱۲۶	شبان (قریمہ) - ۹۸
۱۷۸ ، ۱۵۳	شبه قاره - ۷۳

(ل)

لاہور - ۲ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۳۲ ، ۸۱ ،  
 ۹۰ ، ۹۲ ، ۹۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ،  
 ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۶

۱۴۳

لسبیلہ - ۴۴

لکھنؤ - ۲ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۱۶۰

لندن - ۱۲۷

لورالائی - ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۲۳

لورہ لئی - ۹۸

لیدن - ۲

(م)

مٹاری (مٹاری) - ۲۱

مدرسہ ضیا العلوم - ۱۵۶

مدرسہ نعمانیہ - ۱۵۶

مدینہ - ۱۱۴ ، ۱۱۷

مدی - ۴۰

مستونگ - ۵۱ ، ۵۶ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۷۳ ، ۸۹

۱۰۲ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱

۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۷۸

مسلم باغ - ۱۲

مصر - ۲ ، ۴۹ ، ۸۸ ، ۱۲۸

مطبع اسلام - ۱۴۱

مطبع اسلامی - ۱۱۷

مطبع اسلامیہ سٹیم پریس - ۱۴۳

مطبع حیدری - ۶

مطبع منشی نولکشور (رک: چاپ خانہ منشی

نولکشور)

مقبرہ حضرت خواجہ مودود چشتی - ۱۵۷

مکران ایوان - ۱۴۵

مکران - ۸ ، ۹ ، ۱۴ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲

۱۰۸ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۷۶

قلعہ بہپور - ۱۴۷

قندھار - ۱۲ ، ۱۳ ، ۴۳ ، ۶۱ ، ۷۸ ، ۸۹ ،  
 ۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۵۶

(ک)

کابل - ۱۳ ، ۶۳ ، ۷۸ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۵۶

کاندل - ۱۱۱

کانک - ۶۳ ، ۷۳

کان مہترزی - ۱۲

کاہن - ۱۴۸

کچاؤ - ۱۰۱

کچھی ، (کچھی) - ۱۴ ، ۱۵ ، ۳۲ ، ۴۸

۵۷

کراچی - ۹ ، ۱۳ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۹

۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۷۵ ، ۷۸ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۱۲۶

۱۲۷ ، ۱۶۲

کرائی - ۱۳۵ ، ۱۳۸

کربلا - ۱۲۸

کرک - ۳۹

کسے غر - ۱۳

کشمیر - ۱۳

کلی لاجور ، گلستان - ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۵۶

کنعان - ۶۶

کوت مندی - ۴۰

کوه سلیمان - ۳۹

کویتہ - ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۲۴ ، ۴۵

۴۶ ، ۶۵ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۸۹ ، ۹۷ ، ۹۹

۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳

۱۳۵ ، ۱۴۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷

۱۶۰ ، ۱۶۸ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸

کیچ مکران - ۹ ، ۱۷ ، ۱۴۷

(گ)

ای محمد (صلعم) - ۱۰۴ ، ۱۱۴

گنج آبه (گنداوا) - ۱۴ ، ۱۵

(و)

وادی بوری - ۹۸  
وادی ژوب - ۱۲  
وہد - ۴۸

(ہ)

ہند - ۱ ، ۸ ، ۱۹ ، ۴۶ ، ۶۱ ، ۱۲۶ ، ۱۴۵  
ہند و پاکستان - ۱۶۲  
ہندوستان - ۱ ، ۶ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۷ ، ۷۸ ،  
۱۱۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲  
ہرنائی ، ۳۰  
ہری پور ہزارہ - ۱۱۱

(ی)

یثرب - ۱۱۴  
یمن - (یمنی) - ۷۲ ، ۱۱۱

مکہ - ۱۱۴

مک دارا - ۸۶

ملک لس (رک : لسبیلہ) - ۴۸

منزکی - ۱۵۷

مولتان (ملتان) - ۱۲ ، ۱۷ ، ۴۰ ، ۹۰ ،

۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۴۵ ، ۱۷۶

میکیا یا گدروشیا - ۲۰

میری قلات - ۴۵ ، ۴۸

(ن)

ناصر آباد - ۱۲ ، ۱۱۲

نائور - ۱۴۷

نجف - ۲۵

نوшاد - ۲۶

نوشرہ فیروز - ۶۸ ، ۷۵

نوشکی - ۵۵ ، ۱۰۱

## (ج) فہرست نامہای کتابہا ، نسخہہا ، مجموعہہا

تاریخ بلوچستان (ہتو رام) - ۱۵ ، ۳۲ ، ۴۵ ،

۸۱ ، ۸۰ ، ۴۸

تاریخ نسل و بلوچستان (ہستری آف بلوچ ریس

اینڈ بلوچستان) - ۲۰ ، ۷۴ ، ۸۰

تاریخ صد سالہ شعر پشتو - ۹۸

تحفہ العجائب - ۹۰

تحفہ النصیر بلوچ - ۱۵

تحفہ حکیم - ۱۱۱ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸

تحفہ غرائب - ۹۰

تذکرہ مگسی - ۱۲۷

تذکرہ مولانا ابوالکلام آزاد - ۸

ترکیب مائے عامل - ۱۵۶

ترجمہ قرآن مجید - ۸۹

تکملہ مقالات الشعرا - ۲۱ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۹ ،

۵۰ ، ۵۱ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۸۰ ، ۸۷ ،

۸۹ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۶

تلمیحات اقبال - ۹۲

(ث)

ثقافت و ادب وادی بولان میں - ۱۳

(ج)

جنگ نامہ - ۱۹

جنگ نامہ باروزئی منظوم - ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۲ ،

جواہر العجائب - ۲

جوہر معظم - ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴

(ح)

حسینا - ۳۹

(آ)

آب حیات - ۹۸

(۱)

ادبیات فارسی (انگلیسی) - ۳۱

ارمغان عاشقان - ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۸۴ ،

۱۷۵ ، ۱۷۶

از رابعہ تا پروین - ۷

المعجم فی معانی اشعار العجم - ۸

النور المبین والدر الثمین - ۱۴۳

انتباه علی حمد اللہ - ۱۵۶

الہامات غالب - ۲۸

الہی نامہ - ۵

(ب)

برات نجات خاکی - ۸۷

بلوچستان - ۱۳۳ ، ۱۳۴

بلوچستان میں اردو - ۳۲ ، ۹۷

بولان نامہ - ۱۲۹

بیاض خاکی - ۸۷

(پ)

پاسداران سخن - ۷

پتہ خزانہ - ۱۳۳

پنج گلدستہ زیب (پنج دیوان فارسی) - ۱۶۰ ،

۱۶۱

(ت)

تاریخ ادبیات ایران جلد اول - ۷

تاریخ بلوچستان (اخوند محمد صدیق) - ۴۰

رویداد کنگره تاریخی کل پاکستان (بزبان  
انگلیسی) - ۱۲۶

## (ز)

زنان سخنور - ۵ ، ۷  
زیب نامه - ۱۶۱

## (س)

سعادة الدارين علی تفسیر جلالین - ۱۵۶  
سفر نامه مهدی - ۸  
سواخ حیات وقف راه خدا و نجم راه هدی حضرت  
محمد صدیق جان مستونگی - ۱۱۲  
سوسن چمن - ۱۳۲

## (ش)

شاخ گل - ۱۳۴ ، ۱۳۵  
شاهنامه فردوسی - ۱۶ ، ۱۷ ، ۴۶  
شرح وقایع - ۲۱  
شعر العجم حصه پنجم - ۲۵  
شعرای بزرگ ایران - ۵ ، ۷  
شعرای فارسیگوی سند (بزبان انگلیسی) - ۸۸ ، ۸۹  
۹۳ ، ۹۵ ، ۹۶  
شمس گردی - ۱۲۶  
شمع انجمن - ۲۲

## (ع)

علم علی السلم - ۱۶۵  
عمدة المقامات - ۴۳

## (ف)

فارسی قبل از مغولان در هند (بزبان انگلیسی) -  
۲۲

فتح الغنی علی تفسیر الحسینی - ۱۵۶  
فرائض المال - ۶۲  
فهرست نسخه های خطی فارسی در ایالت  
بلوچستان - ۱۰۳

## (خ)

خزینة الاشعار (یعنی مخمسات زیب) - ۱۶۸  
۱۶۹  
خیرات حسان - ۲

## (د)

درد و داغ - ۲۲  
دسترکت گزیتیر - ۲  
دیوان اسمعیل پهلای بادی - ۱۷۶  
دیوان بجزور - ۱۶۱  
دیوان پیر محمد کاکر - ۱۳  
دیوان صنایع - ۱۶۲  
دیوان عجیب - ۱۶۱  
دیوان علیم (خطی ، تحفه شیرین) - ۵۱ ، ۵۲ ،  
۵۳ ، ۵۴ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۳ ،  
۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ،  
۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳  
دیوان علیم (مطبوعه) - ۷۳  
دیوان محمد یعقوب - ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹  
دیوان مفردات - ۱۶۳  
دیوان ملا محمد حسن حصه اول - ۳۳  
» حصه دوم - ۳۵  
» حصه سوم - ۳۷  
» حصه چهارم - ۳۷  
دیوان مولا داد - ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ،  
۸۷

## (ذ)

ذخیره سلیمانی - ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰

## (ر)

رساله عروض - ۱۵۷  
رساله قواعد فارسی - ۱۵۷  
رساله میراث - ۱۵۷



مجمع الفصحى - ۶

مخزن الاسرار - ۲۵

مخزن النجاح - ۱۵۶

مخمسات زيب - ۸۴

مخمس محمود نامه - ۱۱۱ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰

مرآة المفاتيح على مشكوة المصاييح - ۱۵۶

مرغوب القلوب (رك: ديوان محمد يعقوب) - ۱۵۷

مسدسات ملا محمد حسن - ۲۸

مصنوعات بديعه شاهد - ۱.۲ ، ۱.۳ ، ۱.۴ ،

۱.۵ ، ۱.۶ ، ۱.۷

معجم البلدان - ۲

معرفت الافغانى - ۱۳

مفرح القلوب - ۹۱

مقالات الشعراء - ۲۱

مناجات حكيم با نعت رسول كريم - ۱۱۲ ، ۱۱۴

منادى على زرادى - ۱۵۶

(ن)

ناصرح بلوچ - ۹۰

نثر فارسی در بلوچستان - ۱.۹ ، ۱.۱۶

نفحات الانس - ۶

نماز به ترجمه منظوم فارسی - ۱۴۱

(و)

وافيه على الكافيه - ۱۵۶

(ه)

هدايه - ۲۱

(ی)

يادداشتهاى مولانا دين محمد وفائى - ۷۴

يوسف و زليخا - ۷۵ ، ۷۶

(ق)

قرآن مجيد - ۱۶ ، ۵۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱ ،

۱۳۳ ، ۱۴۷ ، ۱۷۸

(ك)

كتاب الانساب - ۲

كريمًا - ۳۹

كلام مجيد و فرقان حميد - ۳۴

كلييات غالب - ۲۲

كلييات نثر غالب - ۲۳

(گ)

گلدسته حكيم موسوم به سفر حجاز - ۱۱۶

گلدسته حنفى - ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ،

۱۵۴ ، ۱۵۵

گلزار عابد - ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ،

۱۴۱

گلستان ارم - ۶

گلستان شهادت - ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ،

۴۹

گلشن حكيم - ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ،

۱۲۵

گلشن راغبين و غزليات - ۹۱

گنج سخن - ۷

(ل)

لباب الالباب - ۲ ، ۷

(م)

مثنوى بهرام خان ثانى - ۱۴۶

مجموعه بى نظير - ۱۵۷

مجموعه شروح - ۱۵۶

## (د) فہرست نامہای مجلہہا ، رسالہہا و روزنامہہا

(الف)	(غی)
۹۰ - اتحاد بلوچان	۷ - شرق
۲ - اقبال	(ق)
۱۲۹ - الحنیف	قندیل خیال - ۹۸
۱۲۵ - امروز	(ک)
اولس بلوچی - ۸ ، ۱۲ ، ۱۲۹	کوهسار - ۵۵ ، ۷۶ ، ۷۷
اولس پشتو - ۱۳۳ ، ۱۵۵	(ک)
(ب)	گلستان - ۱۳۱ ، ۱۳۳
بلوچستان - ۱۲۷	(م)
بلوچستان جدید - ۱۲۷	مفرح القلوب - ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۷۴ ، ۷۵ ،
بلوچی دنیا - ۸ ، ۱۲ ، ۹۰ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰	۷۸ ، ۷۹ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۶
۱۴۵ ، ۱۶۸ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸	(ن)
بولان - ۱۲۵ ، ۱۲۷	نوکین دور - ۲۰
(پ)	(ه)
پاسبان - ۹۷	ہلال - ۱۳
(س)	
سروش - ۴۰ ، ۱۶۲	
سول ایند میلٹری گزت - ۱۴۱	

## (۵) فہرست نامہای فارسی گویان بلوچستان ، مذکور در این جلد بہ ترتیب حروف تہجی

- ۱- ابوبکر مستونگی ، ۱۲۹
- ۲- احمد ، میرزا احمد علی ، ۷۴
- ۳- اسمعیل پہلابادی ، ۱۷۶
- ۴- پیر محمد کاکر ، ۱۲
- ۵- تائب ، سید محمد تقی شاہ ، ۴۴
- ۶- جلال ، از خانوادہ شے محمد درفشان ، ۱۱
- ۷- چراغ الدین چراغ ، ۹۹
- ۸- حاجی مولوی عبدالقدوس ، ۱۳۳
- ۹- حکیم ، دکتر محمد عبداللہ ، ۱۱۱
- ۱۰- حنفی ، سید غلام حیدر شاہ ، ۱۴۹
- ۱۱- خاکی ، غوث بخش ، ۸۷
- ۱۲- درفشان ، شے محمد ، ۸
- ۱۳- رابعہ خضداری ، ۱
- ۱۴- رھی ، رسول بخش ، ۹۲
- ۱۵- زبور ، عبدالحق - ۱۳۵
- ۱۶- زیب ، گل محمد مگسی ، ۱۶۰
- ۱۷- شاہد ، سید عظمت شاہ ، ۱۰۲
- ۱۸- شیدا ، در محمد ، ۱۷۸
- ۱۹- صالح ، محمد صالح الشاکر ، ۱۴۳
- ۲۰- عابد شاہ عابد ، ۱۳۵
- ۲۱- عبدالحنان احقر ، ۹۸
- ۲۲- عبدالسلام عشیزائی اچکزئی ، ۱۳۲
- ۲۳- عبدالعلی اخوندزادہ ، ۱۳۱
- ۲۴- علیم اللہ علیم ، ۵۱
- ۲۶- فاضل ، ۳۹
- ۲۵- فیض محمد کلاتی ، ۴۳

نمونه ها  
و  
تصاویر



بہر آسمان کا فاصلہ کمان گرن تک  
الشعر والادب والادب والادب



# قندیل خیال

میں

مجموعہ کلام شعرا کے بلوچستان جوبابہ جون ۱۹۱۵ء بمقام

سالانی پڑا گیا

زیر ترتیب سواد محمد یوسف یوسف بکر شی شاعر

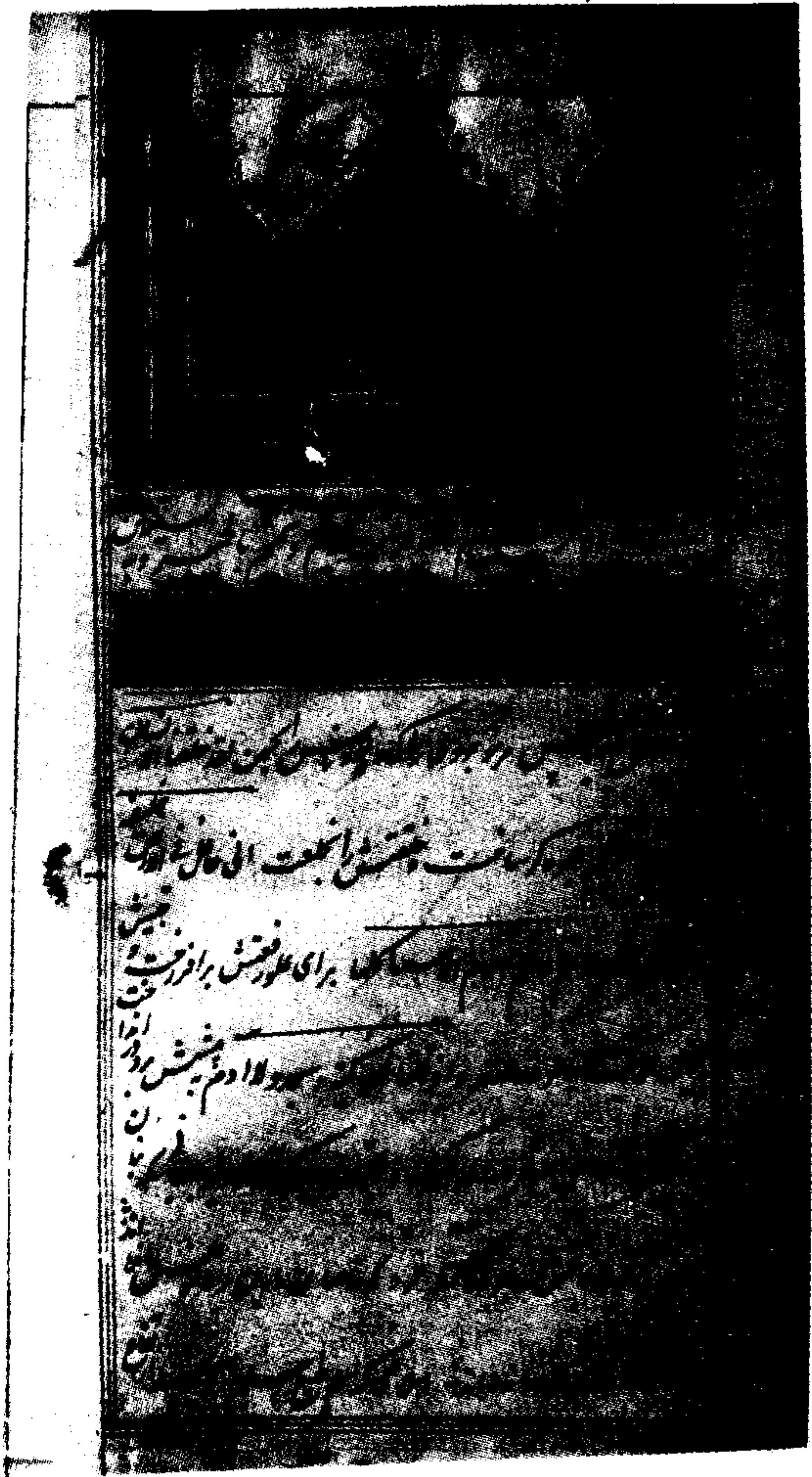
پستقات لالہ ہرگزند اس ہرگز

باہتمام لالہ شاکر اس صاحب پند سنز پر نثر

ولی رشک و کس و صلی میں جیسا

قندیل خیال

در آن وقت که در آن وقت  
 در آن وقت که در آن وقت  
 در آن وقت که در آن وقت  
 در آن وقت که در آن وقت  
 در آن وقت که در آن وقت  
 در آن وقت که در آن وقت  
 در آن وقت که در آن وقت  
 در آن وقت که در آن وقت



لوح دیوان اول ملا محمد حسن



بسم الله الرحمن الرحيم  
آغاز در بیان ارغمان عاشقان

مرفا الف

غزل

ای رنگه بوی آشنا که به پیامم را  
بیا شنو تو که کز من جدا از نامم را  
نگستی خارم در سینه من آنگه خویان  
بیا از کله که سینه من است در نامم را  
سیر کردم بجه و ظلمت شبید ز بیم  
کن نظر برادر عشق من در نامم را  
بشترت در دست بیدار کن با زنت  
تیب بیخوابی از پیش تو بهشتارم را  
باز ای که نه ناله طبع تا تو نامم را  
کن وضع از غم آن طبع در نامم را  
شاید بیچاره طبع خدا منم را  
تو بی هیچ عاقله شب بیدارم را  
باز در خواب اگر بیست با علم  
بسیار شومین سخن سخن تو نامم را  
بچه در سینه من بستم بر نامم  
بسیار شومین سخن سخن تو نامم را  
بسیار شومین سخن سخن تو نامم را

آغاز ارغمان عاشقان از زینب مکی

خوردن این جهان بر چند پر چند لبیک	بی چشمان از رویا فرشته شب گناه گاه
جود فرمان پیش رویت از کزینک کتراند	چاکران در گنبد انصاف نام و جاه
گر این طوطی برای از برای دیدنت	زاهدی صد ساله بیرون مرشد از فنا
گر عیال را به تیغ ناز بسلس میکنی	خادم فرمان برم در امر دارم سر بر راه

راند احمد علی شهباز عهده فرست و نهاد شب نقره دیوان موافقت و دولت  
 مکررم که عیال را در بند از غلجه بسته بنذر ایجا دعوات مشهوره آنکه در رسیده  
 مسرت آمیز و مکاتبه فرحت انگیز که از راه موافقت ترسبیل در شته بود رسید  
 چون نظر بر اشعار آید که آن نکته سیخ افتاد ببلبل دل نثر اندوز گردید در حست  
 صدا حست بر فرسویج که گفته شد که چندین لوزی آید از بوی طبیعت صف  
 برای ارضایت و تشایسه ملک نظم در پی به بند به پشت که عنقریب باید که  
 در فریبند با جلالات خود باید و شاه فرموده و این غزل خلیفه زاهد از نظر نگذردند

بست من عسقم دلبری دارد	رسم جور و ستمگری دارد
کل رخسار جبهه آویز خورند	ترک من شیوه پر پی دارد
رخ رخشان هم خورشیدش	علم بر ماه و مشتری دارد
شکر که اگر جفا خویست	اسم رهایی بنده پروری دارد
اشعار شکر افشانت	ردیف شعر لوزی دارد

از آن است ای غوامس که میانی آید در دریای نکته دانی ایما بلیل خواند  
 سوزدانی ای طایر شکرستان بشیرین زبانی یار با وفا دوست با صفا و عین  
 پر ام عداوتی سر به بر نه از ریاضین سحرم که شیوه مسنونه اهل اسلام است  
 برینانه تو اب اقدام جواد الله عیبه الله که چون در کوه مرفقه و مشرق جو که از  
 راه بودانی ناز این صغیر کرده فرستد بده در آوایی که چشم اشکار و در حجاب  
 بود در سیه فرمت بر فرمت و اینهاج بر اینهاج رخساره اندک آن دست با

دیوان چهارم ملا محمد حسن

بسم الله الرحمن الرحیم

دانشی در جایی هر وطن خود را چون	ایک پیمان است از تو کس احوالها
یکند از جهل موم که در حدیثها	مشالت مثل اردنی مثل مثل
رسیده و میان رزید از روی	طایر مثل پر پر در بروج
دانشید بهر تو بودیم عقل و قایلها	بر در ویر گشت و خانه چون
نقش تو دارند پیمان زیر خط و حایلها	روی خوبان سر که می مند و بد آن
شور شیرین در سرش ساگر و جانها	نام شیرینت بگویش گوین چون جای کرد
بسیل از شوق او در دور و دور	عکس کلر و تو کاظم روی کل را داد
کی کار است ما را خبر تو این	که حساب ما را خواهی ما را نیست

یک صفحه از دیوان چهارم ملا محمد حسن

بیت من قال فاق لبوردة من عرشها

بین رفیق عالی متعالی نہ متصف بجدی و بیثالی حال و بی نصیب  
و ہر مقالی بر آید کان بلاغت نازکیانی من آفادات استا و لم الثبوت کثرتی  
غواص بحر معانی نور افزاستے نامیہ روشن بیانی فخر الشعرا آفتاب بلوچستان  
آرٹے فرانسان میر محمد مولاداد خان رحمۃ اللہ علیہ ولوالدیہ

سر علی محمد  
میر

# دیوان مولانا داد

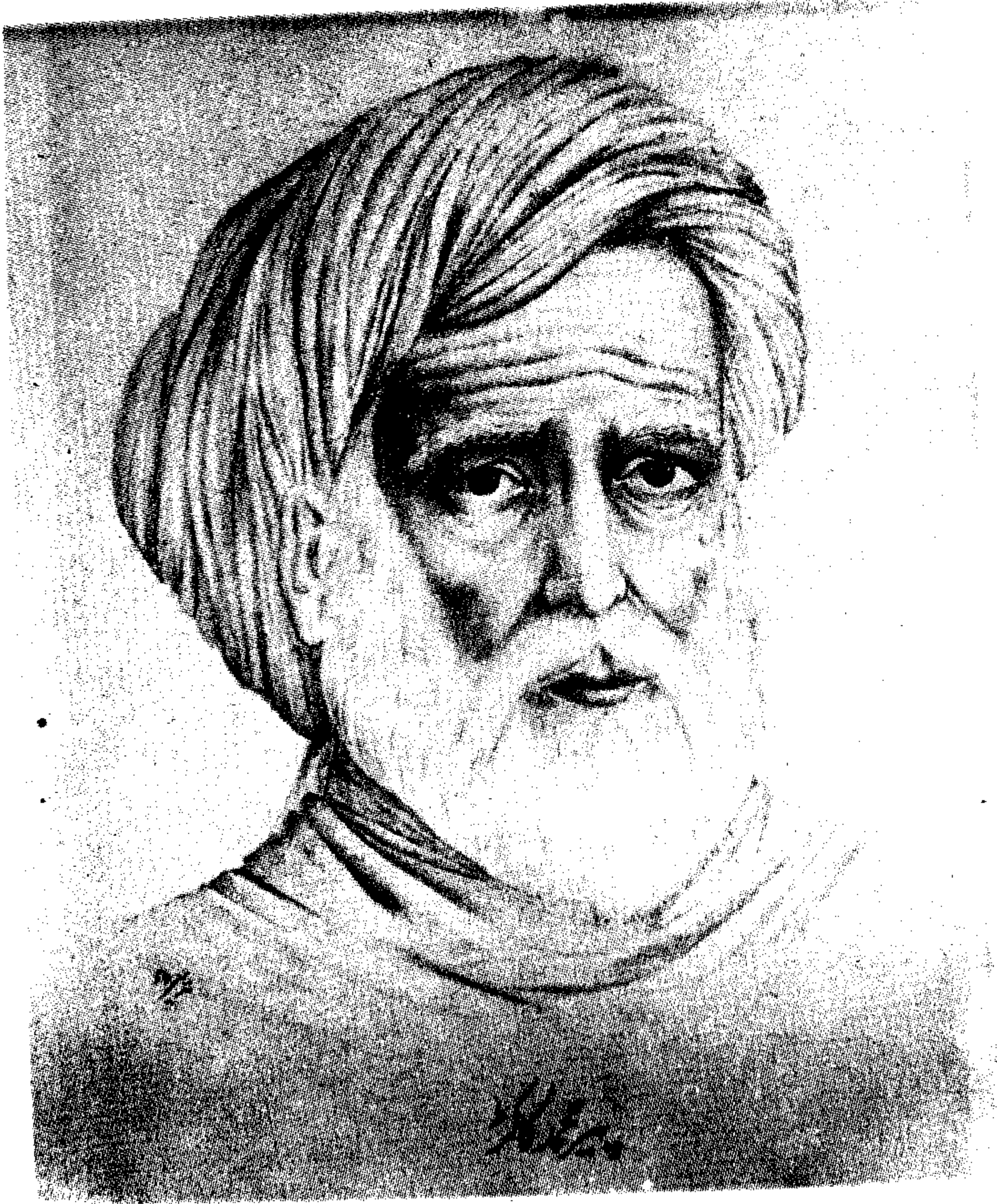
کسبہ یائیں و خواہش  
خواب سرار بہادر نواب اسد اللہ خان صاحب تمندا

اقوام ریسانی  
میر حسین علی صدیقی نگرانی ہفتاد و چالیس ہوا

دیوان مولانا داد







پیر محمد کا کر

چشم تو بخوارت چو پند پرمن  
غنچه از شوق لب در گلستان  
است تریاق شفا ز لب  
وقت جولانت سر صد عا  
در سخاران باز روی زور  
از دمان ملک و شهنشاهی  
لب منبدم که رخ از و بیفتاد

دیده کارش خیر حیرت میکند  
لب کشا بهر شانه خان میکند  
مرهم صد سینه زیشان میکند  
روی چو کان کوی میدان میکند  
بر سر صید آنچه نتوان میکند  
کام ما را شکرستان میکند  
چون لب را او نتندان میکند

الصلی

کسی کو یار دارد یار دارد  
کسی کو تار مویش بر کلبه  
چو آتش چشم عاشق بر خندار

کویم بخت پر خور دارد  
لی او رسته ز نار دارد  
بدان کو دیده پیدار دارد

یک صفحه از دیوان چهارم ملا محمد حسن





الحمد لله رب العالمين  
محمد بن عبدالله وآله وصحبه وسلم

کودین زمان فوت تو امان این کتاب غنی بیات غابد بلوچستان

للغروب

# گلزار عابد

مؤلف

سید عابد صاحب (عابد) تحصیلدار کجا ملک بلوچستان بامو ذی الحجہ ۱۳۳۶ھ مطابق

ماہ اکتوبر ۱۹۱۵ء

باہتمام جناب مولانا حبیب الرحمن صاحب ثانی دم فینہ

مطبع قاسمی واقع دیوبند خطیبہ انطباج پو شید

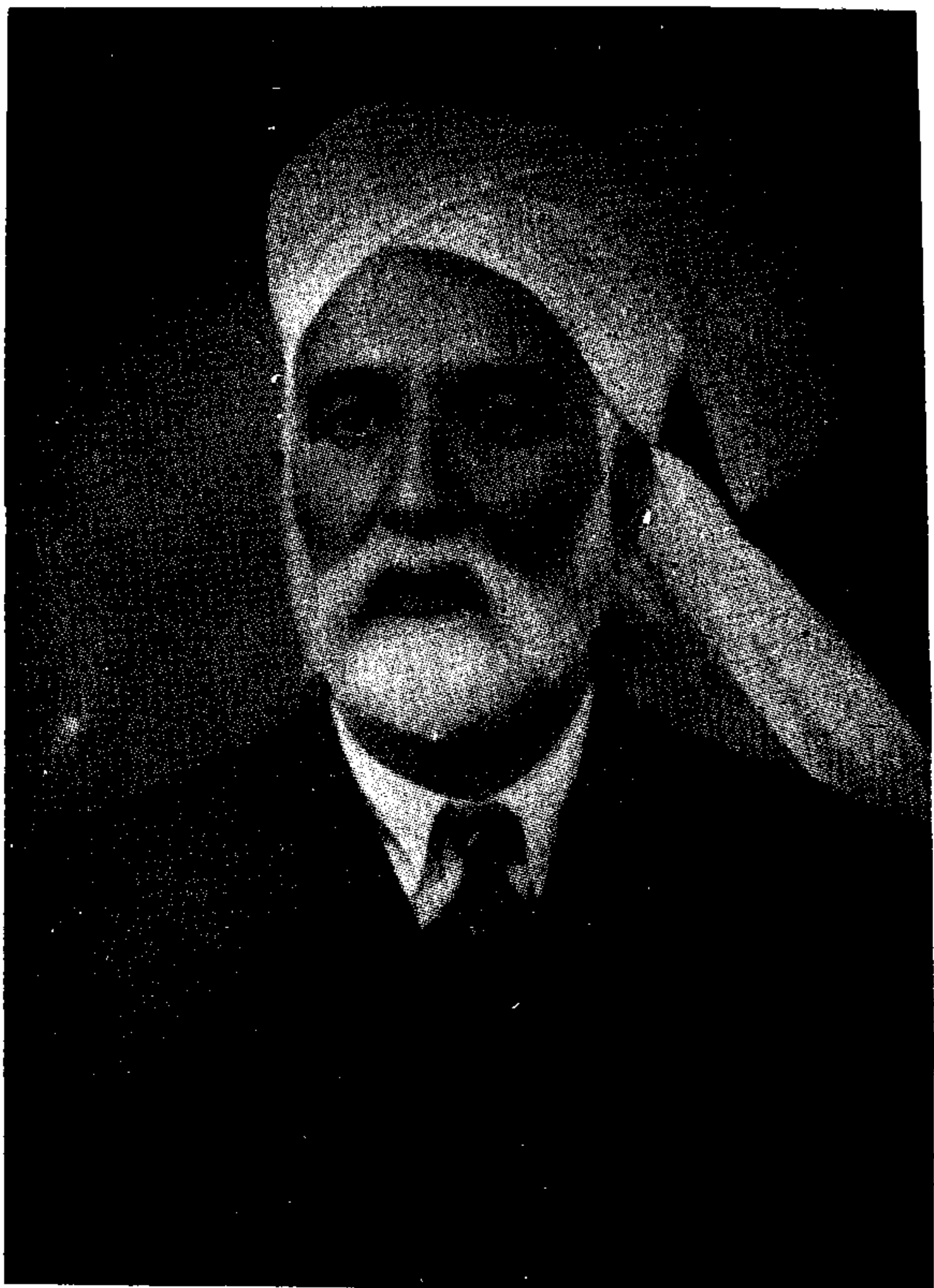
(بھیڑا زت کوئی سادہ قیمت نمونہ)

قیمت لیصلہ ۱۰۰

گلزار عابد



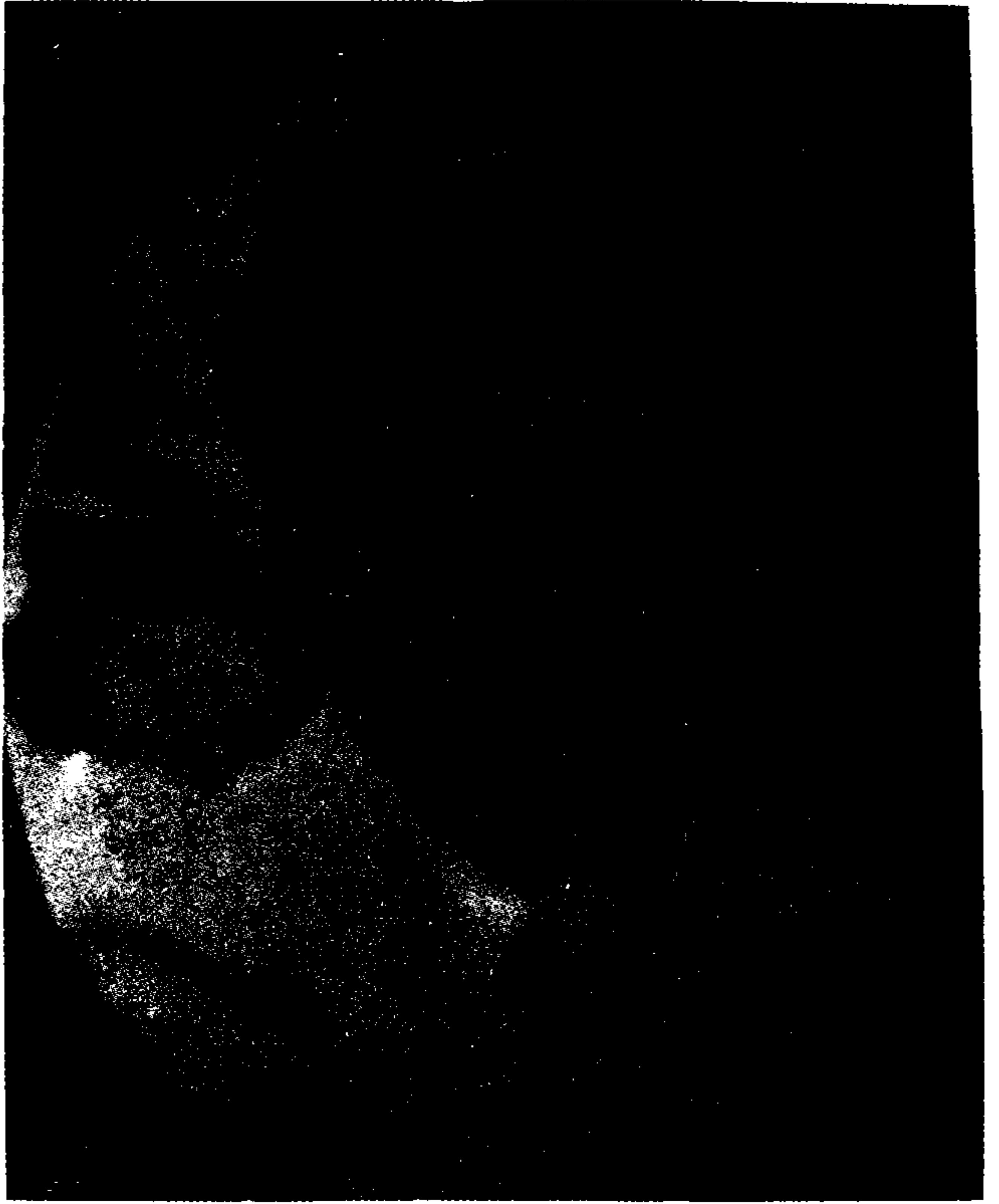
جوہر معظم



آقای لبی بخش اسد



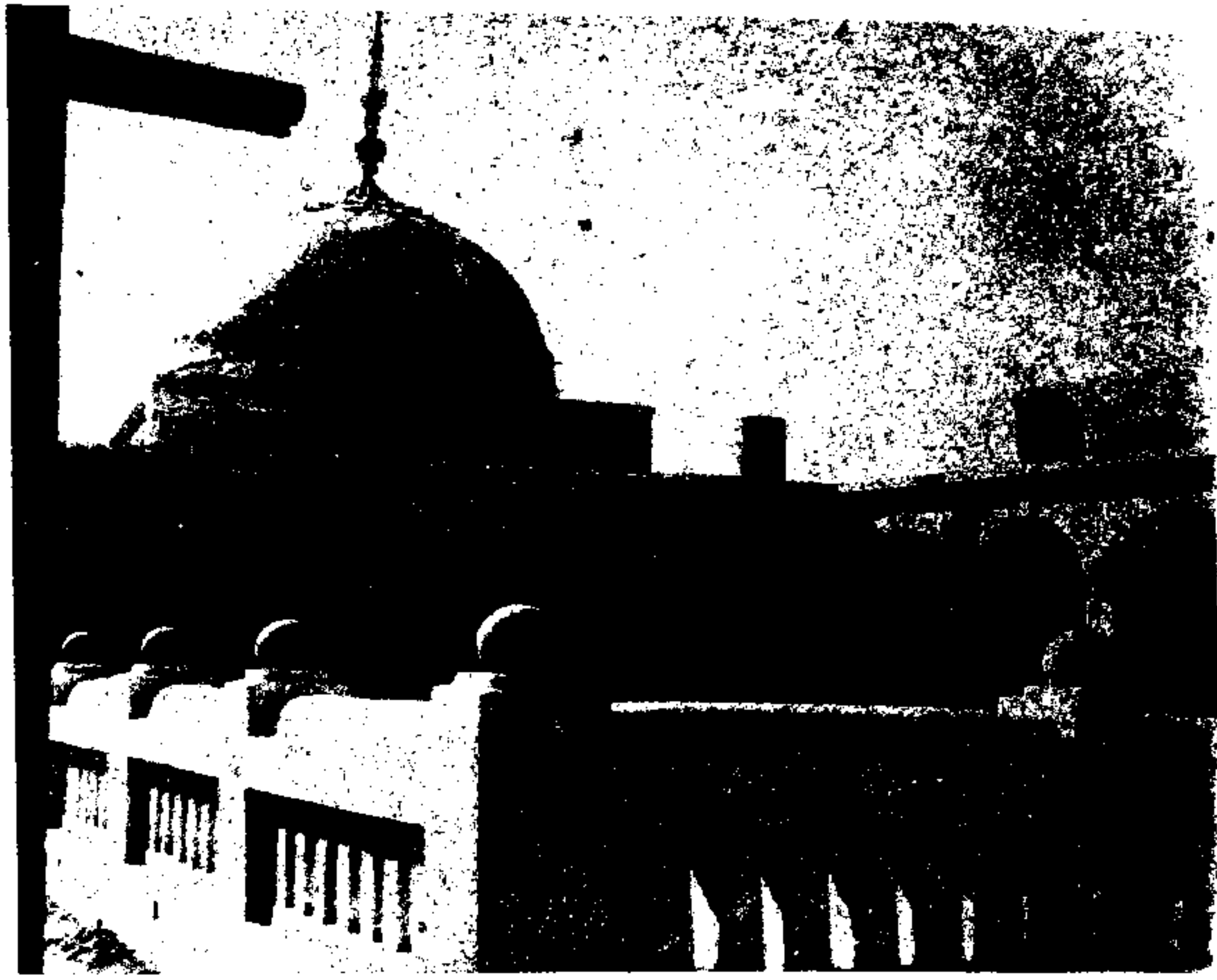
نواب يوسف علي خان مرحوم



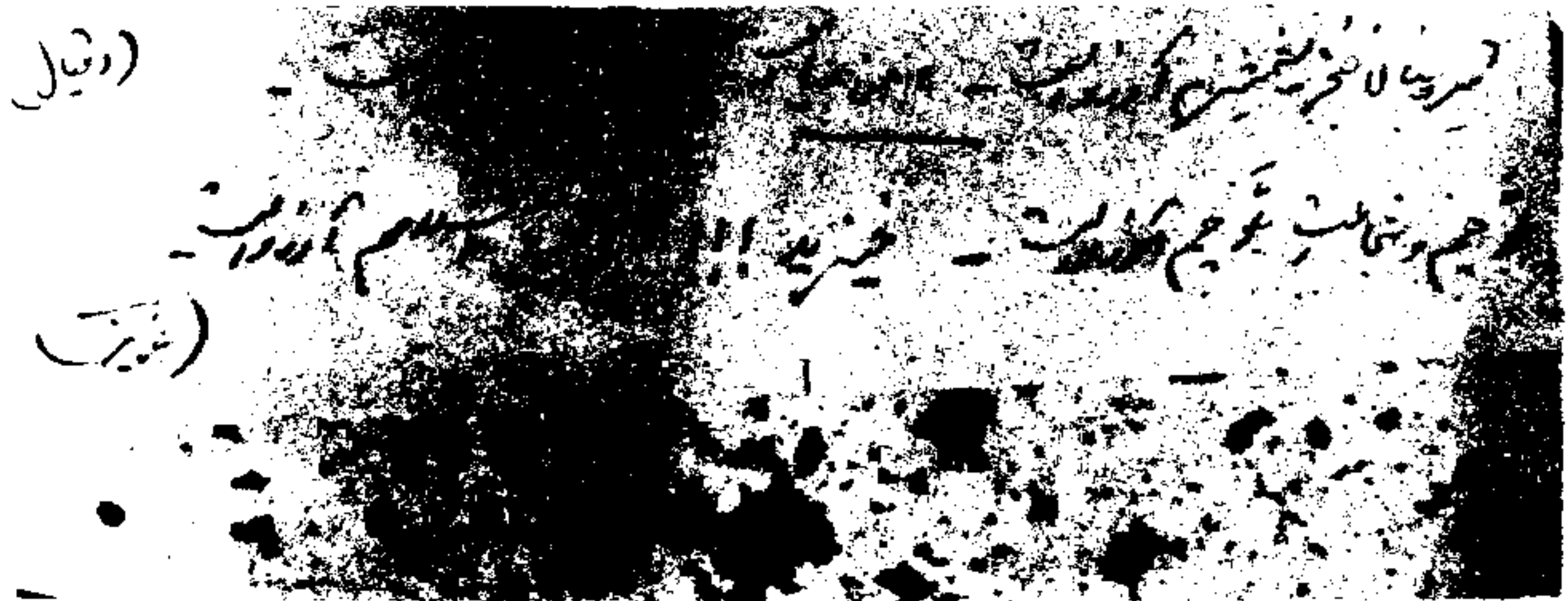
آلای سید عابد شاه عابد



آقای سردار محمد یوسف خان یوسف پوپلزئی

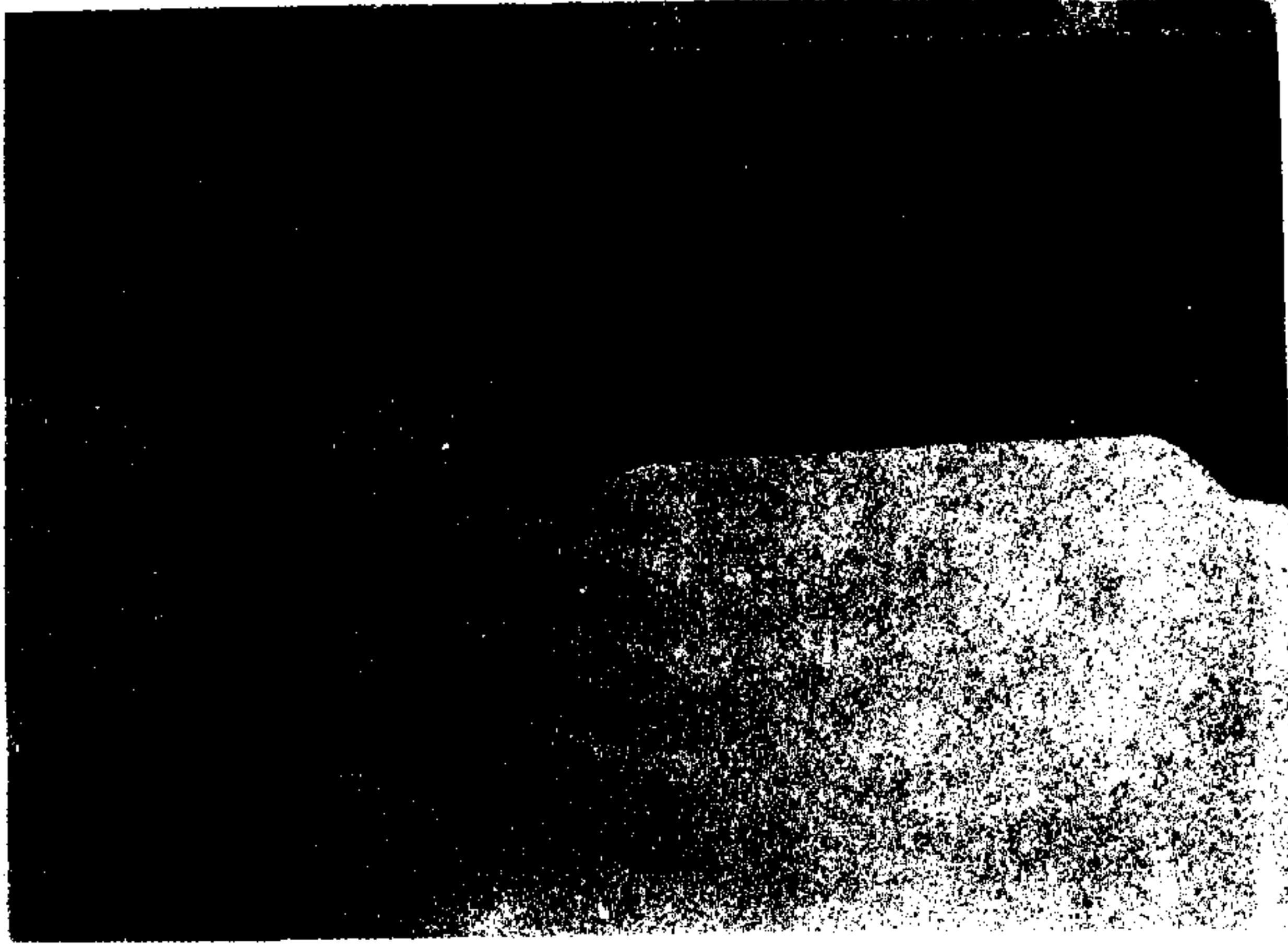


آرام گاہ میان عبدالحکیم معروف بہ "نانا صاحب"

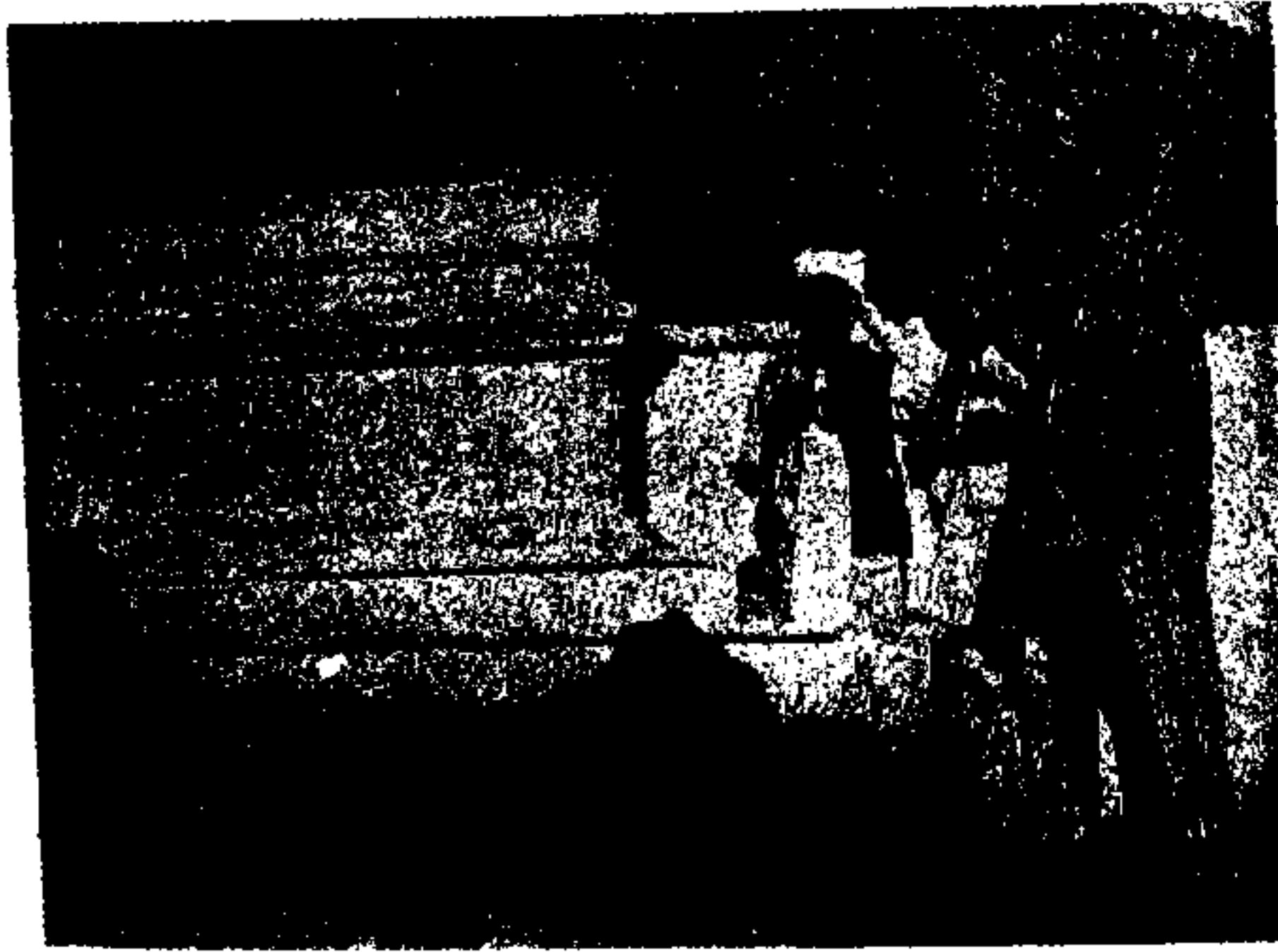


فارسی تحریر یوسف عزیز (۱۹۳۲ء)





آرام گاه محمد صدیق نقشبندی مستونگی



آرام گاه یوسف عزیز مگسی کویتہ

documents and manuscripts that are preserved by some of the families and individuals as closely guarded as hidden treasures. I undertook this study when the outside world knew only of Rabia of Khuzdar, the illustrious contemporary of Rudaki; Natiq of Mekran and Sardar Zaib Magasi and one or two others.

My patient study of the books available, personal contacts with a number of men that matter and my labour spread over more than ten years at last resulted in the discovery of as many as 40 poets.

The more I have gone into this treasure island, the more I feel that there may be still more writers who can be brought to light. However the success achieved so far by the grace of Almighty Allah is something that should not be long delayed from the lovers of Persian Literature and it is with this idea that I am presenting my results in this book form.

I am further sure that it will emphasise the intellectual and spiritual oneness that exists between Pakistan and Iran.

The occasion of the publication of this book by the Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Rawalpindi is particularly auspicious because of the fast approaching lunar centenary of Allama Muhammad Iqbal who was an upholder of the basic unity of Pakistan and Iran.

شبنم یک صبح خندا نیم ما  
از حجاز و چین و ایرا نیم ما

I must thank from the core of my heart Dr. Ali Akbar Jafarey, Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Rawalpindi for his liberal gesture of publishing this book.

I am also thankful to all those who open-heartedly co-operated with me in getting at the desired men and material.

Loralai

INAMUL HAQ KAUSAR

17th January, 1975.



*In the name of God, the Beneficent, the Merciful*

Persian language has been the lingua franca of Muslim World for more than one thousand years and Pakistan has been specially fortunate in its manifold and creative use due to the geographical contiguity, religious affinity and socio-cultural bonds of unity that exist between Pakistan and Iran.

Baluchistan is the south-western province of Pakistan and its western border mingles with the eastern border of Iran. It is situated on the eastern part of Iranian Plateau. Its coast line of more than five hundred miles is in continuation with the Iranian Coast line. Even to-day its nomadic tribes find their way into Eastern Iran where they have close family relations with the Baluch tribes. From the pre-historic times, Baluchistan has been the gateway for a number of west Asian immigrants and a host of far-reaching influences that have been made the present Baluchistan.

Whether it be Islam or Persian language, all have entered this country through this province. As such Baluchistan was a rich field for the popularity of Persian language. But unfortunately Baluchistan has least figured in the histories written by the Muslim Historians of Middle Ages and it is really an uphill task to undertake the reconstruction of its history. Yet if one has a will one can do a humble bit by means of a laborious study and analysis of whatever little that is to be found in the historical and literary works as well as through a man to man search of

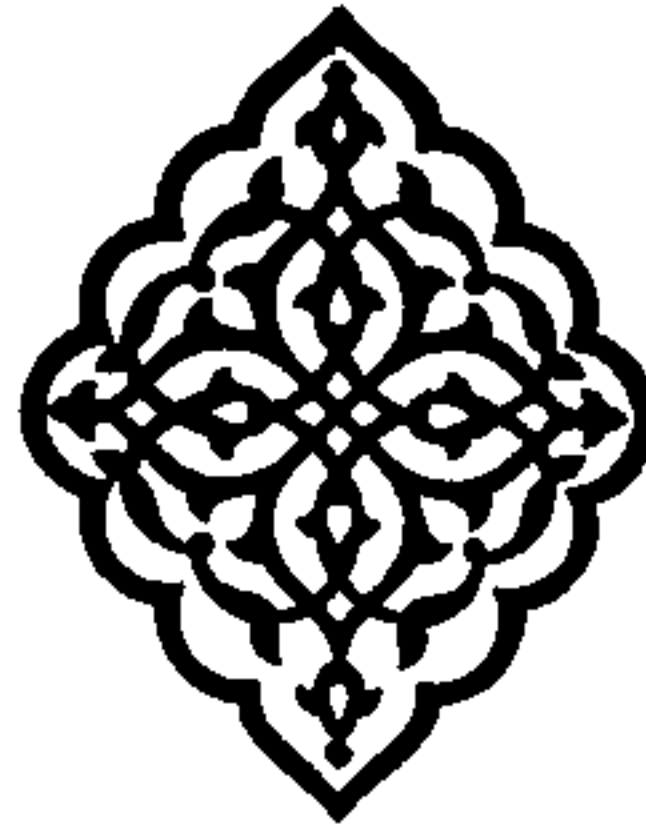
**PUBLICATIONS OF THE  
IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES**

1. **CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS IN THE GANJ-BAKHSH LIBRARY** of Iran Pakistan Institute of Persian Studies  
Volume 1  
By Mohammad Hossein Tasbihi.
2. **LIFE AND WORKS OF SHAIKH BAHÁ AL-DIN ZAKARIYYA MULTANI WITH SUPPLEMENT OF KHULASAT AL-AREFIN**  
Edited & Composed by Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi.
3. **CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS OF KHWAJA SANA ALLAH KHARABATI**  
By Mohammad Hossein Tasbihi.
4. **TWO TWIN CALENDARS TWO OLD YEARS & ONLY ONE CITY**  
By Dr. Ali A. Jafarey.
5. **MASNAVI MEHR-O-MAH**  
By Jamali Dehlavi  
Introduction & Annotation  
By Sayyad Hossamoddin Rashedi.
6. **SHISH JIHAT—A Persian Hexagon**  
By Rup Narayan, Edited by Dr. Ali A. Jafarey.
7. **DAD-I-SOKHAN**  
By Siraj-ud-Din Ali Khan Arzu  
Edited & annotated with an Introduction  
By Dr. Sayyad Muhammad Akram.
8. **CONTEMPORARY PERSIAN POETS OF PAKISTAN VOLUME-1 FROM GIRAMI TO IRFANI**  
By Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi.
9. **PERSIAN STUDIES IN PAKISTAN**  
By Dr. Ali A. Jafarey.
10. **A HISTORY OF IRAN PAKISTAN MEDICAL RELATIONS**  
By Prof. H. Nayyar Wasti.
11. **CATALOGUE OF THE MANUSCRIPTS IN GANJBAKHSH LIBRARY Volume-11**  
By Mohammad Hossein Tasbihi.

- Name : Persian Poetry in Baluchistan.  
Author : Dr. Inamul Haq Kausar.  
Foreword : Dr. Ali A. Jafarey, Director, Iran Pakistan  
Institute of Persian Studies.  
Publishers : Iran Pakistan Institute of Persian Studies, 184,  
Rashid Minhas Road, Rawalpindi Cantt.,  
Pakistan. Telephone : 68449  
Press : Ripon Press Ltd., Bull Road, Lahore, Pakistan.  
Telephone : 52451.  
Size : 24 × 17 cms.  
Paper : 70 grams offset, Packages Limited, Lahore.  
Typist : Abdur Rashid ibn Abdul Latif of Iran Pakistan  
Institute of Persian Studies.  
Calligrapher : Anwar Husain "Nafees Raqam".  
Date : 1975.  
Price : 40 Pakistani Rupees.

Rights of publication reserved by the Author and the Publishers.

A Publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies



Serial No. 12

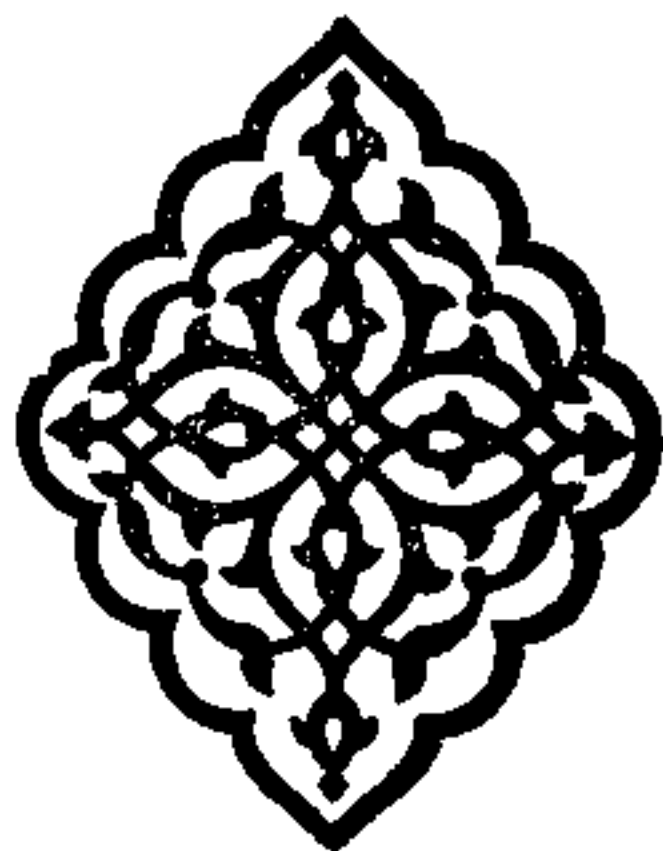
LITERATURE

No. 5

# PERSIAN POETRY IN BALUCHISTAN

by

Dr. Inamul Haq Kausar



Iran Pakistan Institute of Persian Studies  
Rawalpindi, Pakistan

1975

in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education.”

And the Constitution defines the objectives of the Institute: “Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further ‘an Iran Pakistan Institute of Persian Studies’ shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.... for an indefinite period.”

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the introduction of Pakistani poets and writers who are nobly tending the Persian flame, burning for the last one thousand years. Here is then a biography of the Persian poets of the Province of Baluchistan by a veteran scholar of Baluchi lore, Dr. Inamul Haq Kausar, Principal, Loralai Government College, Baluchistan.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan  
22nd November, 1974

Ali A. Jafarey  
Director,  
Iran Pakistan  
Institute of Persian Studies.





*In the name of God, the Beneficent, the Merciful*

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan.' The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible understanding between them through mutual friendly co-operation



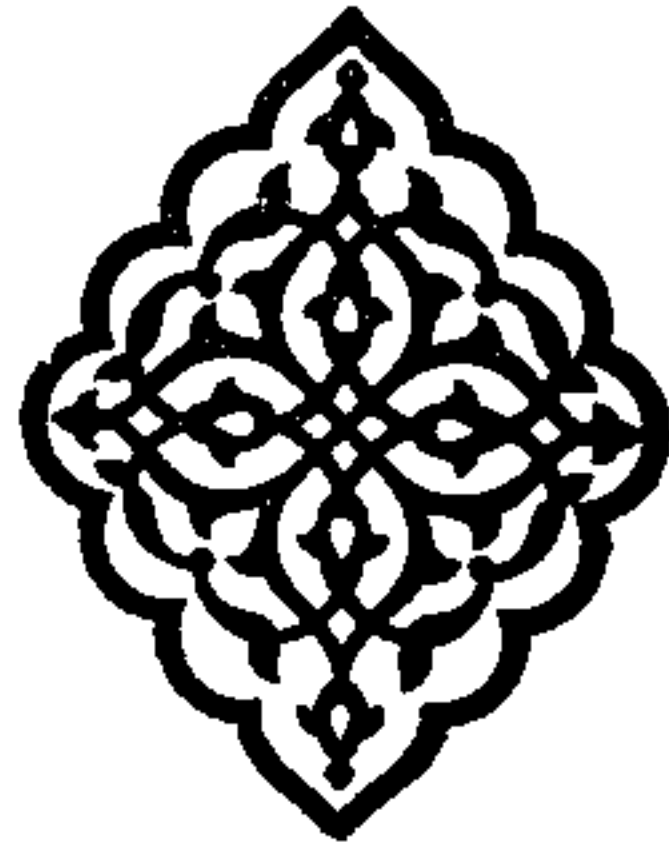
***On the Occasion of  
The Lunar Birth Centenary  
of  
ALLAMA Dr. MUHAMMAD IQBAL  
of  
Pakistan  
Great Poet-Philosopher of the  
Present Persian Literary Era  
1294 — 1394 A.H.***



# PERSIAN POETRY IN BALUCHISTAN

by

Dr. Inamul Haq Kausar



Iran Pakistan Institute of Persian Studies  
Rawalpindi, Pakistan  
1975



ISLAMIC ARTS  
IN PAKISTAN

By  
Dr. Iqbal Haque Khan



Islamic Education Institute of Herat, Suhras

Rawalpindi, Pakistan

1982